تاریخ یونان تألیف سینیوبوس

ترجمه



جناب میرزا سیّد علیخان

دارای صد تصویر و پنج نقشه

چاپ اوّل



سنه ۱۳۲۵

دیباچه

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد الحمد والصلوة چنین گوید مسوّد این عجاله و محرّر این مقاله بنده جانی ذرّهٔ
فانی سیّد علی بن میرزا سیّد محمد خان نصر الاطبّاء وفّقهما الله لطلب مرضاته پس از
فراغت از تحصیل سالهای دراز خیال داشتم ابناء وطن را خدمتی کنم و نونهالان
تازه کار را معاونتی نمایم هرچند سالها تدریس کرده و در این راه بسی خون خورده
و رنج برده ام لکن خواستم طرحی ریزم و بنائی سازم که اگر خدا بخواهد بیادگار بماند اگرچه هیچ بنائی
نپاید و هیچ یادگاری باقی نماند کلّ من علیها فان و یبقی وجه ربّک ذو الجلال
والاکرام هرقدر در میدان خیال جولان کرد که میان موضوعات مفیده
آنرا اختیار کنم که عام المنفعه باشد بهره مند نشدم و نتیجه بدست نیامد تا آنکه

روزی یکی از دوستان که در خلوص نیت طاق و در حسن عقیدت سرآمد آفاق است

از در درآمد پس از اداء مراسم مودت قصد خود را با او میان آورده گفتم

از بس مسائل مفیده زیاد است نمیتوانم یکی را بر دیگری رجحان دهم لکن از انجا که

تو دارای ذهن مستقیم و نظر ثاقب هستی هر چه تو گوئی چنان کنم که رای تو همیشه

راست ولی کم و کاست بوده است

گفت آیا میدانی مبنای تمدن و ترقی هر ملت بروی اصول چند که از آن جمله

تاریخ است قرار دارد چه اگر ملتی تواریخ سلف را اندر پیش بینی امور خاطر

نتواند فی الحقیقه ماضی تاکید رجه آینه استقبال است و مردمان مجرد بخوبی

صورت آینده را در گذشته می بینند

پس تحصیل تاریخ بر هر کس لازم بلکه واجب و متحتم است و بدین جهت است که بطور

مثل گفته اند اشاعه علم تاریخ نسبت مستقیم با ترقی دارد

این سخن مانند صدای هاتف بقلبم اثر کرد گفتم راست فرمودی لکن دانشمندان

این حصر فرخنده بسیاری از تواریخ قطعات عالم را تالیف یا ترجمه نموده

وسائل تحصیل این علم شریف را خیلی زیاد کرده اند

گفت بیهوده عذر میار و پشت گوش مخار که هرکس باید بقدر همت خود

کار کند واگر هم دارای کلافه است از خریدن یوسف مصر تقاعد

نورزد بلکه افتخار خدمت او را رسد ان الهدایا علی قدر مهدیها

باری با کثرت مشغله و گرفتاری فرمان آنحضرت را لازم الاتباع دانسته

کتاب تاریخ یونان تالیف مسیو (سِنیبوس) فرانسوی را که در مدارس

فرانسه تدریس میشود ترجمه کردم

و عالیجاه مجدت و نجدت همراه معتمد التجار آقا محمد مهدی تاجر کتابفروش

بچاپ آن اقدام نمود

استدعا از کرم عموم قارئین آنکه اگر عیبی در آن ملاحظه فرمایند بقلم عفو

اصلاح کنند که با کمال سرعت و عجله ترجمه شده است لعذر

عند کرام الناس مقبول

باید دانست این ترجمه از روی تاریخ یونانیست که مؤلف تازه تألیف و طبع نموده و از هر حیث از سایر چاپها بهتر و کاملتر است و متضمن بیست و پنج فصل و صد شکل و پنج نقشه میباشد تا مطالب درست مفهوم و اکنه بخوبی معلوم گردد والسلام علی من اتبع الهدی

شهر محرم الحرام سنهٔ ۱۳۲۸

هجری

بسم الله الرحمن الرحیم

فصل اول — شرح جغرافیائی یونان

در انتهای شرقی اروپا شبه جزیره واقعست موسوم به یونان که در قدیم آنرا هلاد میگفتند بحر الروم این شبه جزیره را احاطه کرده
یونان مساحتش از پرتغال کمتر و قدری از عشر فرانسه زیادتر است و دارای جبال عظیمه است که اطراف آنها را آب احاطه کرده این مملکت هم کوهستانی و هم دریائیست
بحر الروم خلیج های متعدده در این خاک حاصل نموده و آنرا از شمال بجنوب بسه قسمت میگردانند

۱ — یونان شمالی که از طرف جنوب بخلیج مالیاک و آمبراسی محدود است

۲ — یونان مرکزی که از طرف شمال بدو خلیج مذکور و از جنوب بخلیج کرنت و سارونیک محدود است

۳ — پلپنز — که بواسطه شبه جزیره در دریا ممتد میگردد

جبال یونان قسمتی از سلسلهٔ آلپ است اغلب دامنهٔ آنها سراشیب و بعضی دیگر
عمودی غالب سنگهای آنها تورق پذیر یا آهکی است و رنگ سنگها خاکستری یا
سفید است مابین این سلاسل دره هائی یافت میشود که بواسطهٔ تخته سنگهای بزرگی
ازهم جدا گشته و بسیار صعب العبور می باشند

بعضی از این دره ها بسمت دریا مفتوح و برخی مابین جبال محتوی از این بابت مملکت
به بلوکات تقسیم و بواسطه کوه ها ازهم جدا گشته اند* در یونان طرق صحیحی نیست و
هرگز هم نبوده یونانیان همیشه در سیلابهای خشک یا در نشیب صخره ها حرکت میکرده اند
هرچند این جبال در بادی نظر مختلط و درهم و برهم بنظر میآیند لکن پس از نظری دقیق*
معلوم میشود دارای امتداد و استقامت معینی می باشند* اگر از محلی که سلاسل
یونان وصل به آلپ میشوند حرکت کنیم سلسله جبالی می بینیم که از جنگلهای کاج مستور
شده و آنجا را پند نامند یعنی کاجستان این سلسله از شمال بجنوب
کشیده شده و یونان را بدو صوب قسمت میکند یکی شرقی مایل بدریای اژه و
آسیای صغیر و دیگری غربی مقابل بدریای آدریاتیک* و ایطالیا
شعب دیگری از این جبال عظیمهٔ مرکزیه که از دو طرف ساحل دریا را مستور کرده اند
منشق می شود این جبال بطور اختلاف در مشرق و مغرب قرار گرفته و بدین جهت

مناظر مختلفه احداث میکنند

در مشرق یعنی مقابل آسیا سلاسل از سلاسل مرکزی و رو تقریباً زاویه منفرجه تشکیل میدهند ما بین آنها درّه های عریضی است که بسمت دریا مایل و به جون های کوچکی ختم میگردند کشتیها در این جون ها میتوانند توقف کنند و از صدمات و آفات محفوظ باشند

در مغرب یعنی مقابل اروپا کوه ها موازی با جبال مرکزی و دارای درّه های نیمه تنگی هستند دیگر به خلیج منتهی میشوند و نه به جون

نظر بملاحظات فوق شهرهای مهم در مشرق باشده و ملل مشهور یونان که عبارتند از تسالی ها و بئوتی ها و آتنی ها و اسپارتی ها و آرژین ها در آنجا زندگانی میکردند

۱ — یونان شمالی — سابق بر این حدّ یونان معیّن نبوده و یونانیان قدیم حصب پند و اپیر را کشف نکرده بودند

تسالی که بزرگترین مملکت های یونان بوده در حصب شرقی باشده بود این مملکت دارای خاک سیاه حاصل خیز است و رودخانه پنی که از پند پائین میآید آنرا سیراب میکند چمنهای سبز و درختهای میوه در اطراف این رودخانه زیاد است آب این رودخانه بسیار شفاف و گوارا و جبال بلندی از همه طرف آنرا احاطه کرده دو سلسله از پند منشعب میگردد یکی شمالی و دیگری جنوبی سلسله دیگری موازی

پیداست که از سمت دریا این جلگه را احاطه نموده قله معروف آن المپ است
که دارای ۳۰۰۰ متر ارتفاع و تقریباً همیشه از برف مستور میباشد قلل دیگر این سلسله
اُسا و پلیون است در دامن این دو قله درختهای کاج و شجر التنغ روئیده
این جبال اطراف این جلگه را گرفته و برای رسیدن بدریا باید از رودخانه پنه
که واقع بین اُسا و اُلمپ است گذشت این راه صعب العبور به دره
تامپه موسوم است اطراف این رودخانه جنگلهای بزرگ چنارهای عظیم الجثه روئیده
بقول بعضی از مورخین این جلگه سابق بر این دریا بوده و بعد آب آن بواسطه
مجرائی داخل دریا شده و تسالی را خشک کرده هنوز چند دریاچه در دامنه
کوههایش وجود دارد

کشت و زرع و درختهائی که در تسالی دیده میشود مثل ایالات جنوبی فرانسه است
و در قدیم این شهر متمدن تربیت اسب و اشخاص جنگی بوده

۲ — **یونان مرکزی** — اگر از جبال اُتیر که در جنوب تسالی است عبور
کنیم به دره اِسپرشیوس خواهیم رسید که ما بین دو دیوار تخته سنگی بلندی
واقع شده یکی شمالی موسوم به اُتیر و دیگری جنوبی موسوم به اُتا که به کالیدرُم
ختم میگردد این مکان را معبر تنگ ترموپیل میگویند و مشهور بدروازه

یونان است زیرا که ایرانیها و مقدونیه ها و رومیها و گل ها و ویزیگت ها که
برای تسخیر یونان آمده بودند در این محل شکست خوردند

چون از ترموپیل بگذریم در سواحل دریا جبال دیگری می بینیم که ورود به آنها
بنا در بیت طبیعی این مکان موسوم به لکرید است و کوه کنمیس آنرا بدو قسمت
گردانیده در مشرق این سلسله جلگه کوچکی است که صخره بر آن مشرف و روی
آن شهر اپنت بنا شده بود

در داخل سلسله جبال غیر منتظم گشته و چند قلل مرتفع از شمال بجنوب کشیده شده
و آنها عبارتند از پارناس (۲۴۶۰ متر) و هلیکن (۱۷۵۰ متر)
و سیترن (۱۴۰۰ متر) و پارنیس (۱۴۱۳ متر)

پایین این جبال و جبالی که در ساحل دریا هستند ناحیه عریضی است موسوم به آتیک
که بواسطه کوههای بی آب و علفی بدو قسمت گردیده

در مغرب این ناحیه جلگه ایست بسیار مسطح و از دور شبیه بدریای منجمدی است که کوهها
عوض ساحل از آن بیرون آمده باشد

رودخانه سفیز که از کوه اتا پایین آمده این جلگه را سیراب میکند این
رودخانه با نهرهای دیگر مخلوط گشته بدریاچه کپائیس میریزد

این دریاچه تا پائین دامنه کوه ممتد شمال غربیش عمیق و مغربش که مصب
سفیدرست باتلاقی است بزرگ که از نی مستور گشته

منظر این مملکت برحسب فصول تغییر میکند چنانکه در زمستان بعد از بارانهای ثانویه
و فوریه آب دریاچه طغیان و بیشش مطر از سطح تابستانیش تجاوز کرده قریب
۲۳۰ کیلومطر زمین را می پوشاند این آبها از سواحل شرقی خارج شده در
مغارههای طبیعی جبال داخل میگردد (یونانیان جدید این مغارهها را کاتاوترت
مینامند) این آب بواسطه دوازده دهانه زیرزمینی داخل دریا میگردد باید دانست
که این دهانهها غالبا بواسطه خرابی کوه مسدود میگردند

در ماه مارس این دریاچه شبیه مرداب بزرگی میگردد که بواسطه قطعه زمینهای
کوچکی که رنگشان زرد یا تیره است از هم جدا گشته و در آن نی روئیده و از دور منظر
چمن بزرگی را دارد

چون تابستان آید آب دریاچه بواسطه حرارت آفتاب تبخیر و مه غلیظی تشکیل میدهد
که تمام جلگه را می پوشاند و چون اطراف را نگاه کنیم کوه کپائیس را آبی رنگ
و جبال دیگر را تیره می بینیم

چنانکه ذکر شد آب دریاچه بواسطه تبخیر کم شده زبانه خاکی عریضی هویدا میشود

این زبانه بواسطه گلی که آنرا لیمن میگویند مستور و برای کشت و زرع بسیار
حاصلخیز است در اواخر تابستان این دریاچه کوچک و مساحتش ۱۵۰ کیلومتر مربع
میگردد در این موقع نی هایش خشک و آبش متعفن و کثیف می شود
کوهی که باُئی را بدو قسمت میکند دارای دریاچه ایست که محتوی یا بین دیوارهای
سنگی و آب آنها از آبشارهای بزرگ میآید و از اینجهت آبش صاف و گوارا است
در طرف دیگر این کوه دو جلگه بزرگ است یکی بزرگتر و تپه های بزرگی بر آن مشرف
که در پایین آنها چشمه های بزرگی جاریست یونانیان قدیم شهر تِب را در این
محل بنا کرده بودند که بزرگترین شهر باُئی بوده
باُئی خاکی حاصلخیز و دارای مراتع عالیه بوده آب و هوای آن در تابستان
بسیار گرم و در زمستان سرد و بارانی چون یونانیان باراضی سنگلاخ عادت
کرده بودند از اینجهت این شهر حاصلخیز را بسیار دوست میداشتند آتنی ها
نسبت حماقت بهمسایه و دشمنان خود که باُئی ها بوده اند میدادند
در جنوب سیترن و پارنس ناحیه ایست سنگلاخ و بی آب و علف که
دارای چند جوی کوچک و هوای آنجا خشک و شفاف است این ناحیه اتیک
بوده جبال اتیک مثلثی داخل دریا گشته و بدماغه سونیوم منتهی میگردد



ش ۱ — دماغهٔ سونیوم

در جنوب دریا در اینجا کمی پیش رفته خلیج عمیقی تشکیل میدهد و سفاین در آن بخوبی لنگر میتوانند بیندازند آتیک مملکتی است دریائی (۱)

در مغرب آتیک ما بین خلیج کرنت و سارنیک مملکتی است کوچک موسوم به مگار که از ناحیهٔ مذکور عقیم‌تر و سنگلاخ‌تر و در آن ساحل دریا از کوه مستور است از این جهت راهی تراشیده‌اند که مشهور به معبر کوهسارهای سیرُن است

حال اگر از طرف شمال تا کوه پارناس حرکت کنیم تپه‌های بلندی می‌بینیم که از صخره‌های خاکستری رنگ مرکب و در پایین آنها آب باران و برف از صخره‌ها خارج شده چشمه‌های طبیعی که آب آنها صاف و گوارا است تشکیل میدهد چون یونانیان

(۱) در فصل هشتم شرح اتیک بطور کافی داده خواهد شد

عادت باراضی سبز و خرم نکرده بودند چشمه های پارناس را محترم داشته و آن محل را توقفگاه رب النوع موسیقی میدانستند بعضی دره های پارناس بسمت زود خانه سفیز و برخی دیگر مقابل خلیج کرنت بوده اند این محل را مملکت فسید میگفتند و در آن حرم دلف بوده (۱) چون این مملکت دارای چند شهر کوچک بوده و با دریا هیچ ربطی نداشته ساکنینش همه زارع بوده اند

در جنوب یعنی در سواحل خلیج کرنت ملت کوچکی وطن داشته اند که چوپان و موسوم بلکرین ازل (متعفن) بوده اند زیرا که لباسهای آنها از پوست گوسفند و بز بوده و باین جهت عفونت داشته

در مغرب اتلی واقع بوده که دارای جبال مرتفعه و دره های عمیق است قسمت شمالی این ناحیه وصل به پند و دارای چند قلعه است که در میان آنها درخت کاج و شاه بلوط روئیده

چون از اتلی بگذریم زمین سنگلاخ و بواسطه حرارت آفتاب سوزان شود نه آب دارد و نه علف و عبور از این محل بسیار صعب بالاخره نزدیک ساحل جلگه ایست که صخره زیادی آنرا احاطه کرده آب داخل در این محل شده و دریاچه و باتلاق تشکیل

(۱) در فصل یازدهم شرح دلف داده خواهد شد

میدید ساکنین آتیکی دزد و جنگجو بوده اند

در مغرب اتیکی مکان عمیقی است که بزرگترین رودخانه یونان در آن جاری و موسوم به آشلئوس است آب باران و برف بدون سیراب کردن اراضی از کوه پایین آمده داخل این شط میگردد

ناحیه غربی آشلئوس بی آب و یونانیان جدید آنرا کزرمرس (یعنی زمین بی آب) و یونانیان قدیم آنرا آکارنانی میگفتند قسمت بزرگ این ناحیه از جبال مرتفعی پوشیده شده که ارتفاعشان به ۱۵۰۰ مطر میرسد و دامنه آنها حاصلخیز است جلگه حاصلخیزی که در این ناحیه یافت میشود فقط عبارتست از ناحیه که در مصب آشلئوس واقعشده آکارنانها مثل اتلی ها تمامی صیاد و جنگجو بوده اند

۳ — پلپنز — ناحیه جنوبی یونان کوهستانی و از همه طرف آب آنرا احاطه کرده و تنها زبانه خاکی داخل آب گشته آنرا شبیه به برگ چنار میکند این ناحیه را پلپنز یعنی جزیره پلپس میگفتند آن شبه جزیره ایست که فقط بواسطه برزخ کرنت باروپا چسبیده عرض این برزخ ۵ کیلومطر و چند دفعه بخیال بریدن آن افتاده اند

چون از این برزخ بگذریم اراضی مرتفع گشته و تپه می بینیم که مشرف بر تمام کرنت

و ارتفاع آن ۵۰۰ مطر هست اگر از این تپه بگذریم بسلاسلی میرسیم که قلهٔ معتبر آنها

سیلن و ارتفاعش ۲۳۷۵ مطر است ناحیهٔ آرکادی در مقابل

این سلاسل است سابق بر این آرکادی را سویس یونان میگفتند این ناحیه از سطح

دریا خیلی مرتفع تر است و دارای چند سلسله میباشد که معروف ترین آنها بغیر از سیلن

اریمانت هست که ارتفاعش ۲۲۶۰ مطر میباشد این کوه گردنه های زیاد دارد ۲



در مغرب کوه لیث که جابجا از برف مستور و در دامنهٔ آنها درخت کاج و شجرات النبع

روییده در پائین این سلسله سیلابهای بزرگ جاری و سابق بر این در اینمکان بغیر از

صیادان و حیوانات موذیه موجود دیگری زندگی نمیکرده

آبی که از کوه جاری میگردد داخل حوضهای بزرگی شده دریاچه یا باتلاق تشکیل

میدیمثل دریاچهٔ فن و اِستمفال
در زمستان دریاچه طغیان کرده و مقداری آب بواسطهٔ دهانه‌های زیرزمینی
داخل صخره‌ها شده و بعد بدریا میریزد باید دانست که این دهانه‌ها فقط آب در خود
نفوذ میدهند بلکه سایر اجسام از قبیل حیوانات مرده و خاک و نباتات خشک شده
در آنها داخل میگردد و در تابستان بوی تعفن سختی از آنها استشمام میشود در آرکادی
تقریباً سی دهانهٔ زیرزمینی است که چون مسدود گردند آب جلگه را می‌پوشاند

فلات حاصلخیزی در جنوب و مغرب آرکادی واقع است و آبیکه از جبال پائین می‌آید
این جلگه را سیراب نموده داخل دریا میگردد

نواحی چندی آرکادیرا از دریا جدا میسازند از اینجهت آرکادیها ارتباطی با سایر
ممالک نداشته بی‌تربیت و وحشی ماندند

چون از جبال شمالی آرکادی عبور کنیم درّه‌های کوچکی می‌بینیم که در آنها سیل جاری
و این ناحیه موسوم به آشائی میباشد

در مغرب آرکادی جلگهٔ پستی است که در آن رودخانهٔ بزرگی جاریست آب این رودخانه
از جبال لیث و اریمانت پائین آمده درختهای چنار و شجر الغار را سیراب مینماید
این جلگه موسوم به الید و ساحلش شن زار و بی‌بندر است

سلاسل جنوبی ارکادی دارای سه قسمت مرتفع میباشد که معروف آنها قله تایژت
که ارتفاعش به ۲۵۰۶ متر میباشد این قله شبیه دیوار بلند خاکستری است و بدماغه
تنارختم میکردد ملاحان یونان از این دماغه وحشت زیادی داشتند زیرا که در نزدیکی
این دماغه گردبادهای سختی بوده و چنانکه میگویند مغاره در این محل بود موسوم بسوراخ جهنم
دو قله دیگر ارتفاعشان کمتر و دامنه آنها سراشیبی میباشد یکی در مغرب موسوم به
ایترا دارای ۱۴۱۷ متر ارتفاع و دیگری در مشرق موسوم به پارنن دارای
۱۹۵۸ متر ارتفاع صخره های این جبال خاکستری رنگ و قله آنها از برف مستور
میباشد دارای پرتگاه های زیاد و دره های تنگی میباشد که در دامنه آنها درخت کاج روئیده
مابین این سه قسمت دو خلیج و دو دره بزرگی محفوظ است که دو سیلاب بزرگی در
آنها جاری میباشد یکی در مغرب موسوم به دره پامیزس است این دره حاصلخیز
و گرمترین ناحیه یونان میباشد درختهای نخل در این جلگه روئیده و این ناحیه موسوم
مسنی است و دیگری در مشرق موسوم به لاکنی که در آن رودخانه اوروتاس
جاری و درختهای شجره الغار را سیراب مینماید (۱)
در مشرق سلسله کوهی از ارکادی منشعب گشته و در نزدیکی آتیک شبه جزیره صخره

(۱) شرح لاکنی در فصل پنجم گفته خواهد شد

تشکیل میدهد ما بین این سلسله دارگادی جلگه ایست باتلاقی که بواسطه ساحل
پست بی بندری منتهی بدریا میگردد این جلگه بعد از زمستان حاصلخیز گشته گندم
درختهای نارنج بعمل میآورد در تابستان این جلگه سوزان و بی آب و علف گشته
و سیلهائی که از کوه جاری میگردد بزنگ فرو رفته از سواحل دریا بیرون آمده
باتلاق تشکیل میدهند این جلگه به آرگلید موسوم است
جزایر — جزایر زیادی یونان را احاطه کرده این جزایر قلل جبالی میباشند
که رأسشان از آب بیرون و قسمت دیگرشان در آب مخفی گشته صخره های آن
جزایر سفیدرنگ و دامنهٔ آنها غالباً عمودی است ش ۳


رقم غلامرضا

ش ۳ جزیرهٔ ایتاک

غالب این جزایر کوچک و حاصلخیز و در مزارع آنها مو میکارند

اگر از دور این جزایر را نگاه کنیم آنها را شبیه مرمر سفیدی می بینیم که از آب دریا بیرون آمده اند منظره این جزایر در طلوع و غروب آفتاب قشنگتر است این جزایر بر حسب امتداد کوههای ساحلی کشیده شده

در جنوب غربی مجمع الجزایر یونیان واقع شده که موازی با کوههای ساحلی است معروف ترین این جزایر کرسیر میباشد در جنوب ایطالیا واقع گردیده آب و هوای این جزایر بسیار ملایم و بواسطه نسیم دریا معتدل دارای مراتع و بوستانهای قشنگ و درختهای نارنج و لیمو در آنها فراوان میباشد

در جنوب شرقی همانطور که جبال پیلا از شمال غربی بجنوب شرقی کشیده شده جزایر هم همین امتداد را از دریای اژه تا مقابل آسیا دارند و چهار رشته عمده در اینمکان یافت میشود رشته اول شمالی و تا شبه جزیره پلی پونس ممتد میباشد

رشته دویم سلسله اینرا پیروی کرده جزیره بزرگش اوب س ۴ که دارای دو کوه مرتفع میباشد و در وسط آنها جلگه حاصلخیزی محتویست جبال این جزیره در طول باتی واتیک کشیده شده و بعلی میرسد سوم آرنیت که فاصله آن از یونان ۵۰ متر میباشد بعد از این جزایر مجمع الجزایر سیکلاد واقع گردیده و دارای چند جزیره مشهور میباشد از قبیل دلس که حرم اپلن



س ۴ الیس

در آن بوده و جزیرهٔ پارس که دارای معادن مرمر می باشد بالاخره جزیرهٔ ناگزس که
مشهور بجزیرهٔ نارنج و بالنگ است

رشتهٔ سوم در امتداد آتیک واقع و دارای چند جزیره آتش فشانی است از قبیل
میلس و ترا که خاکشان خاکستری دار زبیر مستور شده

رشتهٔ چهارم متصل بسلاسل لاکنی و جزیرهٔ اولش سِتیر می باشد سابق بر این
حاصلخیز و از سرو مستور لیکن حالا لم یزرع و بی آب و علف است جزیرهٔ کرت
بواسطهٔ رشته کوهی دریا را سپردوی میکند این رشته دارای چند قلّه و چند درّهٔ
عمیق است که در آنها سیل جاری و جزیره را سیراب مینماید سواحل این جزیره
بی بندرند و چون از شرق کرت عبور نمائیم بمجمع الجزایری میرسیم که منتهی بجزیرهٔ

رد میکردند.

دریا — آب از همه طرف یونان و جزایرش را احاطه کرده خلیج و جونهای عمیق در آن حاصل کرده مثلاً در مغرب خلیج کرنت بقدری در خاک پیش رفته که تقریباً از سمت مقابلش بخلیج سارنیک ملحق میگردد

دریای یونان بی جزر و مد و آرام است و از دور شبیه بدریاچه آبی رنگی میباشد که جزایر آن بشکل ظروف مرمری از آن بیرون آمده اند

در موقع طوفان امواج کوتاه و غیر منظم لیکن شدیدتر از امواج اقیانوس بلند میشود و چون دریا جزیره زیاد دارد دستهای میتوانند زود خود را بجزیره رسانده از صدمات و آفات طوفان محفوظ باشند

هوای یونان نادر است تیره و غبار و روشن و شفاف میباشد بطوریکه از دور بعضی جزایر را میتوان دید در شب بتوسط پرتو نورانی ستارها ملاحان بخوبی دریا را سیر میکنند

در فصول بهار و تابستان و پائیز بادها منظم میباشند و بحرپیمایان چون حرکت باد را میدانند شفاین خود را بدون وحشت میرانند

باد شمالی هر صبح از جزیره تراس حرکت نموده دریای اژه را عبور میکند

و گاهی بسختی وزیده و دریا را بتلاطم درمیآورد و در غروب آفتاب باد ملایم گشته و نسیم ملایمی موسوم به آمیاتس از جنوب وزیده قایقها را میراند

در جنوب پلوپونز یعنی در مجاور جبال مرتفعه تایژت بحر پیمایی غالبا مشکل است زیرا که در آنمحل طوفانهای شدید غالبا حاصل میگردد

آب و هوا — آب و هوای یونان بسیار مختلف میباشد در سواحل دریا معتدل و در جلگه ها گرم و در جبال سرد میباشد مثلاً اگر از کوه المپ که مرتفعترین جبال یونانست بالا رویم آب و هوای مختلفی احساس خواهیم کرد در پایین در جهتهای گرم سیری از قبیل مورد و شجر الغار و بلوط و قدری بالاتر شجر التبع و شاه بلوط و در بالا صنوبر و کاج روئیده

حال اگر از شمال بجنوب حرکت کنیم باز آب و هوا تغییر میکند مثلاً در جنوب تسالی درخت زیتون و برنج بعمل میآید و در آتیک و آب درخت زیتون و نخل نزدیک یکدیگر روئیده در ارگلید درخت نارنج و لیمو فراوانست

خلاصه تابستان یونان گرم و سوزان و هوای جنوب تقریباً مثل افریقا و در سواحل قدری معتدلست

باد شمالی موسوم به برراز ماه ژوئن تا ماه اوت بعد از طلوع آفتاب شروع بوزیدن

میکند این باد در جنوب شدت کرده گرد بادهای خاکی حاصل مینماید

در اواخر اوت بادهای مغرب وزیده طوفانهای سخت حاصل کرده وزود ختم میگردد

در زمستان برف و باران جبال و جلگه ها را مستور مینماید و هوا سردی کرد د

در یونان طول زمستان کمتر از سه ماه میباشد در اوایل ماه مارس بهار آید ود امنه

جبال و جلگه ها سبز و خرم کرددافسوس که این فصل طولی نکشد در اول ماه مه حرارت

و خشکی هویدا شود

ساحل آسیای صغیر

سواحل شرقی یونان مقابل آسیای صغیر میباشد آب و هوای این دو مملکت مساوی در قدیم ساکنین آنها یکی بوده برای رسیدن به آسیای صغیر باید دریای اژه را طی نمود در عقب سواحل آسیای صغیر فلاتی واقعست که در تابستان بسیار گرم و در زمستان منجمد میباشد جبال معروف غربی این فلات المپ صغری و ایدا است از این جبال چهار شط متوازی پایین آمده و بعد از سیراب کردن جلگه های حاصلخیزی داخل دریای اژه میگردند معروف ترین این چهار شط ماندر است

سواحل آسیای صغیر مثل سواحل یونان دارای خلیج های عمیقی میباشند در مقابل آنها جزایری است صخره که حاصلخیزترین آنها لسبس و شیس و ساموس میباشد

فصل دوّیم — خدایان یا ربّ النوعهای یونان

خیال یونانیان درباب خدایانشان — عقیدهٔ یونانیان قدیم براین بود که اشیاء طبیعی از قبیل خورشید و باران و رعد و برق و آتش و باد و رود خانه‌ها و دریاها باید قدرت موجودی بوده از اینجهت معتقد بخدایان چند بوده اند که هر خدائی بکاری و عملی و صنعتی و حتی دارائی مخصوص بوده

عموماً یونانیان خدایان خود را بشکل مرد یا زن بلند قامت و خوشرو و آنها را دارای هوا و هوس و غصه و بخل تصور میکردند این خدایان دارای خانواده و قبیله بوده اند مثلاً خدائی پدر یا پسر خدای دیگر و یا شوهر الههٔ بوده و گاهی طفلانشان از جنس مخلوق بوده

یونانیان تولد و جنگهای خدایان خود را نقل مینمودند این حکایات موسوم بمیث بوده و کلمهٔ میتولوجی یعنی معرفت به ارباب انواع از آن مشتق میباشد

هر بلوک و هر کوه یا رودخانه دو خدا داشته و اهالی آن بلوک خدایان خود را فقط می شناخته اند اما خدایان مشهور از قبیل ربّ النوعهای نور و آسمان و باد و آتش در همه نواحی مشهور و معروف بوده اند در شهر آتن نوزده زئوس و هفده آتن و پانزده آپلن بوده که آنها را در دعاها فرق میگذاشتند

زئوس (ربّ الارباب) — قادرترین خدایان زئوس است و ملقب به ربّ الارباب و خدای آسمان و رعد و برق میباشد منزل زئوس در کوهها بوده مثلاً در تسالی کوه المپ و در کریت کوه ایدا و در ارکادی در کوه لیث منزل داشته هر وقت که در آتن باران کم میبارید یونانیان زئوس را مخاطب ساخته میگفتند (ای زئوس نظری بمزارع بی آب ما کن و آنها را سیراب نما)

زئوس را بشکل مردی با ریش انبوه و موی زیادی درمیاوردند که در دستش عصای سلطنتی یا تیری است که علامت صاعقه میباشد زئوس روی تخت طلائی نشسته که در انتهای آن عقابیست چنانکه میگویند اگر زئوس ابرویش را بالا



(ش ۵ زئوس ربّ الارباب)

زمین لرزه و رعد و برق حاصل میکرد

ش ۵

سعادت و بدبختی در ید قدرت زئوس بوده هومر یکی از شعرای یونان گفته

در قصر زئوس دو بیت بزرگ بوده که یکی محتوی سعادت و دیگری محتوی بختیاری
زئوس برای مخلوق قسمتی از آن معین کرده بود

پدر زئوس موسوم به کرنس (در لاتینی زحل) مادرش موسوم به ری (سی بل)
بوده کرنس میگفته است که یکی از پسرهای من مرا مغلوب و در تخت مرا پائین خواهد کشید
بنابراین کرنس بچه هایش را میخورد چون زئوس بدنیا آمد مادرش از ترس
شوهر او را مخفی و بجای او سنگ تراشیده به کرنس داد که او را بلع نمود
زئوس را خورد بها در یکی از غارهای جزیره کریت بزرگ کرده شیر بز و عسل باو میدادند
و هرگاه گریه میکرد کریبانتها که مستحفظ او بودند غداره های خود را به سپرها
زده او را ساکت مینمودند چون زئوس بزرگ شد پدر را مغلوب و به اعماق
زمین او را پرت نموده خود بجای آن تخت نشست

هرا (ژونن) هر از زن زئوس و الهه ماه و آسمان بوده و کاهی او را
زن بازو سفید خطاب میکردند

هرا را شکل زنی ظاهر میساختند که روی تختی نشسته بوده زره و نقاب بلندی تمام
بدن او را گرفته در یکی از دستهایش عصای سلطنتی و در دست دیگر اناری بود
که علامت حاصلخیزی میباشد در نزدیکی تخت او طاوسی بود و در عرابه می نشسته

که دو ماده گاو سفید آنرا میکشیدند از اینجهت ماده گاو حیوان مقدسی بوده

هرا ملکه اناث و الهه تزویج میباشد و تمام زنها در حمایت او بوده اند مع



بدهای عمده هرا سامس و آرگس بوده

بنابر قول عوام هرا دختر کرنس بوده و زئوس اورا در یکی از غارهای سیترن مخفی کرده بود و در باغهای هسپرید که از جزء جنات شمرده میشد اورا تزویج نمود

از اینجهت هر سال بیادگار هرا تمام دختران عروسها گل زده در آگس گردش مینمایند و هرکدام بت هرا را در آغوش گرفته سرود میخوانند

هرا زنی حسود و جنگجو و غالبا با شوهر خود نزاع مینموده هومر مشهور میگوید روزی زئوس دستهای هرا را با زنجیری طلائی بست و اورا به ابرها آویزان نمود

آرس (مریخ) — خدای طوفان و قحطی و طاعون و قتل و جنگ ارس بوده

او را بشکل مرد عظیم الجثه در میآورند که زره مفرغی و کلاه خود جیقه داری بسر دارد

در جنگ نیزه خود را کشیده عربده آغاز مینموده گاهی بر عرابه سوار میشد که دو
اسب سفید او را میکشیدند و از دماغ آنها آتش متصاعد میشده در عقب ارس
دختر یا دایه اش موسوم به انیو سوار بوده این زن خراب کننده شهرهای بنا
خواهر دیگرش موسوم به اریس با شکل مهیب و با موهای پر پیچ سوار میشده در
عقب آنها کرسها یا ملک الموتها با چنگال و دندانهای شبیه سباع حرکت مینمودند
یونانیان در اول جنگ تقدمه مخصوصی بیاد ارس میکشند و حیواناتی که برای او
قربانی مینمایند سگ و کرکس میباشند بیاد کار ارس در جنگ ما دو کشیش مشعل سوزانی
در دست گرفته جلو قشون حرکت
میکردند و چون بدشمن
میرسیدند دو مشعل را
بسمت آنها



انداخته و جنگ شروع میشد گاهی ارس را شبیه بجوان مجنونی مینمودند

هفایستس (ولکن) — خدای آهنگران و آتش هفایستس بوده او را بشکل پیرمردی زشت با بازوی کلفت و سینه مودار مجسم میکنند گاهی شنل بی آستینی پوشیده صورتش از دود سیاه و در دستش چکش میباشد

منزل این خدا در جزیره لمنس بود که خاک آن بواسطه کوه آتش فشانی از سعیر مستور این خدا آلتهای آهنی خدایان را میساخته مثلاً عصای زئوس و تیرهای اپلن و داس دمتر و زره هراکلس و سپر آشیل را او ساخته — س ۸



س ۸ — هفایستس

هفایستس پدرش زئوس و مادرش هرا بود و بعضی سبب لنگی او را بمادرش

نسبت میدهند و برخی میگویند چون زئوس زنش را بآسمان آویزان نمود هفائیس
تس خواست او را خلاص نماید از اینجهت پدرش پای او را گرفته و از آسمان پرت
نمود و در ساحل دریای لمنس افتاد

آتن (مینرو) — آتن الهه برق میباشد و او از کله رب الارباب یعنی
زئوس خلق شده این الهه بر عرابه سوار شده بجنگ میرفته پهلوانان و شجاعان را
حمایت مینموده آتن ملقب به پرماشس (پیش جنگ) میباشد س ۹



(س ۹) آتن

آتن سرود جنگی را بسیار دوست میداشته و الهه هوش و عقل و صنعت میباشد

زردوزی و بیراقی دوزی را به زنها آموخته و لباس قشنگی این الهه برای هرا دوخته

دختری از اهل لیدی موسوم به آراکن رقابت زیادی با این الهه مینموده

از اینجهت آتن او را تنبیه و بشکل عنکبوت در آورد

زرگری و کوزه گری و حکاکی و حجاری را او تعلیم نموده و حیواناتی که برای او

قربانی مینمایند عبارت از بوم و زغن و مار میباشند

هِرمِس (عطارد) — هرمس پسر زوس و مایا بوده رب النوع باد

و پیغامبر خدایان میباشد

او را بشکل چوپان یا مسافری مجسم میکنند که دارای دو بال میباشد کلاهی عریض بسر

و پوتین بلندی بر پا دارد از شنلی خود را مستور نموده در دستش عصائی سحری

بوده که انسانرا خواب یا بیدار مینموده این عصا موسوم به سرسیس میباشد

هرمس خدای فصاحت و بلاغت و علم و اختراعات و بحر پیمائی و راهها میباشد

دواب و چوپانانرا دوست میداشته گاهی سوار بر بزی یا قوچی را در بغل میگرفته

این خدا ملقب به هادی ارواح میباشد زیرا که با عصای طلائی ارواح را بجهنم

نقل مینموده گویند مخترع چنگ و نی بوده

مادر هرمس او را در یکی از غارهای کوه سیلن زائیده این بچه از مادر فرار کرده

خود را بکوه المپ رسانید در این گیره گاوهای شاخ طلائی اپلن میچریدند هرمس
پنجاه تا از آنها دزدیده در غار عمیقی نزدیک آلف مخفی نمود اپلن از آن دزدی
واقف گشته شکایت پیش رب الارباب برد زئوس هرمس را مجبور بدادن گاوها نمود

روزی هرمس نزدیک غار خود نشسته بود لاک پشتی را مشاهده کرد فی الفور
او را گرفته و کاسه سنگی او را برداشت پوست گاوی بر آن احاطه داد و رشته بر آن
مرتب نمود و چند زه بر آن قرار داد این اولین چنگی بود که اختراع شده است
روشن کردن آتش را به هرمس نسبت میدهند

آپلن — خدای خورشید و نور اپلن میباشد گاهی او را فبوس (درخشنده)
مینامند برای مجسم کردن او را بشکل مردی ظاهر میساختند که موهایش طلائی رنگ و در
دستش کمانی از نقره میباشد این خدا اشجار الغار را بسیار دوست میداشته
در بهار از ممالکیکه همیشه در آنها آفتاب است مراجعت نموده و از برای او عیدی موسوم
به تافانی (ظهور خدا) میگیرند و در مراجعتش هرکسی شاخه زیتونی در دست
گرفته عید دیگری میگیرند
رب النوع مراتع و گله و مرض مسریه و جنگجویان اپلن میباشد
اخبار ماضی و آینده را میدانسته و غالباً با حیواناتیکه انقلاب هوا را با آنها بسنجت



اپلن موزاژت
س ۱۵

میدمند حرکت مینمود و مشغول
وقرئی گرک و بعضی شعرا آواز خوانها
و موسیقی را دوست میداشته س ۱۵

گاهی اپلن با نه دختر مقبول
موسوم به موز در طرب بوده اند
چنانکه میگویند اپلن پدرش

زئوس و مادرش لِت (لاتن) بوده تولد اپلن در جزیره دِلُس نزدیک نخلی شده

آرتمیس (دیان) — الهه یا آرتمیس بوده او را بشکل دختر خوشگلی مجسم
میکنند که در دستش تیر و ترکش و پوست گوزنی را بدوش انداخته چند الهه دیگر که
گوزن و گراز شکار میکنند او را پیشرو کرده و گاهی این الهه شاخ گوزنی را در دست داشته

آرتمیس الهه چشمه و رودخانه و دریاچه و باتلاق میباشد و حرمهای او در سواحل
دریا واقع شده بت او را در سواحل دریا یا در شاخه های درخت و یا در قله کوه میگذاشتند

نمو نباتات و حیوانات در ید قدرت آرتمیس است
اِشیل شاعر مشهور گوید این الهه بچه شیر و سایر سباع را حمایت مینموده و همیشه
در جنگلها مشغول بصید میباشد س ۱۱

شکارچی موسوم به آکتئین خود را
در شاخه های درختی مخفی نمود برای
اینکه غسل کردن آرتمیس را ببیند آرتمیس
از این عمل قبیح واقف گشته او را
بشکل گوزن نمود و سگهای شکاریش
او را خوردند

آرتمیس الهه ارکادی بوده



رقم علیرضا

(دیان) ارتمیس س ۱۱

یونانیان او را دختر زئوس و خواهر
اپلن تصور مینمودند تولد اپلن و ارتمیس در یک موقع شده میگویند روزی مار
عظیم الجثه به لت حمله نموده بچهایش او را بضرب تیر هلاک نمودند
نی یب یکی از ملکه های لیدی که هفت پسر و هفت دختر داشته مادر اپلن و ارتمیس را
مسخره کرده بود این دو رب النوع آن ملکه و بچهایش را با تیر هلاک نمودند
یونانیان ارتمیس را با افردیت رب النوع آسیا اشتباه میکردند

آفردیت (زهره) میگویند افردیت از کف دریا تولد شده و امواج
دریا او را بساحل جزیره قبرس بردند از جهت او را شیپریت یا قبرسی مینامیدند

این الهه محتملست که همان آستارت الهه فنیقیها باشد معابد مشهوره این الهه
در پافس در قبرس و سیتر میباشد

آفرودیت را بشکل دختری مجسم مینمایند که موهای خرمائی رنگ و دارای قیافه ملیح میباشد
کمربندی در کمر و تاجی از مورد و گل سرخ بسر دارد در دستهایش اناری گرفته
که علامت حاصلخیزی میباشد و در نزد او کفتری نشسته

الهه باغات و بوستانها و نباتات آفرودیت است و گاهی این الهه با حوریهای
زیادی در کنار چشمه گردش مینمودند سباع و حیوانات موذیه از دیدن او در
همه جا پیروی میکردند

این الهه زن هفائیستس رب النوع آهنگران میباشد اما او ارس را بر هفائیس
تس ترجیح میداد

المپ — چنانکه مذکور شد بزرگترین جبال یونان المپ میباشد دربار خدایان
و رب النوعها در قله این کوه بوده خانواده خدایان مثل مردم بوده در وقت ناهار
و شام در سر میز می نشستند خادم آنها الهه مقبولی موسوم به هبه بوده این الهه
سلسبیل و سایر مشروبات را در گیلاسها ریخته بسر میز میگذاشت موزها
(غلمان) آواز میخواندند و اپلن چنگ و نی میزد و هرها که دختران ملیح

ملیح و خوشگل بودند موکل دریاها و پرده ها میبودند پیغامبر و رسول خدایان اولمپ میباشد این الهه دارای دو بال بوده

خدایان مجلسی ترتیب میدادند و درباب کارهای دنیا مباحثه و مشاجره مینمودند همر صحبت رب الارباب را با خدایان دیگر چنین مینماید روزی زئوس خدایان دیگر را مخاطب ساخته گفت قدرت و توانائی من چنانست که اگر زنجیری از طلا با آسمان بیاویزند و تمام خدایان و مخلوق او را نگاه دارند من تنها او را گرفته و زمین و دریا و تمام مخلوق را بقلهٔ المپ کشیده آویزان مینمایم

پزئیدن (نپتون) — رب النوع دریاها و چشمه ها پزئیدن برادر زئوس میباشد این خدا را بشکل پیرمرد ریش بلندی مجسم میکنند و منزل این خدا در قصر عالی قشنگی در تهٔ دریا بوده چون از دریا بیرون میآمده سوار بر عرابه میشد که دو اسب سفید او را میکشیدند (این اسبها علامت امواج دریا میباشند)

پزئیدن نیزه سه شاخه در دست داشته که چشمه ها و موجها را می ساخته میگویند جزایر دریای اژه را او تشکیل داده

این رب النوع با زنش آمفیتریت (الههٔ چشم آبی) سوار می شده و تریتن ها که بدنشان مثل انسان و دم دارند آنها را راهنمائی میکردند

رب النوع دیگر دریا موسوم به نرِیه میباشد این خدا پیرمردی بود که سفاین و ملاحان را
در وقت طوفان نجات میداده دختر هایش موسوم به نرئید که گاهی از دریا بیرون آمده
در سواحل عیش میکردند

هادِس (پلوتن) — رب النوع مرکز زمین هادِس که برادر زئوس و
پزئیدُن میباشد

یونانیان گمان میکردند که ارواح مردگان در مرکز زمین داخل و جمع میکردند از
اینجهت هادِس را خدای مردگان میدانستند

هادس را بشکل مردی مجسم میکردند که روی تختی نشسته و در دستش عصای سلطنتی
و بر سرش تاجی بوده که او را از انظار مردم مخفی میداشته نزدیک او دیوی موسوم
به سربر و سگی سه سر که دارای دمی مثل مار میباشد بوده است مردم از هادس
خیلی وحشت داشتند و غالبا اسم او را بزبان نمی آوردند

یونانیان را تصور بر این بود که در اعماق زمین دو رودخانه میباشد یکی موسوم
به استیکس در ارکادی و دیگر آشرُن در اپیر و آب این دو رودخانه تلخ
و سیاه می باشد و همچنین گمان مینمودند که ارواح مردگانرا در قایقی گذاشته و از آن
رودخانه ها عبور میداده اند حامل ارواح پیرمرد زشتی بوده موسوم به شارُن

از اینجهت یونانیان مقداری پول در دهن مرده میگذاشتند برای آنکه در وقت
عبور پول را به شارن داده آنها را اذیت نکند

در اعماق زمین مکانی موسوم به تارتار بوده اینمکان جهنم خدایان میباشد
هادس خدای آنجا میباشد از اینجهت اسم پلوتن (غنی) را باو داده اند

دمتر و پرسفن — یونانیان چند الهه می پرستیدند مثلاً گاآ الهه زمین
و رِا سیبل که از آسیا آمده بود الهه جبال بوده این الهه بر عرابه سوار میشده
که دو شیر آنرا میکشیدند

دمتر الهه زراعت بوده و او را بشکل زنی مجسم مینمایند که از لباس چین داری
مستور و خوشه گندمی در دست دارد س ۱۲



س ۱۲ دمتر

در الزیس که در آتیک واقعست
زراعت و کاشتن را به تریپتلم
جوان آموخته و بعد او را بواسطه
عرابه که دو مار او را میکشیدند در تمام
زمین گردش داده

کره الهه نباتات دختر دمتر میباشد

و این الهه و را دل بهار از زمین بیرون آمده و در آخر پائیز بزمین فرو میرود

روزی کره در چمن با رفقایش گردش مینمود گل نرگسی را بنظر آورده خواست

او را بچیند ناگاه خدای زمین موسوم به هادس از زمین بیرون آمده او را بغل

زده در قصر خود برد کره فریادهای وحشتناکی زده و مادر خود را بمدد خواست

دمتر گرسنه و تشنه مدت نه روز در صحرا سرگردان بود و بالاخره خورشید که از همه

چیز واقف است او را مخبر گردانید دمتر متغیر شده و هیچ نباتی از زمین نروئید

قحطی سختی در میان مردم افتاد و شکایت پیش رب الارباب بردند خدای بزرگ

از دمتر خواهش روئیدن نباتات نموده این الهه در عوض دختر خود را خواست

زئوس باین راضی گشته کره را بمادرش رسانید اما چون در این غیبت کره انار

و نمک هادس را خورده بود او را برای رب النوع زمین تزویج نمودند

منزل کره در قصر هادس میباشد این دختر را پرسفن و به لاتینی پرزرپین مینامند

مدت شش ماه در نزد شوهر خود و شش ماه دیگر در نزد مادر بسر میبرد

دیونیزس (باکوس) — خدای کبریانات دیونیزس میباشد این رب النوع

اول در تراس بوده این رب النوع دایه چند داشته موسوم به منادس ۱۳

این زنان در جنگلها زندگی مینمودند گاهی از طرف خدایان آینها وحی میشده آنوقت

پوست گوزنی بدوش کرده حیران سرگردان جنگلها و جبال میدویدند و بچه حیوانات را شیر عسل میدادند
زنانی موسوم به باکانت یا یار دیونیزس شبها در صحرا جمع میشدند و مشاعل زیادی روشن س ۱۳



س ۱۳ مِنادها و ساتیرها

مینمودند و اسبابهای طرب از قبیل چنگ و نی و سنج میزده گاوی را زنده پاره مینمودند
و گوشت او را خام میخوردند بعد فریادهای مهیبی کشیده و در بیابانها میدویدند
یونانیان این رب النوع را بشکل درخت عشقه مجسم مینمودند بعدا او را بشکل مردی ظاهر
ساخته که جامه شبیه بجامه ملل مشرق پوشیده است

دیونیزس گاهی با منادها و ساتیرها (فرشتگانی بودند که نصف تنه آنها شبیه بانسان و
نصف دیگر آن شبیه به بز بوده) گردش مینمود فرشته چشمه ها که از آسیا آمده بود
آنها را همراهی میکرد این فرشته پیرمرد بی موی زشت و شکم بزرگی بوده اسمش
سیلن میباشد

دیونیزس پسر زئوس در سیمل میباشد روزی رب الارباب در میان صاعقه اینها بود سیمل بسیار متوحش شده بدرود زندگانی گفت آنوقت چون دیونیزس شیرخواره بود رب الارباب در ران خود او را مخفی ساخت چون دیونیزس بسن رشد رسید زئوس او را در غار نیزا بدست حوریها سپرد روزی دیونیزس گرفتار دزدهای تیرنی شد و او را از زنجیر نمودند دیونیزس زنجیرها را پاره نموده بشکل شیر و بعد بشکل خرس گشت دزدها از ترس خود را در دریا انداختند این رب النوع آنها را بشکل خوک دریائی نمود لیکورگ دایه های این رب النوع را بقتل رسانید دیونیزس از ترس خود را بدریا انداخت و طولی نکشید که لیکورگ دیوانه شد و پسر خود را کشت آنوقت میناد ها او را تکه تکه نمودند

پانتِ این رب النوع را در شهر تب دشنام داده بود مینادها که از بالای درخت کاجی دشنام او را شنیدند پائین آمده او را کشتند

دیوان — یونانیان را تصور بر این بود که قبل از سکنای انسان در زمین مردمان بلند قد عظیم الجثه که غالبا دارای صد سر بوده اند زندگی میکردند این مردمان بلند قد موسوم به دیو بوده اند

تیتان ها اولاد گاآ و اورانس میبودند

تیتان ها جنگ سختی با خدایان کردند زئوس دیوهائی که پدرش کرنس حبس کرده
بیرون آورد از قلهٔ کوه المپ زئوس بدیوها صاعقه بیرحمت آتش باشمیر و نیزه
و هفائیستس با چکش و دیو میرنس با عصای مخصوص خود موسوم به تیرسس جنگ نمودند
از پایین کوه تیتانها درختها و صخره ها بجانب خدایان پرتاب نموده میگویند کوه ولی تیان
و اسا از دیوها از صخره ها تشکیل داده اند حالیه زمین سوزان و آب جوشان و جنگلها
بواسطه صاعقه در سوز و گداز بوده اند دیوهائی که با خدایان متحد بوده اند صخره های
بزرگ از جبال کنده به تیتانها می افکندند خلاصه دیوهای دشمن مغلوب شده
فرار نمودند

خدایان روسای دیوها را در اعماق زمین حبس نمودند میگویند انسلاد دیو را
در زیر کوه اتنا حبس نموده اند و در این کوه بواسطه نفس دیو زمین لرزه که در
حوالی اینکوه حاصل میگردد بواسطه حرکت و جنبش این دیو است

غولان — غولان مردمان زشت مهیب و عظیم الجثه بوده اند پر کین و زشت
کیش در ته دریا منزل داشتند و سبب طوفان بوده اند دختر آنها موسوم به
اکیدنا میباشد قسمت علیای این غول بشکل دختری ملیح و باقی تنه اش بشکل مار
بوده شوهر این دختر موسوم به تیفن و فرشته گرد باد و ستونهای آبی میباشد

از شانه او چند مار و از شکم او سیلهای آتش میبارید — غول های بزرگ بچه های
اکیدنا بوده اند

سربر — سگ نگهبان در جهنم بوده — از ترس سگی بوده که سگ نگهبان کله های زرین میباشد
شیمر — با تنه شبیه به شیر و بز و مار و از دهن و آتش متصاعد میگشته — اِسفنکس
غولی بوده دارای سری شبیه به زن و تنه مثل شیر این غول مسافرین را کلیه بلعیده — سیلا
غولی بحریست که شش سر داشته — گره آ ها سه زن میباشند که فقط یک دندان و یک چشم
داشته اند گرگن ها از دهنشان دندان سفیدی بیرون آمده بود — هارپی ها صیوه هائی
بوده اند که سر آنها مثل زن و ملاحان را میخوردند — اِرِینی ها دارای لباسی سیاه و
موها شبیه به مار — نگهبان مردگان بودند در دستی شلاق و در دست دیگر مشعلی داشته اند

فصل سوم — افسانه های پهلوانان

پهلوانان — یونانیان احترام زیادی به پهلوانان خود میکردند و غالباً آنها را
نیم خدایان یا خدایان کوچک میگفتند تصور یونانیان بر این بود که هر پهلوانی پسر
خدا یا الهه بوده

در هر شهر یونان چند معبد بزرگ برای شجاعان و در بعضی آنکه قبر های ایشان بوده
هر سال مردم به دور این معابد جمع گشته تعظیم و سرودها و رقص ها و کشتی و سواری

بیادگاری آنها مینمودند

افسانهٔ هراکلس — مشهورترین پهلوانان هراکلس است که فرانسه‌ها هرکول میگویند اهل تب و آرگس این پهلوان را هم وطنی خود و پادشاه اسپارت میگفته که من از نسل او میباشم غالباً این پهلوان را بشکل مردی مجسم میکشند که موهای سرش کوتاه و دارای عضلات کلفتی میباشد این پهلوان استاد پهلوانان دیگر و تصویر او در زورخانه‌ها میگذاشتند

هراکلس پسر آلکمن و زئوس بوده هرا زن زئوس از این پهلوان نفرت داشت و خیال هلاک او را کرد از اینجهت دو مار فرستاد که هراکلس را بکشند این پهلوان گردن دو مار را گرفته و آنها را خفه نمود

چون هراکلس بزرگ شد به آرگس آمد و نوکر اریست شد این شاهزاده به هراکلس حسودی مینمود و او را بکارها و خطرهای سختی دچار نمود و این پهلوان تمام مخاطرات را از خود دفع نمود و دوازده خطر مهم انجام داد که آنها دوازده خوان هراکلس مینامند

۱ — اریست هراکلس را بجنگ شیری فرستاد که در درهٔ نمه مسافرین را صدمه میرسانید هراکلس چون بدره رسید تیری چند به شیر زد ولیکن چون پوست حیوان ضخیم بود بدو صدمه نرسید و شیر فرار کرده در غاری خود را مخفی نمود هراکلس او را تعاقب کرد

و شیر را در بغل گرفته چنان فشاری داد که خفه شد آنوقت پوست آنرا کنده زره خود کرد

۲ — شاهزاده هرکلس را بجنگ جانوری فرستاد که از سر او نه مار بیرون آمده بود و او را هیدر در لرن میگفتند و هرگاه یکی از آن مارها را می بریدند دو مار دیگر بجای آن میروئید پهلوان با یکی از رفقایش موسوم به یلائش بر عرابه نشسته و خود را به باتلاق لرن رسانیدند هرکلس بضرب چند تیر او را از باتلاق بیرون آورد و بعد شروع به بریدن سرهای او نمود اما بجای هر سری دو سر دیگر تولید میشد یلائش پهلوان را کمک نموده و سر مارها را سوزانیده بعد از آنکه جانور کشته شد هرکلس تیرهایش را به سم او آغشته نمود

۳ — بنابر حکم شاهزاده هرکلس بجنگ گراز اریمانتث رفت این حیوان از ترس خود را در دره مستور از برف پرتث نمود بعد پهلوان او را بدوش کشیده برای شاهزاده آورد

۴ — طیوری پر آهنی متعلق برب النوع جنگ در دریاچه استمفال بودند هرکلس آنها را کشت

۵ — اریستث هرکلس را مامور نمود که ماده گوزن پا فلزی شاخ طلائی را برای او برد این حیوان متعلق به آرتمیس بوده مدت یکسال هرکلس در عقب او بود بالاخره شاخ او را گرفت و برای شاهزاده برد

۶ــ اُژیاس پادشاه الیذ گاو و گوسفند زیاد داشت و در اصطبل او بقدری کود جمع شده بود که برداشتن آن محال بود هراکلس مامور شد که در یک روز آن طویله را پاک کرد اند از اینجهت این پهلوان دیوار طویله را خراب کرده رود خانهٔ آلف را از آنجا گذرانید

۷ــ رب النوع دریا گاوی برای پادشاه کریت موسوم به مینُس فرستاد که او را قربانی کند شاه خلف وعده کرد و رب النوع آن گاو را دیوانه نمود هراکلس مامور شد که آن گاو را زنده بیاورد پهلوان بزرگ به کریت رفت و گاو را بدوش کشیده برای شاهزاده آورد

۸ــ پادشاه تِراس چند اسب داشت که آنها را از گوشت آدم غذا میداد و هر خارجی که در آنجا میرفت او را برای اسبها میبردند هراکلس با چند نفر از دوستانش داخل تراس شد شاه و خدامش را گرفته باسبها خورانید

۹ــ هراکلس مامور شد که کمربند ملکهٔ آمازنها را بیاورد پهلوان مذ آنجا رفت آنها را شکست داده ملکهٔ آنها را کشت و کمربند را برداشت (آمازنها زنانی جنگجو در سواحل بحر اسود زندگی میکردند

۱۰ــ در مغرب جزیره بود موسوم به اریتی (قرمز) غولی سه سر موسوم ژریُن

در آنجا نزدیکی سیتمو داین غول دارای گله گاوی بود و بر آن غولی و سگی دو سر موسوم به ارتروس گماشته بود هرکلس مأمور شد که آن گاوان را بیارد چون به تنگه جبل الطارق رسید دو ستون در آنجا بنا نمود موسوم بستونهای هرکول بعد بآن جزیره آمد سگ را با گرز هلاک و گاوچران را کشت ژرین مخبر گشته حمله بآن پهلوان کرد و هرکلس او را بضرب تیرهای زهرآلود هلاک کرد

یونانیان مادسی میگفتند چون هرکلس بر رود خانه رن رسید ساکنین آن محال براو حمله نمودند هرکلس پزیدن را بکمک خواست این رب النوع بارانی از سنگ برآنها بارید و ایشان هلاک شدند آنمکان امروز مسمی به کرو است

۱۱ — اریست هرکلس را مأمور کرد که سیبهای طلائی هسپرید را بیاورد (این باغ درمغرب دنیا واقع بوده) مستحفظ سیبهای طلائی اژدهائی بود که از دهنش آتش میبارید. چون هرکلس محل باغ را نمیدانست مدتی سرگردان بود بالاخره حوریان باو گفتند که نره رب النوع دریا آن محل را میشناسد ولی بقوه و زور باید از او پرسید هرکلس نره را در ساحل دریائی خوابیده دید فی الفور او را زنجیر نمود چون نره بیدار شد برای ترسانیدن پهلوان بصورت شیر و بعد بصورت مار درآمد هرکلس ابدا واهمه ننموده مکان باغ را از او خواست نره لاعلاج باو گفت هرکلس چون بآن نقا

رسید آنته پسر زمین رسیدن بر او حمله نمود این پهلوان او را در بغل گرفته خفه نمود
و اژدهای مستحفظ را بقتل رسانید و سیبها را برداشت

مورخین دیگر چنین نقل میکنند هرکلس چون بدر باغ رسید اطلس دیو را دید که آسمانها را
بدوش گرفته راه باغ را از او جویا شد دیو با او جواب داد اگر لحظه آسمانها را
بدوش گرفتی من خود آنها را میآورم هرکلس قبول کرده آسمانها را بدوش گرفت

۱۲ — اریست هرکلس را مجبور نمود که سگ سه سر را که مستحفظ در جهنم و موسوم
بسربر بود بیاورد این پهلوان داخل اعماق زمین شد و از رب النوع زمین خواهش
نمود سگ را باو دهد رب النوع راضی گشت بشرط آنکه بی اسلحه او را بگیرد هرکلس
راضی شده گردن سگ را گرفته بزنجیر نمود

چون هرکلس دوازده خوان را انجام داد از خدمت اریست خلاص گشت و سر به بیابانها
نهاد حکایات و افسانه های غریب از او نقل مینمایند و زندگانی اواخر هرکلس را بدین
نحو نقل کرده اند

پادشاه کالیدن دختری داشت که در وجاهت شهره آفاق بود موسوم به دژانیر و هرکلس
برای تزویج او بدان مملکت رفت و رقیب دیگری در عمارت شاه مشاهده نمود
این رقیب رود آشلوئوس بود که گاهی بشکل شیر و مار و گاهی بشکل مرد قوی هیکلی

خود را ظاهر میساخت هراکلس جنگی با او نمود یکی از شاخهایش را کند اشلوس چون خود را

مغلوب دید شاخ دیگر خود را بدو داده و فسخ نمود (این شاخ فایده زیاد داشت

و هر چه از او طلب مینمودند حاضر میساخت) پادشاه دختر را بدو تزویج نمود

گویند روزی پهلوان بزرگ با زن خود گردش مینمود بر رودخانه رسید که عبور از آن

صعب بود سانتر نسوس که سری مثل انسان و تنه شبیه به اسب داشت مسافرین را

از طرفی بطرف دیگر رودخانه میگذاشت از اینجهت در اینجا بر داشته و در بین راه

دشنام چندی بشوهرش داد پهلوان متغیر گشته با تیری زهرآلود او را هلاک نمود

سانتر رو به دژانیر کرده گفت خون مرا در شیشه جمع کن و هرگاه شوهرت محبت تو

گم کند خون مرا بلباس او آغشته نموده بدو بپوشان از اینجهت خون او را در ظرفی کرده

مخفی نگاه داشت

روزی که هراکلس از سفر برمیگشت بمعبد رب الارباب رسید بدوست خود لیکاس

امر نمود که لباس تازه از منزلش آورده با و دهد لیکاس نزد دژانیر آمده لباس

از او خواست زن بدبخت گمان نمود که شوهرش زن دیگری گرفته بسیار غصه خورد

و لباس را بخون سانتر آغشته کرده برای شوهر فرستاد

هراکلس چون لباس را پوشید درد شدیدی بر او عارض گشت فی الفور پای لیکاس را

که رفته در دریا پرت نمود بعد از آن در دشت بیاد ترکشته هرکلس از کوه اتا بالا رفت
و درختهای کاج و صنوبر را کنده در قله کوه جمع نمود و خود در میان چوبها نشسته از رفقای
خود را مامور نمود که چوبها را آتش زنند رفقا از این عمل شنیع امتناع ورزیده ولیکن
چوپانی امر هرکلس را اطاعت کرده چوبها را آتش زد ناگاه ملائکه از طرف رب الارباب
هرکلس را گرفته بقله کوه المپ گذاشت هرا زن زئوس با پهلوان صلح کرده دختر
خود هیب را برای او تزویج کرد

کاستر و پلوکس — کاستر و پلوکس ملقب به دیوسکور (اطفال
رب الارباب) دو پهلوان بزرگ لاکنی بوده اند

این دو برادر پسر زئوس و لدا هستند اینها با دو رفیق خود ایدا و لینکس جنگی در
آرکادی کرده گوسفند و گاو زیادی بغارت بردند لیکن در وقت قسمت نزاع کرده
کاستر و پلوکس دو رفیق خود را کشتند روزی پلوکس برادر خود کاستر را کشته دید
از خدایان خواهش نمود که عمر او را نصف کرده و برادرش را دوباره زندگانی
بخشند و خدایان باین امر راضی شدند

اسپارتیها نقل میکنند که این دو برادر گاهی در جنگها ظاهر میشوند و کشتیها هر وقت
دچار آتش سخت الم میگردند ملاحان میگویند اطفال رب الارباب به کمک ما

بیاید (سنت الم صاعقه ایست که بواسطه اصطکاک ابرها حاصل میگردد)

افسانه های ارگلید — یو — دانیادها و پرسس — ارگلید دارای چند شهر قدیمی بوده از قبیل آرگس و میسن و تیرنت و حکایات پهلوانان عمده آنجا را بدین نحو نقل میکنند

رب الارباب یو دختر سلطان اینا خوس را بسیار دوست میداشت چنانکه شیوهٔ زنان است هرا زن رب الارباب این دختر را بصورت ماده گوساله سفیدی نمود بدست آرگس صد چشم سپرد زوس رسول خود را فرستاد که ارگوس را هلاک نماید هرا متغیر گشته مگسی فرستاد که دختر بدبخت را مجروح نمود از اینجهت او فرار کرده بمصر رفت در آنجا بحکم زوس بصورت اصلی خود شد

دانائس پسر پادشاه مصر ۵۰ دختر برادرش اژیپتس که ۵۰ پسر داشت مابین این دو برادر نزاع سختی اتفاق افتاد دانائس تاب مقاومت ندید دخترهای خود را بقایقی نشانیده به ارگلید فرار نمود پسران اژیپتس برای صلح دخترهای عمو را تزویج نمودند دانائس بهر دختری خنجری داد که شوهر خود را شب مقتول نمایند دختران باین امر راضی گشته تمام شوهرهای خود را کشتند لیکن هیپرمنستر رحم بر جوانی شوهر خود کرده با او فرار نمود

آکری زیوس پادشاه آرگس دختری داشت موسوم به دانائه از طرف خدایان

وحی به پادشاه شد که این دختر بچه‌ئی بدنیا خواهد آورد که تمام عالم را بسلطنت و پدر خود را

مقتول خواهد کرد پادشاه دختر خود را در غاری حبس نمود چون رب الارباب این دختر را دوست

داشت باران طلائی بر غار او بارید و بعد از مدتی پسری موسوم به پرسئوس از این

دختر متولد شد پدر دختر از این خبر واقف گشته دختر و نوه خود را در صندوقی محفوظ نموده

در دریا انداخت امواج دریا صندوق را بجزیره سریفس رسانیدند و دیکتی

پادشاه آن جزیره صندوق را از آب در آورده و پرسئوس را بزرگ کرد برادر دیکتی

پلیدکت میخواست که مادر پرسئوس را تزویج نماید لیکن از پرسئوس می ترسید بنابراین

او را مامور کرد که سر گرگن را بیاورد گرگن غولی بود که در نزدیک جهنم منزل داشت (مدوسه)

پرسئوس عازم این جنگ شد هرمس رسول خدایان بالی و داسی برای بریدن سر غول

بدو داد و همچنین پوشش کلاهی که هر کس بر سر میگذاشت از انظار مردم مخفی بود بدو داد

پرسئوس بمملکت گرگن رسید و چنانکه مذکور شد سه زن یکچشم و یک دندان در آنجا زندگی

میکردند این پهلوان دندان یکی را گرفته و راه را از آنها خواست ایشان منزل غول را

بدو نموده دندان را گرفتند

پهلوان بال را بر خود نصب کرده از اقیانوس گذشت و به صحرائی رسید که سه

گرگن در آنجا خوابیده بودند آهسته بنزدیک آنها [illegible] و با داس هرمس سر گرگنی که
موسوم به مدوزا بود بریده و در کیسه گذاشت (این غول دارای صورتی کریه و مهیب
بوده و هر کس به او نظر مینمود سنگ میشد) دو خواهر غول از خواب بیدار شدند
خواهر خود را ندیدند فی الفور پرسه را تعاقب کرده تا چون پهلوان شبکلاه را بر سر
گذاشته بود کسی او را ندید

پرسه در راه دختری وجیه دید که در ساحل دریائی زنجیر کرده و افتاده است این
دختر موسوم به آندرمدا بوده مادر این دختر بزیبائی او تفاخر کرده بود این الهه آب متغیر
گشته چند غول بحری فرستاده بود که ساکنین این ناحیه را بلع میکردند و [illegible]
گفته بود برای رفع این غولها باید دختر خود را بدهی بنابراین پادشاه دختر را
زنجیر کرده در ساحل دریا گذاشته بود پرسه غولی دید که بجانب دختر میآید فی الفور
کله مدوزا را از کیسه بیرون آورده بغول نشان داد که در حال سنگ شد

پرسه دختر را نزد پدرش برده و برای خود عقد نمود

چون پهلوان بجزیره خود رسید مادر و نامادری خود را دید که از ترس پلیدکت در
معبدی پناه برده اند پرسه در قصر پلیدکت آمده سر را بدو نشان داد و در زمان سنگ شد
چون تمام دشمنان را از خود دفع نمود پرسه مادر خود را به آرگس آورد و پدر خود را

تتمهٔ بحث بیست

حکایات پلپیدها — در اول کلیه حکایات پلپس و طایفهٔ او را بدین نحو نقل می‌کنند
در شهرهای صغیر در دامنه کوه سیپیل پادشاه بزرگی بود موسوم به تانتال خدایان
با او محبت زیادی داشته و گاهی او را دعوت به ناهار مینمودند این پادشاه بقدری
گستاخ و جسور شد که روزی قدری طبیل از خدایان دزدیده و آنها را به ناهار دعوت
نمود و پسر خود پلپس را کشت خدایان حقیقت گشته غذا نخوردند ولی دمتر قدری گوشت
شانهٔ او را خورد رب الارباب تانتال را بجهنم برد و اغذیه نزدیک او گذاشته که هر وقت
دست نزدیک آنها دراز مینمود از او دور میشدند بعد پلپس را دوباره زندگانی بخشیده
و گوشت کتف او که خورده شده بود از عاج درست نمودند و پلپس به یونان آمد
در مملکت الیمی پادشاهی بود موسوم به انمانوس این پادشاه دارای اسبهای
سریع الحرکه بود و شرط کرده بود که هرکس در تاخت و تاز با عرابه از او جلو افتاد
دختر خود هیپودامی را بدو تزویج نماید و هرکس که از او عقب بیافتاد او را مقتول
مینمود بدین منوال سیزده نفر را کشته بود پلپس بخیال تزویج دختر به الیمی آمد پزئیدن
عرابه طلائی با دو اسب برای او فرستاد و از اتفاقات دختر شاه پلپس را دیده
عاشق و مفتون او گشت میرتیلس را که درشکه‌چی پدرش بود مأمور نمود که چرخ درشکه

پدرش را ضایع نماید چون هنگام سواری سید چرخ درشکه شاه درآمده خورد شد
و پادشاه از عرابه افتاد و فی الفور بدرود زندگانی گفت بعد از این پادشاه پلپس دختر
پادشاه را تزویج کرده خود پادشاه پلنیز گشت

آتره و تی یست دو پسر پلپس در پیسن بودند چون آتره پادشاه شد هرمیس سوفا
خدایان برهٔ طلائی برای او فرستاد و برادرش حسودی نمود بکمک زن آتره بره را
دزدید برادر بزرگ برای انتقام زن خود را بدریا افکند بعد دو پسر برادرش را
مقتول نمود و از گوشت آنها غذائی ترتیب داده به برادر خود خورانید چون غذا صرف
شد پا و دست دو مقتول را به برادر خود نشان داد تی یست متوحش شد لعن باولاد
برادر و اولاد نموده فرار کرد

میگویند خورشید از برای این دو مقتول بسیار متاثر گشته زمین را مدتی روشن ننمود
اژیست پسر کوچک تی یست عموی خود را کشت آگاممنون پسر آتره که مشهور
ترین پادشاهان یونان است چون بجنگ تروا رفت زن خود کلیتمنستر را
بدست شاعر پیری سپرد

اژیست چون غیبت پسر عمو را مغتنم شمرده خود را بمملکت او رسانید و شاعر پیر را بصحرای
لم یزرعی فرستاد که در آنجا هلاک شد خود بجای پسر عمو بتخت نشست

بعد از ده سال آگاممنن از جنگ مراجعت نمود ادیست بکمک کلی منسترا آگاممنن را

به ناهار دعوت نموده او را مقتول نمود

ارست پسر شاه مقتول فرار نموده و بعد از مدتی بخونخواهی پدر عمو و مادر خود را هلاک نمود

افسانه های کرنت — پهلوانان مشهور کرنت سیزیف و بلرفن میباشند

سیزیف پادشاهی بسیار محیل بود گویند چون ملک الموت بقبض روح او آمد این

پادشاه او را زنجیر نمود ملک الموت بکمک آرس خلاص یافته او را بجهنم برد

اما باز پادشاه تملق زیادی از موکل عذاب نمود و خواهش کرد که او را مرتبه دیگر

فرستند تا از زن خود انتقام کشد چون از جهنم خلاص گشت دیگر میل بدانجا ننمود خدایان

متغیر گشته هرمس را مامور نمودند که او را بجهنم ببرد رسول خدایان او را بجهنم کشانید

و او را ابدالدهر مامور بچرخانیدن سنگی نمود

نوهٔ سیزیف بلرفن میباشد این جوانی ملیح و دارای چهرهٔ وجیه بوده روزی

در جبال کرنت اسب بالداری دید پیش رفت که او را بگیرد اما ممکن نشد از این جهت

شب بمعبد آتن رفت این رب النوع دهنه طلائی بدو داد (این اسب موسوم به

پگاز و از شکم غول موسوم به مدوز تولد شده بود)

بلرفن بنزد پرتس پادشاه تیرنت رفت ملکه از او نفرت کرد کاغذی بدو داد که

به پدرش پادشاه لیشی برساند

پادشاه لیشی مدت نه روز ضیافت برای بلفرن نمود روز دهم این پهلوان کاغذ را به پادشاه داد چون پادشاه کاغذ را ملاحظه نمود دید که نوشته شده است (آورنده کاغذ را مقتول نمائید) از اینجهت شاه این پهلوان را بجنگ شیمر فرستاد (شیمر غولی بود که سرش مثل شیر و پاهایش مثل بز بود) بلفرن بر اسب بالدار خود سوار گشته و شیمر را بضرب نیزه هلاک کرد چون به لیشی مراجعت نمود پادشاه چند پهلوان در کمین او گذاشت بلفرن آنها را مقتول نمود پادشاه زیاد متعجب گشته دختر خود را باو عطا فرمود

گویند روزی این پهلوان بر اسب بالدار خود سوار گشته و خواست نزد خدایان رود رب الارباب از این جسارت متغیر گشته زنبوری فرستاد که پگاز را نیش سختی زد این حیوان بواسطه سوزش حرکت سختی نمود و آقای خود را پرت کرد و بلفرن در روی سنگها قطعه قطعه شد

در نزدیکی کرنت جنگل سروی بوده که معبد این پهلوان در آن واقع بوده و در روی سکه های یونان تصویر پگاز را ظاهر میساختند

افسانه های اتیک — در اتیک پهلوانان زیادی بوده که غالب آنها پادشاه

آن ناحیه بوده اند

سکرپز که سری مثل انسان و تنه شبیه مار داشت قدیمترین پادشاهان اتیک میباشد
در سلطنت این پادشاه رب النوع دریا یعنی پزئیدن و آتن در باب وراثت تخت
و تاج این پادشاه نزاع کردند پزئیدن با عصای خود اشاره بصخره آکرپل
نمود فی الفور از آن صخره چشمه جاری گشت آتن هم درخت زیتونی در کنار آن چشمه
رویانید رب النوع دریا از این جسارت متغیر شده آن جلگه را بواسطه آب خراب کرد

ارکتی پسر زمین و هفایستس میباشد آتن این پسر را در صندوقی نهاده
به پاندرز که دختر ارشد سکرپز بود سپرد روزی خواهر این دختر صندوق را باز کرد
بچه دیدند که ماری آنرا احاطه کرده از ترس خود را از کوه پرت نمودند و این بچه
بعدها پادشاه بزرگی شد

در آتن معبدی بود که در آنجا ارکتی و آتن را می پرستیدند مشهورترین
پهلوانان اتیک تزه میباشد احوالات او را چنین نقل میکنند

اترا این پسر را در ناحیه ترزن زائید در حالیکه پدر خود او را ندیده بود چون این پسر
بزرگ شد مادرش صخره بدو نشان داده گفت پدرت چون از آتن رفت بمن سپرد
هرگاه پسری از تو متولد شد و این صخره را توانست بلند کند آنچه در زیر او میباشد

باوه و نسبت من او را بفرست

تزه صخره را بلند نمود و غداره و کفش خود را برداشت و روانه آتن شد در بین راه چند غول را هلاک نمود مثلاً پریفتس را در اپیادور و سینیس را در برزخ کرنت و سیرون را در مگار و پرکرست را در آتن مقتول نمود

چون تزه به آتن رسید نزد پدر رفت مدیه جادو او را دید این جادو از پهلوان نفرت کرد و گیلاس سمی باو تعارف نمود فی الفور تزه غداره خود را که از زیر صخره در آورده بود از غلاف کشید و حمله بجادو نمود پدرش چون غداره را دید پسر خود را شناخت و جادو را کشت

هراکلس چنانکه مذکور شد گاو وحشی از کرت به آتن آورده بود این گاو در دره ماراتن بسیار خسارت میرساند از اینجهت تزه با آن دره رفته گاو را زنده بیاورد و از برای آپلن قربانی نمود

سه سال قبل از این پسر مینس برای گرفتاری این گاو به آتن آمده بود و این گاو او را کشته بود از اینجهت مینس بخونخواهی پسر آتن را محاصره و بساکنین این مملکت چنین پیغام داده بود که رب الارباب مرا حکم کرده است که سالی هفت پسر و هفت دختر از این مملکت گرفته به منیتر غول بدهم و منیتر غولی بود که سرش مثل گاو و تنه

او مثل انسان بوده) مدت دو سال اهل آتن چهارده دختر و چهارده پسر برای آن غول
فرستادند چون تزه به آتن آمد خواهش نمود که او را هم بسمت غول فرستند تا او اهالی
آتن‌ها را از این امراض نجات دهد. گشته تزه و رفقای دیگرش را بکشتی نشانده روانه کرت نمودند
اریان دختر مینس عاشق تزه شد و کلافه نخی بدو داد برای آنکه راه خارج شدن عمارت
غول را بداند
مینتر در لابیرنت منزل داشت (لابیرنت عمارتی وسیع و دارای اطاقهای
درهم و برهم و دالانهای پیچ داری بوده) از اینجهت دختر پادشاه کلافه نخی
به تزه داد چون پهلوان با رفقایش در لابیرنت داخل شدند غول خود در اطراف تزه
برآمد نمود این پهلوان او را در بغل گرفته خفه نمود بعد رفقای خود را برداشته از
آن عمارت هولناک بیرون آمد
تزه دختر را برداشته بجزیره ناکزس رسید در آنجا دختر را ترک نموده خود به آتن رفت
دیونیزس چون دختر را سرگردان و اشک ریزان مشاهده نمود او را بجهت خود تزویج کرد
کشتی تزه دارای شراع سیاهی بود پدرش برای علامت فتح شراع سفیدی
با او داده بود که در مراجعت بکشتی خود زنند اما تزه فراموش کرد و پدرش که برای استقبال
او آمده بود چون شراع سیاه دید خود را بدریا افکند

بعد از مرگ پدر تزه پادشاه شد روزی خبر آوردند که گاوهای پدرش را در دره

ماراتن دزد دیده اند تزه خود بدانجا رفت و پیری توئوس پهلوان را مشاهده نمود

که گاوها را دزدیده تزه بعوض جنگ با او صلح نمود و پیری توئوس دوست او شد

این دو پهلوان بجنگ سانترها و آمازن ها رفتند تزه ملکه آمازنها را برای خود

تزویج کرد پیری توئوس برای تزویج دختر رب النوع جهنم باعماق زمین رفت

و تزه برای کمک او رفته بود اما سربرسه چشم پیری توئوس را بلع نمود و تزه را

گرفته در جهنم زنجیر نمودند تا اینکه هرکلس او را نجات داد

گویند تزه چون پیر شد بجزیره سیروس رفت پادشاه آنجزیره پهلوان پیر را از کوهی

پرت نموده کشت در آتن معبدی بود که تزه را در آنجا می پرستیدند

افسانه های کرت — پهلوان بزرگ کرت مینُس بوده است

مینُس پسر زئوس پادشاهی عادل و عاقل و در کنُس سلطنت مینمود

معمار قابلی موسوم به دِدال از مملکت کرت پناه برده بود این پادشاه او را مأمور

بساختن لابیرنت نمود اما بواسطه عمل شنیعی که از این معمار سر زده بود خود و پسرش

ایکار در لابیرنت محبوس شدند

دِدال بالی بجهت خود و پسرش تعبیه نموده از آن محل فرار نمودند این معمار

سفارش کرده بود که نزدیک خورشید نرود اما پسر اطاعت ننمود و نزدیک رفت
بالی که از موم ساخته شده بود بواسطهٔ حرارت ذوب شد ایکار در دریائی افتاد
بعد دال بجزیرهٔ سیسیل رفت مینس ملتفت شده او را تعاقب نمود اما پادشاه
سیسیل ضیافت شایانی برای مینس مرتب نموده و با آب جوش او را هلاک نمود
گویند چون مینس بجهنم رفت بواسطهٔ عدالتش جزء قضات آنجا شد و قضات جهنم سه نفر
بودند مینس و برادرش رادامانث و اآک پهلوان

افسانه های تسالی — بزرگترین شهرهای یونان تسالی بوده و پهلوانان عمدهٔ آنجا
دکالی ین و پل میباشند

رب الارباب از اعمال وخیمهٔ یونانیان متغیر شده بواسطهٔ باران زیادی یونان را
خراب نمود اما دکالی ین پسر پرمت با زنش پیرا بقایقی نشسته از غرق خلاصی
یافت مدت نه روز کشتی آنها روی آب حرکت مینمود تا آنکه در قلهٔ کوه عظیمی توقف کرد
دکالی ین فی الفور حیوانی قربانی نمود و از رب الارباب وحی بدو رسید که هر چه
طلب کند رد نخواهد شد دکالی ین از بی رفیقی و تنهائی شکایت نمود زئوس امر
نمود که استخوانهای مادرش را گرفته از شانه خود رد نماید این پهلوان معنی این معما را
ملتفت شد سنگ زیادی از زمین برداشته در عقب خود رد نمود فی الفور مردان

قوی هیکل از زمین بیرون آمدند بعد زنش پسر ایجنیس کرد و از سنگهای او زنان پیدا شدند
آدمیت پادشاه فرتطلب آلیست و جهه رفت اما پدر عروس راضی نمیکشت
و گفته بود هر کس شیر و گراز ی برای من صید نماید آلیست را با و تزویج خواهم نمود
آدمیت باین صید راضی شد و دختر او را بعقد خود در آورد
در عروسی عالی بجهت آرتمیس نمود از اینجهت الهه متغیر گشته خبر مرگ او را داد آپلن
رب النوع نور گفته بود که اگر کسی جانش را نثار آدمیت نماید او نخواهد مرد کسیکه باین
امر راضی شد فقط زنش بود که دچار ملک الموت گشت اما هرکلس پهلوان این زن را
خلاص نموده برفیق خود آدمیت داد
پلیس شکارچی قابلی بود و آکاست پادشاه برای تلف پلیس او را در جنگلی پر از سباع
انداخت پلیس با خنجر خود بقدری از درندگان کشت که وقت پوست کندن آنها زنده شدند
از اینجهت زبان آنها را بریده در کیسه مخفی مینمود
روزی پلیس در خواب بود آکاست مخبر گشته خنجر او را مخفی نمود چون این شکارچی از
خواب بیدار گشت سانترها بدو حمله نمودند س ۱۴ اما سانتر شیرن خنجر را
به پلیس داد از آنوقت به بعد پلیس به یلکس رفته پادشاه را مقتول نموده بجایش نشست
بعدها پلیس تیتیس الهه دریا را تزویج نمود



س ۱۴ سانتر رقم علیرضا

پزئیدن و زئوس در باب شوهر تیس مباحثهٔ زیادی نمودند تا آنکه تیمیس خبر داد
که شوهر او پهلوانی خواهد شد و پسری خواهد داشت که در جوانی فوت میشود خدایان
از شوهر دادن آلهه خوف نمودند در صورتیکه تیس میل بمردان نداشت
پلی چون خواست او را بگیرد آلهه خود را بشکل آتش و آب و شیر و مار نمود اما این
پهلوان متوحش نشده او را مجبور بظاهر ساختن صورت اصلی خود نمود عروسی

یکی از غارهای کوه پلیون شد جشن بزرگی خدایان گرفتند اپلن چنگ میزد
موزها نغمه می سرودند و هر رب النوع هدیه بآنها عطا کرد پزیدن دو اسب
و خدایان دیگر اسلحه روئین تنی از قبیل سپر و نیزه بدو دادند

آشیل معروف پسر پله میباشد مادرش او را در رودخانه استیکس غسل داد
بعد پله آشیل را بدوست خود سانتور شیرن سپرد

سانتور شیر و خرس و حیوانات دیگر بدو خورانید و چون قدری بزرگ شد
نیزه بازی و دویدن را بدو آموخت و این پسر چنان شده بود که در دو آهو را میگرفت
و از باد سبقت میجست

شکار کالیدن — معروفترین افسانه های اتلی گراز کالیدن میباشد

انس پادشاه کالیدن مالک بوستان بزرگی بود چون وقت خوشه چینی در
رسید برای آرتمیس الهه قربانی ننمود و از اینجهت الهه متغیر گشته گراز بزرگی برای
تخریب بستانها فرستاد پادشاه پهلوانان مملکت را جمع نموده گراز را مقتول نمود
مابین پهلوانان ملیگار پسر خود پادشاه هم بوده در وقت تولد این پسر سه زن
موسوم به پارک یا (موئرا) نزد مادر او آمدند یکی در باب اخلاق پسر تمجید
نمود و دیگری شجاعت او را ستود سیمی مشعلی بمادرش داده گفت هرگاه مشعل خاموش

شود زندگی پسر تو با آن تمام خواهد شد از انجهت آلیا آمشعل را خاموش نمود

چون گراز کشته شد پهلوانان برای سر و پوست آن نزاع نموده و ملکار ماتی خود را

مقتول نمود آلیا آ چون از مرگ برادر مخبر شد مشعل را روشن کرده در آتش انداخت

و ملکار جان بجان آفرین تسلیم نمود

گویند دختر وجیهه موسوم به اتلانت در شکار گراز بوده این دختر بسیار چابک و صیاد

قابلی بوده پدرش چون پسر میلداشت از انجهت این دختر را در غاری حبس نمود باغ

حیوانات وحشی شیر بدو دادند و چون بزرگ شد بقدری در دو و تاخت و تاز ماهر

شده بود که از باد سبقت میگرفت

اشخاص زیادی برای تزویج این دختر آمده بودند اما این دختر گفته بود کسی شوهر من

خواهد شد که در دو از من سبقت گیرد ولی ملکار ملانیون در گاه افرودیت استغاثه

زیادی نمود و این رب النوع سیب از باغ هسپرید برای او فرستاد چون وقت دو رسید

ملانیون فاصله بفاصله سیبی میانداخت چون دختر برای برداشتن او قدری تأمل مینمود

این چون قدری از او سبقت میگرفت بالاخره ملانیون او را تزویج و عاقبت هردو

بصورت شیر شدند

گویند اول کسی که گراز را مجروح نمود اتلانت بود و ملکار بجهت او دائی خود را مقتول نمود

دیگری از معابد تیژه پوست و دندان گرازی آویخته بود و اگوست امپراطور روم فرمود آنرا
بروم برد ولی پوست در تیژه ماند تا آنکه پس از صد سال تیژانیاس مسافر آن را ملاحظه
نموده و گمان مینمودند که این پوست گراز کالیدن بوده

افسانه های تب — کادموس — بزرگترین پهلوان تب کادموس
می باشد که در تمام مملکت یونان افسانه او را نقل میکنند

آژنر پادشاه فنیقی دختری داشت موسوم به اروپ روزی این دختر با رفقایش
در چمنی گردش مینمود گاوی خوش خط و خال بنظر آورد فی الفور بدو نزدیک شده گل
زیادی بشاخ او آویزان نمود و بعد گاو زانوی خود را بر زمین گذاشت و اروپ بر او
سوار شد حیوان بلند شده خود را بدریا انداخت تا اینکه بجزیره کریت رسید این گاو
زوس بوده و چون این رب النوع مفتون اروپ شده بود از اینجهت خود را
بصورت گاو مجسم کرده بود

آژنر چون از بردن دختر واقف گشت پسر خود کادموس را بجستجوی او فرستاد
این پسر چون بدلف رسید وحی بدو شد که ماده گاوی را پیروی نموده و هر مکانیکه
بخوابد شهری در آنجا بنا نماید کادموس از دلف بیرون آمده گاوی را دید او را
تا بائی تعاقب نمود و مکانی که در آنجا گاو خوابید شهری بنا کرد موسوم به تب

بعد خادمان خود را برای آب بچشمهٔ آرس فرستاد اژدهائی که در نزدیکی چشمه بود مردان
او را بلع نمود کادموس خود بدانجا رفته اژدها را کشت بعد دندانهای اژدها را در زمین
فرو کرده مردمان قوی هیکلی بیرون آمده حمله بکادموس نمودند پهلوان سنگ بزرگی
میان آنها انداخت فی الفور آنها همدیگر را کشتند تا آنکه پنج نفر باقی ماندند
حصار تِبْ موسوم به کادْمِی میباشد و طوایف عمدهٔ تب خود را از نسل مردانی
که از دندان اژدها از زمین بیرون آمدند میدانستند

اُدیپْ و پسرانش — افسانهٔ ادیپ و پسرانش از غم‌افزاترین حکایات یونانیان میباشد
لائیوس پادشاه تب بجهت اولاد استغاثه بدرگاه خدایان نمود وحی بدو رسید
پسری پیدا خواهی نمود که قاتلت خواهد بود از ژوکاست پسری متولد شد موسوم
به اُدیپْ (یعنی پا آماس شده) پدرش او را در قلهٔ کوهی گذاشت چوبانی پسر را
برداشته نزد پادشاه کُرِنْت برد چون ادیپ بزرگ شد وحی بدو رسید که تو قاتل
لائیوس و مادرت را تزویج خواهی نمود چون اینخبر را شنید در کُرِنْت نماند
روزی در دِلفْ میگشت سه راه دید راهی را گرفته و رفت شخصی را دید که بر عرابه
نشسته و دو قاطر آنرا میکشد سورچی دشنام چندی به ادیپ داد پهلوان متغیر گشته
سورچی و لائیوس را مقتول نمود

کریون برادر ژکاست جانشین لایوس شد در این زمان جانوری عجیبی موسوم به
اسفنکس در آن ناحیه پیدا شد سر و سینه این جانور شبیه بزن و باقی تنه او شبیه
بشیر بوده و پا و بال می پرید این جانور در کوهی نزدیک تب منزل داشته و بر
عابری که می گذشت معمائی بدو میداد که حل کند اگر در جواب فرو میماند فی الفور
او را میکشت

کریون اعلانی نمود که هر کس جواب جانور را بدهد شوهر ملکه و پادشاه تب خواهد
شد اودیپ نزد اسفنکس رفت و این سؤال را جانور از او نمود (چه حیوانیست که
صبح چهار پا و ظهر دو پا و شب سه پا راه میرود) اودیپ جواب داد آن انسانست
در طفولیت با دو پا و دو دست و در جوانی دو پا و در پیری عصائی بدست گرفته
سه پا راه میرود ۱۵

چون اسفنکس معمای خود را حل کرده دید فی الفور از صخره خود را پرت نموده
هلاک کرد و اودیپ به تب آمده پادشاه شد

در سلطنت اودیپ طاعونی در تب ظهور نموده مقداری هلاک نمود اودیپ دفع
ناخوشی را از خدایان درخواست نمود در جواب چنین گفتند برای رفع ناخوشی باید
قاتل لایوس را مقتول نمائی چون اودیپ قاتل را نشناخت از تیرزیاس



ش ۱۵ ادیپ و اسفنکس

الهه سؤال نمود ربة النوع جواب داد پیرمردی که در راه کشتی پدرش بوده و ژوکاست مادر
تو میباشد ادیپ از واقعه مخبر گشته زن خود را خفه نمود و خود چشمهایش را کنده سر به
بیابانها گذاشت دخترش انتیگن او را رهنمائی مینمود

اتیکل و پلی نیس پسران ادیپ در سر تخت و تاج پدر نزاع نمودند تا اینکه اتیکل
پادشاه شد و برادرش به ارگس پناه برد پلی نیس نفی بلد شده دیگری موسوم به تید

به دربار آدرست رفته شکایت نمودند پادشاه دو دختر خود را با آنها تزویج و شوهری مرتب نموده با هفت سردار بجنگ اتئوکل رفت

یکی از سرداران بضرب سنگ هلاک شد کاپان نردبانی به برج و باروی شهر گذاشته دشنام چندی بخدایان داده بالا رفت اما بواسطه صاعقه کشته شد. تی دآ بواسطه بتن ملانیپ کشته شد بالاخره اتئوکل و پولینیس همدیگر را مقتول نمودند کرئن دو خواهرزاده خود را انجاک سپرده به تخت نشست انتیگن بر سر قبر برادر رفته تهمی او را هلاک نمود و پسر کرئن که عاشق دختر بود از غصه مرد ده سال بعد باز آدرست بجنگ پادشاه تب آمده این شهر را مسخر نمود

آرگنت ها — یکی از افسانه های مشهور یونانیان آرگنت ها میباشند که بتجسس پشم طلائی رفتند

مینیانس ها که در جنوب تسالی زندگی مینمودند این افسانه را نقل میکردند (آرگنت یعنی ملاح کشتی موسوم به آرگ)

آتاماس پادشاه ارکمن دو اولاد از زنش نفل داشت یکی پسر موسوم به فریکزوس و دیگری دختر موسوم به هلی پادشاه زن دیگری تزویج نمود موسوم به اینو در این زمان قحطی سختی پیدا شد آتاماس بدرگاه خدایان استغاثه

زیادی نمود تا تفی آواز داد که رفع قحطی با این میباشد این زن بیرحم شوهر خود
چنین پاسخ داد برای رفع قحطی باید پسر و دختر خود را برای زئوس قربانی نمائی نفل
از هرمس خلاصی اولاد خود را تمنی نمود

چون اطفال را برای قربانی بمعبد بردند هرمس قوچ عجیبی بدانجا فرستاد که پشم او
طلائی بود اطفال به پشم و چسپیده و قوچ پرواز نمود تا اینکه به تنگهٔ هلسپین رسید در این
محل دختر پشم قوچ را از دست داده در دریا افتاد و از اینجهت آنجا را دریای هلسپین یعنی
دریای هل نامیدند اما قوچ فریکس را بساحل بحر اسود گذاشت آنوقت این پسر قوچ را
قربانی نموده و پشمش را در غار ارس آویزان نمود

پلیاس مدت سلطنت خود را از خدایان جو یا شد و بدو چنین جواب دادند .
(ازکسی بپرهیز که یک کفش پوشیده باشد)

پادشاه روزی با مدعوین خود شخصی را دید یک کفش پوشیده (این شخص موسوم
به ژازن بود و کفش دیگرش را سیل برده بود) پلیاس برای خلاصی خود ژازن را
بتجسس پشم طلائی فرستاد خدایان کشتی محکمی برای ژازن فرستادند و چوب بلوطی
که از آینده خبر میداد در او بود این کشتی موسوم به آرگ و پنجاه پهلوان یونانی
ملاح او شدند میگویند کاستر و پلوکس و هرکلس جزو ملاحان بوده اند

کشتی از ساحل تراس گذشته به بلسپن رسید در آنجا مرد کوری موسوم به فنین بود
هارپیها که سرشان مثل زن و تنه آنها مثل پرنده بود این کور را اذیت کرده
و غذای او را میخوردند زتس و کالائیس دو پسر بر (باد شمال) جانوران را
تعاقب نموده مقداری از اینها را بقتل رسانیدند چون کشتی به پنت اکزن
(بحر اسود) رسید دو صخره بزرگ متحرک دیدند که از هم جدا شده و دو باره وصل میشدند
آتن الهه رحم به آرگنت ها نموده صخره را مدتی نگاه داشت تا کشتی گذشت و این
صخره ها موسوم به سیمپلگاد بودند

بعد از حوادث چندی بمملکتی که در آن پشم طلائی بود رسیدند ژازن از ئیتس
پادشاه آنجا پشم را خواست این پادشاه در عوض پشم دو گاو پا مفرغی خواست که
مزرعه را شخم کنند و بعد خود ژازن دندانهای اژدهائی را در زمین آن مزرعه فرو
نماید پهلوان باین امر راضی گشته مدجا دختر پادشاه به ژازن عاشق گشته روغنی
بدو داد که هرکس او را به بدن بمالید روئین تن میشد

ژازن زمین را شخم نمود و چون دندانهای اژدها در زمین فرو کرد مردمان
قوی هیکلی بیرون آمده برا و حمله نمودند ژازن بنا بر احکام جادو سنگی در میان آنها انداخت
و فی الفور آنها شروع بکشتن همدیگر نمودند باز پادشاه از دادن مضایقه نمود و حتی خواست

ملاحان را مقتول نماید اما مدیا جادوگر از دو تائی که مستحفظ پشم بود کشت و ازتسلیم به ژازن نمود در همان شب ارگنتها مدیا و برادر کوچکش را برداشته فرار نمودند پادشاه از این واقعه مخبر گشته ملاحان را تعاقب نمود اما مدیا برادر خود را قطعه قطعه نموده در دریا انداخت چون پادشاه بجمع کردن جسد پسر مشغول شد ارگنتها فرار نموده به تسالی رسیدند ژازن زنش مدیا را برای انتقام پلیاس فرستاد این جادوگر دختران پلیاس را بقتل پدر خودشان مأمور نمود

بعد از این حوادث ژازن زن خود را به کریت برد و زن دیگری تزویج نمود مدیا سمی بلباس آغشته نموده بعروس بدبخت پوشانیده او را هلاک نمود این زن بی‌رحم اولادان خود و ژازن را خفه نمود و بعد با عرابه که هفت مار بال دار او را میکشیدند فرار کرد این افسانه در تمام یونان مشهور و معابد بزرگی در سواحل بحر اسود برای ژازن بنا کرده بودند و بنای بعضی شهرها را به ارگنتها نسبت میدهند

فصل چهارم جنگ تروا — هُمِر

محاصرهٔ تروا — محاصرهٔ تروا غریب‌ترین افسانه‌های یونان میباشد زیرا که پهلوانان عمدهٔ هر شهری باین جنگ عازم شده بودند و شاعر مشهور یونانی موسوم به هُمِر این جنگ را با شعاری ملیح آورده

[...]ن سیاردی تپه بنا شده بود که مشرف بدرهٔ اسکاماندر بود و
آپلن و پزیدن حصار محکمی در دور آن شهر بنا کرده بودند

پریام پادشاه تروا پنجاه پسر داشت که شجاع‌ترین آنها موسوم به هکتر و وجیه‌ترین آنها موسوم به پاریس بوده قبل از تولد پاریس کاهنان گفته بودند پسری متولد خواهد شد که پادشاه را مقتول خواهد نمود از اینجهت پادشاه او را در کوه ایدا انداخت خدایان بچه را بزرگ نموده و عاقبت چوپان شد روزی هرا و افرودیت نزد او آمده از او سؤال نمودند (وجاهت کدام یک از ما بیشتر است) پاریس اشاره به افرودیت نمود از اینجهت هرا و آتن دشمن تروا شدند

منلاس پادشاه اسپارت هلن خواهر کاستر و پلوکس را تزویج کرده بود پاریس به اسپارت رفته در غیاب منلاس هلن و گنج شاهی را برداشته فرار نمود

آگاممنن برادر منلاس و پادشاه میسن صد هزار مرد جنگی و هزار و دویست کشتی جمع نموده بتجسس هلن به تروا رفت سرداران مشهور این قشون عبارت بودند از آگاممنن (شاهنشاه) منلاس و نستر و آژاکس و پالمد مهندس که الف با و شطرنج را اختراع کرده بود دیومد پسر تید و ماشن که طبیب اردو بود شجاع‌ترین این سرداران اولیس پادشاه ایتاک و آشیل پادشاه میرمیدن بوده‌اند

شخصی گفته بود که فاتح تروا آشیل خواهد بود از اینجهت مادرش تتیس الهه پهلوان را
لباس زنانه پوشانیده نزد پادشاه سیرُس فرستاد اولیس مأمور به آوردن او شده
و حیله نموده آشیل را بیرون آورد   این قشون بزرگ در بندر الیس داخل سفاین شد
اما باد مخالف شروع بوزیدن نمود کالشاس رب النوع چنین پیغام آورد که برای
رفع باد باید آگاممنن دختر خود ایفیژنی را قربانی نماید س ۱۶



س ۱۶
قربانی ایفیژنی

ارتمیس الهه او را خلاص و بجای او ماده گوزنی فرستاد   سفاین چون بساحل تروا
رسیدند لنگر انداخته قشون از آب بیرون آمده در حلقه خیمه و خرگاه خود را برپا نمودند
هکتر پسر پریام سردار تروا ها بود مدت ده سال تسخیر این شهر طول کشید خدایان
دو فرقه شده بودند ژئوس و آفرودیت و آرس حامی تروادها و آتن و هرا حامی

یونانیان بودند روزی آرس بر عرابهٔ جنگی خود سوار شده حمله بیونانیان برد آتن
الهه عرابهٔ دیومید را مقابل آرس برده و با نیزه شکم رب النوع را پاره نمود آرس
شکایت نزد زوس برد و این رب النوع چنین پاسخ داد (ناله تو برای من فایده
ندارد زیرا که تو خدای ملعون المپ میباشی

آشیل پهلوان بریزئیس را اسیر نمود س ۱۷ اما آگاممنن دختر را خلاص نمود



س ۱۷ اسیر کردن بریزئیس

آشیل متغیر شده در خیمهٔ خود رفته دیگر جنگ ننمود و در غیبت پهلوان هکتر قشون
یونانیان شکست داد و برای آتش زدن کشتیهای آنها خود را در خیمه آنها رسانید پاتروکل
نزد آشیل رفته اسلحهٔ او را گرفت و تروواها را عقب نشانید اما هکتر او را مقتول
نمود چون آشیل از قتل پاتروکل مخبر گشته حمله بدشمن نموده هکتر را کشت و جسد او را بعرابه
خود بسته در دور تروا گردش داد

دختر ارسس پاتیریل ملکه آمازنها و ممنن پسر اُرر بکمک ترووا ها آمدند اما آشیل
هر دو را مقتول نمود پاریس بکمک اپلن رب النوع نور نیزه به آشیل زد و پهلوان
زمان کشته شد مادر آشیل جنازه پسر را با شوکت زیادی حمل نموده بخاک سپرد و اسلحه
او را به اولیس داد از اینجهت آژاکس دیوانه شده خود را با شمشیری هلاک کرد
چون برای تسخیر ترووا تیر و کمان هرکلس لازم بود از اینجهت اولیس مامور شد
که در جزیره لمنس رفته فیلکلت را با تیر و کمان بیاورد این شخص چون پایش بواسطه تیری
مجروح شده بود و در این جا صید مینمود اولیس فیلکلت را به اردوی یونانیان برده
و ماشان جراح او را علاج نمود و این شخص پاریس پهلوان را بضرب تیر سمی هلاک کرد
ژنوس بت بزرگی موسوم به پالادیوم در ارک ترووا قرار داده بود و تا این بت
در آنجا بود تسخیر شهر غیر ممکن و تمام جد و جهدهای یونانیان بی فایده بود اولیس
شب لباس گدایان پوشیده داخل شهر شد و بت بزرگ را دزدید
آتن رب النوع اسبی از چوب ساخته و صد پهلوان شجاع از قبیل اولیس و نئپتلم
و منلاس را در آن مخفی نمود و بعد یونانیان خیمه خود را آتش زده بکشتی نشسته در
جزیره مخفی شدند لائکون سردار ترووا نیزه به اسب زده مجوفی آنرا ملتفت
شد در این زمان دو مار از آب بیرون آمده لائکون و پسرانش را کشته بعد ترووا

اسب را برداشته داخل شهر شدند چون شب شد پهلوانان از اسب بیرون آمده
شروع بقتل و غارت نمودند یونانیانی که در دریا مخفی بودند بیرون آمده دروازه را
گرفته باین قسم شهر را تصرف کردند. آگاممنن کاساندر دختر پریام را کنیز خود
نمود پلیکزن معشوقه آشیل خود را خفه کرد اولیس هکوب زن پریام را گرفت
و نئوپتلم زن هکتر موسوم به آندرماک را بعقد خود در آورد

یونانیان آستیاناکس پسر کوچک هکتر را از بالای برجی پرت نمودند هلن
زن منلاس به اسپارت آمده و بعدها الهه شد

مراجعت پهلوانان یونان — گویند خدایان برای انتقام تروا از یونانیان
تصادفات و بدبختیهای زیادی دچار نمودند و از برای مراجعت یونانیان افسانه‌های
زیادی نقل میکنند

آگاممنن چون بمیهن رسید اژیست برادرزاده اش او را مقتول نمود با کشتی
منلاس را به مصر بردند این پهلوان بعد از هفت سال بوطن خود مراجعت نمود
کشتی اژاکس پسر اُئیل بصخره خورد و شکست اما خود اژاکس بسنگی چسبیده و فریاد
کرد (با وجود خشم خدایان نجات یافتم) پزئیدن اشاره بسنگ نموده
اژاکس در دریا افتاد کشتی نستر و فیلکتت دگر تو و دیومد بایطالیا

رفت و این پهلوانان چند شهر در آنجا خراب کردند

مراجعت اولیس بسیار عجیب بوده — طوفان کشتی اولیس را بمملکت لتفاژ انداخت رفقایش میوه های لتس را خورده دیگر میل مراجعت بوطن خود ننمودند

اولیس بعد بجزیره سیکلپ ها آمد (سیکلپها جانورانی بودند که یک چشم در پیشانی داشته اند) اولیس چون وارد جزیره شد در غار سیکلپ پلیفم رفت جانور در غار را با سنگی مسدود نمود و چهار نفر رفیق اولیس را بلعید شبی اولیس شراب زیادی بجانور خورانید تا اینکه مست شد اولیس چوبی گرفته غول را کور نمود بعد پهلوانان در زیر شکم گاوی مخفی شده از غار بیرون آمد

کشتی اولیس بمملکت اُئل رب النوع باد رسید این خدا مشکی با وعطا کرد که بادها در آن محتوی بودند همراهان اولیس مشک را باز نموده طوفان عظیمی برخاست و سفاین بجزیره لستریگن رفته آدم خوارهای این جزیره مقداری زیاد از همراهان اولیس را خوردند اولیس فرار نموده بجزیره سیرس جادو رسید این جادو همراهانیکه از اولیس باقی مانده بودند بصورت خوک نمود اما اولیس بواسطه علف باطل السحری که هرمس باو داده بود جادو را گرفته و او را مجبور نمود که رفقایش را بصورت اصلی خودشان درآورد

برای مشورت از تیرزیاس اولیس بمغرب رفت از آنجا اولیس بمملکت سیرن‌ها
آمد (سیرن‌ها جانوران خوش آوازی بودند که مسافرین را بلع میکردند) اولیس
گوشهای خود و همراهانش را با موم گرفته از آنجا گذشت اولیس به دو صخره رسید
که دو دیو در آنگاه داشته بودند یکی شاریبد که سفاین را غرق مینمود و دیگری
سیلا که دارای شش چنگال و شش سر بود اولیس کشتی را از نزدیک سیلا
برد و دیو شش نفر از همراهان او را گرفته بلع نمود از آنجا بناحیه رسیدند که گاوهای
خورشید در آنجا می‌چریدند همراهان اولیس چند گاو کشتند و خورشید از اینجهت کشتی را
خورد نمود اولیس تنها بتخته پاره چسبیده بعد از ده روز بجزیره کالیپس رسید این
الهه عاشق اولیس گشته مدت هفت سال او را در غاری حبس نمود تا اینکه رب الارباب
او را خلاص کرد اولیس با هزار مشقت بجزیره فآسی ین رسید پادشاه آنجا
کشتی بزرگی باولیس داده و او را به ایتاک فرستاد

لائرت پدر اولیس از فراق پسر در صحراها منزل کرده بود و مادرش از غصه
مرده بود پسرش تلماک و زنش پنلپ مغموم و محزون در قصری زندگانی میکردند
و شاهزادگان برای تزویج پنلپ به ایتاک آمده بودند اما این زن با وفا برای رفع
آنها پارچه روز میدوخت و شب او را دوباره پاره مینمود از اینجهت این پارچه

هرگز تمام نمی شد   بعد از بیست سال اولیس لباس گدائی پوشیده داخل شهر شد و هیچکس او را نشناخت گر سگ پیرش که از خوشحالی مرد پنلپ بشاهزادگان گفته بود که هرکس کمان اولیس را کشید شوهر من خواهد شد اما هیچکدام موفق نشدند اولیس خود پیش آمده کمان را کشید و بعد با پسرش شاهزادگان را مقتول نمود

هُمِر و قصاید ششی — در قدیم مردمانی بودند که فقط بواسطه آوازه خوانی کسب معیشت مینمودند این اشخاص را بزبان یونانی آئِدِ می گفتند در مراکز ضیافتی یا عیدی اتفاق میافتاد این اشخاص جنگ خود را گرفته بدانجا میرفتند در آن زمان خط هنوز اختراع نشده بود

غالب این قصاید در شجاعت هراکلس و اُدیث و مخصوصاً از برای جنگ تروا بوده مشهورترین این قصاید یکی ایلیاد است که جنگ آشیل را ظاهر ساخته و دیگری اُدیس که مراجعت اولیس را شرح داده است

یونانیان این دو قصیده را از هُمِر میدانند لکن منزل و وطن این شاعر را نمیدانستند هفت شهر در باب تولد هُمِر نزاع داشتند از میروشی یس و کُلُفُن در سیم در آسیا و پیلس و ارگس و آتن در اروپا اما وطن هُمِر یقیناً در ازمیر یا شی یس بوده زیرا که قصایدش بزبان یُنی یَن میباشد

عصر شاعر را در قرن دوازدهم و سیزدهم قبل از تاریخ مسیحی میدانستند ولی

بعقیده بعضی از مورخین در قرن نهم بوده و زندگانی او را چنین نقل میکنند

همرآوازه خوان فقیر کوری بوده وطن او در جزیره خی یس بوده و بعد از این

شاعر آوازه خوانان دیگری پیدا شده خود را از نسل او میدانستند

راپسُدها اشخاصی بودند که در دست شاخه شجر الغاری داشته و آوازه میخواندند

بالاخره پزیستراتِ آتنی قصاید را جمع نموده نوشت

اخلاق و عادات یونانیان در عصر هُمِر — تفاقات حوادثی که هُمِر در

در باب پهلوانان نقل کرده اند افسانه میباشد و ما اطلاعی از اولیس و آشیل حقیقی

جنگ تروا نداریم اما از این قصاید اخلاق و آداب یونانیان را در آن عصر میتوانیم فهمید

منازل یونانیان بسیار ساده و غالبا از هم جدا بوده در مزارع جو و گندم و غالبا

مو میکاشتند در دامنه جبال مراتع زیادی بجهت گاوها و گوسفندها بوده

در آن زمان پادشاه مقدس و مالک و مختار جان و مال مردم بوده زیرا که یونانیان

پادشاهان خود را از نسل خدایان یا پهلوانان میدانستند شورت شاه

فقط با شاهزادگان در جال دولت بود

زندگانی پادشاهان و شاهزادگان بسیار ساده بوده و غالبا لباس پشمی یا

کمانی می پوشیدند و زنانشان لباس دراز و گاهی نقابی بصورت میاویختند

اولیس بزرگترین پادشاهان یونان قصر سلطنتیش در قلعه بوده که اطراف آن را گرفته بود

اطاق شورای یونانیان تالار بزرگی بوده که در آن آتش مقدس در سوز و گداز بود

شبها برای روشنائی چوبهای متفرقی از قبیل کاج وغیره روشن میکردند

اطاق زنان همیشه جدا و کار آنها فقط پشم بافتن و زردوزی کردن بوده

در ایام عید گاو و گوسفند زیادی در معابد کشته چربی و استخوانهای آنها را بجهت

رب النوعها میسوزانیدند

خانواده یونانیان در عصر همر — در یونان چون مردی خیال تزویج

داشت نزد پدر دختر رفته خیال خود را بیان مینمود اگر راضی میشد داماد جدید

رفقای خود را بدانجا برده عروس را بخانه خود حمل میکرد

زن چون بخانه شوهر داخل میشد خادمانرا جمع نموده هر کدام را مجبور بکاری

مینمود اما خودش فقط زردوزی و سایر بافندگی را میکرد

نیلپ زن اولیس چون به پسرش تلماک کاری واداشت این جوان بدو میگفت

زنان باید کار خود و خادمانرا معین کنند و بهیچوجه در کارهای دیگر دخالت ننمایند

نکنند غالب زنان باوفا و شوهردوست بودند مثلا وقتی که هلن خواست

بجنگ رود آندرماک تضرع وزاری زیادی نموده بدو گفت هکتور تو بجای پدر و مادر و برادر من میباشی چون خبر قتل او را به آندرماک گفتند مدتی این زن بیهوش شد

پنلپ پس از بیست سال فراق بشوهر کردن راضی نشد و چون اولیس مراجعت نمود

این زن دلایل زیادی برای شناختن او از شوهرش نمود

جنگ — یونانیان زیاده از حد جنگجو مخصوصا در سواری و تیراندازی

بسیار چابک بودند سرداران غالبا بر عرابه سوار میشدند و حربه اصلی ایشان

تیر و کمان و علاوه بر آن نیزه و شمشیر داشته اند

پهلوانان برای حفظ بدن مغفرهای فولادی حلقه دار و زره بلندی میپوشیدند

و غالبا بابچهای چرمی بلندی استعمال میکردند س ۱۸

سپر یونانیان از چند پوست گاو و آنها را از مفرغ مستور کرده شمشیر پهلوانان

دو تیغه و نیزه آنها پنج متر طول داشت

اسلحه شان ظریفتر و با عرابه بجنگ میرفته اند این عرابه ها دو چرخ داشته

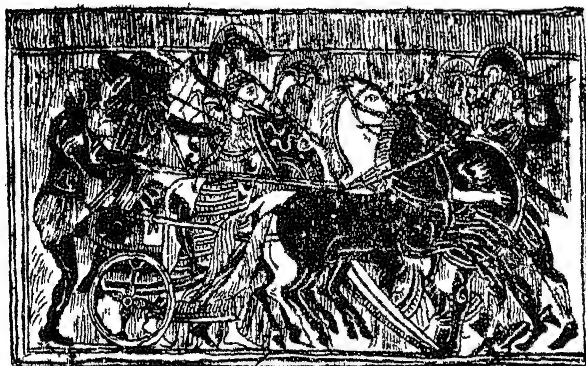
و دو اسب قوی هیکل آنها را میکشیدند س ۱۹

قبل از جنگ پهلوانان دشنام زیادی بهمدیگر میدادند و چون از طرفین

سرداری مقتول میشد مردمان او بمیدان آمده نعش او را میبردند و یا اینکه



س ۱۸ جنگ آشیل و ممنن



رقم علیرضا

س ۱۹ عرابه جنگی

فرار میکردند آنوقت پهلوان غالب آنها را تعاقب میکرده عموم پهلوانان را
خونخوار و سبع میدانسته مثلا آشیل چون هکتر را کشت پای او را سوراخ نموده طنابی

از آن گذرانید و بعد در اعقب عرابه خود بست آکیلس که عاقلترین پادشاه یونانیان بوده بعد از مراجعتش یازده خدمتکار خود را تنبیه نموده زیرا که شاهزادگان که بجهت تزویج پنلپ آمده بودند مهمانی کرده بودند

مهمان نوازی یونانیان — یونانیان نسبت بدشمن بسیار بیرحم بوده اند مهمان نوازی را تکلیف مقدسی میدانستند مثلا ادیس پذیرائی پادشاه فآسی ینها از اولیس را چنین نقل کرده

اولیس چون بمملکت فآسی ینها رسید و بقصر سلطنتی رفت و آلسی نوئس بزانوی ملکه افتاده چنین گفت (ملکه اولیس پس از صدمات زیاد و نجاک ما آمده یاری میطلبد و از خدایان ترقی اولاد ترا میخواهد) بعد اولیس روی خاکستری نشست پادشاه و سایر رجال مدتی مبهوت نشسته بودند تا اینکه یکی از رجال بلند شده بشاه خطاب نمود این اجنبی از طرف رب الارباب آمده و احترام او بر تمام ما واجب و لازم است فی الفور پادشاه مسندی بجهت اولیس قرار داده و ساقیان را بگردش دادن شراب مامور نموده و بعد از چند روز ضیافت کشتی بدو داده روانه وطنش نمود هومر شاعر میگوید مهمانرا رب الارباب میفرستد

فصل پنجم — ازمنه قدیمه یونان

هِلِنْ ها — در زمان قدیم یونانیان را هِلِنی میگفتند و اشخاصیکه در محاصره تروا

بوده اند موسوم به آشآن یا داناآن بودند

یونانیان اجداد خود را نمید انستند و میگفتند که پلاسژها اول در یونان سکنی

داشتند و اینها مردمانی وحشی و از بلوط و گوشت حیوانات تغذیه میکردند بنای

شهر دُدُنْ در اپیر و لاریسا در تسالی را بآنها نسبت میدادند

از آنجائیکه عادات و آداب یونانیان شباهت زیادی بآریا ها (ایطالیها

و ژرمن ها و ایرانیها و هندیها) داشته میتوان گفت که یونانیان هم از نژاد آریانها

بوده اند در هر شهری زبان یونانیان بسیار مختلف بوده

دُریَنْ ها زبان خشنی داشتند یعنی حرف الف و راء را زیاد استعمال میکردند

این طایفه کوهستانی و لباس و غذا و عادات آنها بسیار ساده بوده

یُنی یَنْ ها زبانی ملایم و حرف یاء و سین را زیاد استعمال میکردند مسکن

این طایفه در جزایر و سواحل دریا و لباس ایشان شبیه به اهالی مشرق بوده

اِئُلِیَنْ ها زبانشان مابین دُریَنْ ها و یُنی یَنْ ها بوده یونانیان سبب این

اختلاف را نمیدانستند و افسانه های چندی در این باب نقل میکردند

هلن پسر دُکالی یُنْ را پدر ملت هلنی میدانستند این شخص سه پسر داشته دُرُسْ

جد دُرین ها — اِئلُس جد اِئلیین ها — گزوتُس پدر یُن جد یونیین ها
و آشئس جد آشئن ها .

گویند زن هلن جزء حوریها بوده و یونانرا مابین سه پسر خود تقسیم کرده بود مثلا اِئلُس
پنج دختر و هفت پسر داشته و شجاعان بزرگ از قبیل (ژازُن و سیزیف و
بلرفن و فریکزوس و مِلگار و تید) از نسل او بوده اند
اجنبیان — از ممالک آسیا مردمان زیادی بیونان آمده و در آنجا متوطن
شده بودند مثلا لِلِگ ها که از سواحل آسیا و کارین ها از آسیای صغیر آمده
در جزایر دریای اژه مسکن کرده بودند
اغلب این اجنبیان شغلشان دزدی بود برخی نزد پادشاهان رفته داخل قشون
شدند مثلا کارین ها جیقه بکلاه زدن را به یونانیان آموختند
مصریها و فنیقیها زیاد به یونان آمده و آثار زیادی در آنجا گذاشته اند
یونانیها بمصریها زیاد مایل بودند زیرا که زراعت و بافندگی و جواهرسازی
و بنای معابد را از آنها آموخته بودند
هُمِر پای تخت مصر را اول شهر غنی عالم میدانسته
یونانیان تصور مینمودند که اجدادشان مصری بوده و آتنی ها پادشاه اول خود

سکنهٔ پس ... مصری میدانستند

فنیقیها اصلاً بجهت استخراج معادن و کشف صدف ملون بیونان هجرت میکردند و در هر ناحیه مغازه و معبدی برای خدایان خود ساخته بودند مثلا در جزیره سیتر یک معبد و در مقابل ناحیه ژیتیوم معبد دیگری بوده در جزیره تازس بجهت معدن طلا ایشان و در سالامین و کرنت معابد بزرگی بنا کرده بودند که در آنها ملیسرت رب النوع که شبیه به ملکارت خدای تیر بوده می پرستیدند

یونانیان الف بائی را که فنیقیها اختراع کرده بودند بکار میبردند کادموس نا چون بجستجوی خواهرش اروپ رفت شهرهای رُدْ و ترا و ملس و تراس را عملی نموده و شهر تب را بنا کرده بود و الف بائی به یونان آموخته بود و این عمل قبل از جنگ تروا و تقریبا در قرن سیزدهم یا چهاردهم قبل از میلاد بوده

اطلاع صحیحی در باب مسکن فنیقیها در تب نداریم لیکن محقق است که یونانیان کرت و آسیا نوشتن را در قرن هشتم آموخته اند

ملاحان فنیقی زنان و اطفال یونانیرا دزدیده میفروختند و افسانه آنها را در ادیسه بدین نحو نقل میکنند

تاجران فنیقی چون به ارگلید رسیدند مدت پنج روز مال التجاره خود را فروخته و ر

ششم یو دختر پادشاه آرگس را با همراهانش دزدیده بکشتی خود بردند

با وجود تمام این حکایات و افسانه ها یونانیان زراعت کردن و خانه چوبی ساختن و بافندگی را از مصریها و فنیقیها آموختند یونانیانی که در آسیای صغیر متوطن بودند از اهل شرق صنایع زیادی آموخته و چون بیونان مراجعت کردند یونانیها تقلید آنها را نمودند

حفریات ترووا — عادات و آداب یونانیان تا سنوات اخیره مجهول بود لیکن بواسطه شلیمان کاشف و حفار عادات یونانیان قدیم را میتوان فهمید

شلیمان آلمانی در دهکده مکلمبورگ زندگی میکرده و تولدش در سنه ۱۸۲۲ شد این شخص قصاید یونانی را مایل بوده و چون برای این شغل پول زیادی لازم بود از اینجهت اول شاگرد عطار و بعد عمله کشتی تجارتی شد منزل این کاشف در آمستردم در اطاق کوچکی بوده شام و ناهار او آبگوشت و سایر اغذیه کم ارزش در وقت فرصت السنه خارجه آموخت تا اینکه انگلیسی و فرانسه و اسپانیولی و ایطالیایی و پرتغالی را تکمیل کرده بعد بروسیه آمده در آنجا دارای چند ملیون سرمایه گشت بعد برای تماشای یونان اول به ترووا آمد

چون مکان ترووا مجهول بود از اینجهت تپه هیسارلیک را که پنجاه متر ارتفاعش بود حفر نمود و در آنجا تا سنه ۱۸۸۲ کار کرد

شلیمان شش شهر کوچک خراب کشف نمود که خاکستر زیادی یکی از آنها را مستور
کرده بود کاشف گمان میکرد که تروا از آنهاست

در این خرابه‌ها ظروف گلی چندی پیدا نمود عاقبت ظرفی دید که شبیه بسر جغد بود

س ۲۵ شلیمان میگوید که این بت آتن بوده



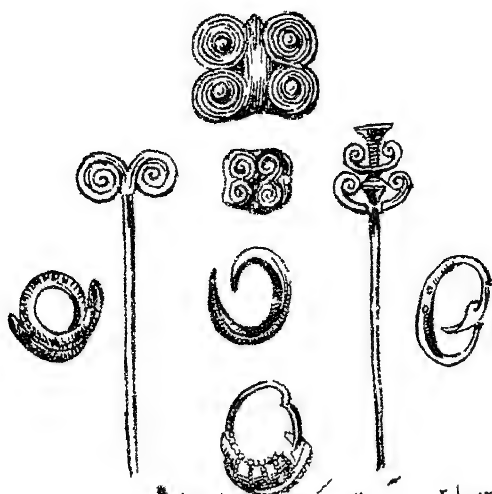
س ۲۰ بت آتن که در تروا پیدا شده

در گوشهٔ از این خرابه‌ها زنجیرهای طلا
وگردن بند و گوشواره و ظروف نقره
و اسلحه زیادی از قبیل تیر و خنجر و کارد
و چکش‌های سنگی و مفرغی پیدا نمود

س ۲۱ س ۲۲ شلیمان میگوید که گنج پریام در آنجا بوده

شهری را که شلیمان کشف کرده بود معلوم نیست چه بوده لیکن در قدیمی آن حرفی نیست
زیرا که بنای آن در قرن ۱۵ یا ۲۰ قبل از میلاد بوده و امکان دارد که بواسطهٔ حریق
خراب شده باشد

ابکنیه میسن — قبل از حفریات تروا شلیمان شهر آگاممنن را در میسن
پیدا کرد و این شهر چون تا ۴۶۸ قبل از میلاد مسکون بود از اینجهت اطلاع زیادی
درباب او داشتند اگر از راه کرنت به ارگلید حرکت کنیم بعد از عبور معبر تنگی بدشت



نمره ۲۱ آلات طلا که در تروا یافت شده

ببیعی میرسیم که بدریا منتهی میگردد در مشرق این ناحیه کوهی است که در دو طبقه

دیوارهای سنگی طویل و عریضی واقع شده یونانیان تصور میکردند که سیکلپها این

این جدار را ساخته اند و از اینجهت آنهارا جدار سیکلپی میگویند

در قله کوه مکانیست مسطح طولش هزار مطر و عرضش ششصد مطر میباشد این مکان

موسوم به میسن است در حصار شهر دروازه بود که عرض آن سه مطر و بواسطه تخت سنگی

مستور بوده در پائین ستونیست که در دو طرف آن دو شیر سنگی قرار دارد سر این

شیرها از مفرغ بوده و حال معدوم شده است این دروازه را دروازه شیری گفتند

هفده جسد با جواهرات زیادی مخفی بود شلیمان بغیر از جواهرات تقریبا صد هزار
فرانک پیدا نمود .

در یکی از مقابر یک اسکلیت (استخوان بندی) با یک تاج طلا و هفتصد ورقه
طلا محتوی بود ش ۲۴ در قبر دیگر یک جسد زن با مقدار زیادی بازوبند و گوشواره
و سنجاق طلا و گردن بند و گلوله‌های عنبر و سری بلوری و بت آستارت و ظروف
گلی زیادی محتوی بود در مقابر دیگر مقدار زیادی اسلحه از قبیل شمشیر و خنجر و نیزه
مفرغی و تیر و کمان دفن شده بود مثلا در قبری صد و چهل و شش شمشیر یافته
صورت بعضی از این جسدها بواسطه ماسک یعنی نقابی که دماغ و دهن و چشم و موی آن
منقش است مستور بوده ش ۲۵



ش ۲۵ نقاب طلا که در میسن یافت شده

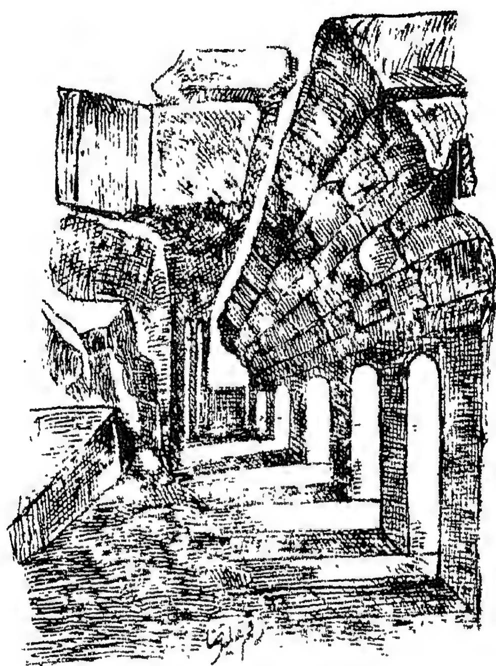
دسته خنجرها منقش بوده و یکی از
خنجرها یک صورت شیر با یک پهلوان
روی دسته او منقش شده بود ش ۲۶
شلیمان در بیست و هشتم ماه نوامبر
سنه ۱۸۷۶ تلگرافی به پادشاه یونان
در باب کشف قبر آگاممنن نمود بعد از عزیمت شلیمان (۱۸۸۶-۱۸۸۷) انجمن



س ۲۶ — مجموع مرصع شده از طلا و نقره که در میسن یافته اند

علماء به اشیاء عتیقه حفریات چندی
نموده و پنجاه و دو مقبره یافتند
ولی شیء قیمتی در انجا پیدا نشد

حفریات تیرنث — در
پائین جلگه آرگس نزدیک دریا
صخره بزرگیست که ارتفاع آن
هیجده تا بیست متر و عرض آن
سیصد متر میباشد سنگهائی
که طول آنها دو یا سه متر میباشد
بر آن احاطه و منافذ آنها را با سنگ
ریز مسدود کرده طول دیوارها
جدار گاهی هفت یا هشت متر
و گاهی پانزده یا هفده متر میرسد س ۲۷
یونانیان این بنا را از سیکلپهای لیسی میدانستند در سنه ۱۸۸۴ شلیمان حفریات
چندی نموده و عمارت سلطنتی شاهزادگان تیرنث را کشف نمود



دالان تخت

قبل از این عمارت سه دالان طویل میباشد که به تالار عریض چهار مطری منتهی
میگردد در اطراف این قصر حیاطی است که مساحت آن سیصد مطر میباشد در نزدیکی
این عمارت طاق بزرگی با چهار ستون واقع شده در آن آتش مقدس روشن میشده
در یکطرف این طاق حمام واقع شده و کف آن از یک تخته سنگی است که دارای
چهار مطر طول و سه مطر عرض و وزن آن بیست هزار کیلوگرم است

جدار ابنیه از آجر و آهک و با سنگهای سفید و سیاه و زرد مزین گشته انواع

جانوران و گلها بجدار نقش شده ستون و سقف این ابنیه از چوب بوده

از گمن — نهرها در رودخانه های شمال باقی جمع شده و چنانچه مذکور شد

دریاچه کپایس را تشکیل میدهند و در سواحل آن خرابه های خیلی قدیمی میباشد

و گمان میرود که بنیانش ها در آن سکنی داشته اند

و در مشرق دریاچه روی تپه جدار چندیست میگویند از گمن های تخت بنیانش ها در

آنجا بوده در طرف دیگر دریاچه خرابه دیگریست شبیه به بنای گنج آترو

و پرانیاس آنرا گنج مینیاس میگویند

شلیمان بعد از حفریات چندی تالار مدوری پیدا کرد که ارتفاع جدار آن ۱۴ متر

و ارتفاع در آنجا پنج متر و پنجاه و شش سانتیمتر بوده در نزدیکی این تالار اطاق

دیگری بوده و ممکن است آنجا قبرستان باشد سقف این اطاق از سنگ لوح سبز

و حجاری آنجا شبیه به حجاریهای قبرهای مصریها می باشد

حفریات عمده فقط در اسپاتا (در اتیک) شده و آنجا ورقهای عاج

۲۶ س و ۲۹ س ظروف سانتیمتر ۳۵ س را پیدا نمودند

و یکی از جزایر آتش فشانی دریای اژه ظروف گلی زیادی پیدا نمودند



ش ۲۱ — ورقهٔ عاج که در اسپانیا یافته اند

طغیان تسالیین ها و دریین ها — یونانیان میگفتند که بعد از جنگ تروا
اغتشاش و طغیان عظیمی ما بین خود یونان پیدا شد وحشیهای جبال اپیر جلگهٔ حاصلخیز
تسالی را تصاحب نمودند شغل عمدهٔ تسالیها اسب سواری و ورزش بوده چون
این وحشیها به تسالی رسیدند ساکنین آنجا فرار نموده بمکان دیگری رفتند
ملت کوچک دیگری از وطن خود کوچ نموده در حوالی رودخانهٔ سفیز و در ناحیهٔ
کپائیس شهر بئوتی را بنا نمودند

در همین عصر (تقریبا در دهم یا یازدهم قرن قبل از میلاد) ملت کوچک دریین ها
از جبال شمالی یونان پائین آمده پلپنیز را مسخر کردند

تمام جنوب (مسنی و لاکنی).

و تمام شمال شرقی (ارگلید و کرنت و مگار و جزیره ارژین) را دریُن‌ها متصرف شدند



۲۹ – ورقه عاج که در اسپارتا یافته اند

ایتلی‌ها که از جبال کرنت آمده بودند در مغرب قرار گرفته شهر الید را مالک شدند

در ناحیهٔ کوهستانی ارکادی اغتشاشی واقع نگشت

در ساحل خلیج کرنت آشِئن‌ها متوطن گشتند یونانیان برای توضیح این اغتشاشات افسانهٔ ذیل را نقل میکردند

هراکلس پهلوان در جنگ ارشیمیس پادشاه دریُن‌ها را کمک کرده بود اما تیمست پادشاه هیلُس پسر هراکلس را وارث خود نمود پلیشیز مادر هیلس شوهرش را دید و او را از مملکت بیرون نمودند هیلس استغاثه زیادی در درگاه خدایان نموده وحی بدو رسید که مدت سه حاصل صبر نماید هیلس بعد از سه سال به پلنیز

شکل ۳۰ ظروف ساترن



رفته رفته در آنجا مقتول شد پسرش هیلس هم برای تسخیر پلپنز مقتول گشتند تا اینکه
بعد از سه نسل تمنس و کرسفنت و آریستدم نواده هیلس پلپنز را مسخر کردند
هراکلیدها با دوریَنها متحد گشته پلپنز را احاطه نمودند و با آنها گفته بودند که شخص سه
چشمی هادی ایشان خواهد شد روزی این قشون اگزیلوس اتلی را دیدند
که بر اسبی سوار و یکچشم او کور بوده اگزیلوس رهنمائی هراکلیدها را قبول نمود
بشرطیکه او را پادشاه الید نمایند چون این قشون بزرگ به ارکادی رسید
هراکلیدها این ناحیه را به سه قسمت نمودند کرسفنت پادشاه میسنی و آریستدم
پادشاه لاکنی و تمنس پادشاه ارگلید گشت یکی از نواده دیگر هیلس
موسوم به آلتامس کرنت را تصرف نمود و اگزیلوس پادشاه الید شد
یکی از نواده اگاممنن موسوم به تیزامن از ترس هراکلیدها فرا

نموده شهر اِپْ یا لِ که در شمال پِلُپُنِز بود مسخر نموده آنجا را به آشِئن سُپُرده بود

مستعمرات یونان در آسیای صغیر — یونانیان از مملکت خود

کوچ نموده در جزایر و سواحل آسیای صغیر مسکن نمودند

یونانیان آسیا به سه قسمت منقسم و هر کدام زبان مخصوصی تکلم مینمودند

(۱) در شمال اِئُلِین ها جزیره لِسْ بُسْ و از هِلِسْپُن تا نهر هِرْمُسْ را مالک

بودند شهرهای عمده آنها میتی لِن و میسیتیم در جزیره لِسْ بُسْ و سیم

در ساحل دریا و ازمیر در مصب رود هِرْمُس بوده

در باب مستعمرات اِئُلی ها افسانه ذیل را نقل میکنند

اُرِسْتْ پسر آگامِمْنُن چون با درسش را بخونخواهی پدر مقتول نمود قسمتی از

آشِئن ها را برداشته از مملکت خود کوچ نمود اما خودش در راه بدرود زندگانی

گفت و اولادانش از تسالی و تِراس گذشته به لِس بُس رفتند گویند یکدسته

از آشِئن ها از لُکْرِید هجرت کرده شهر سیم را در ساحل آسیای صغیر بنا نمودند

(۲) یُنی یَن ها جزایر را متصرف شدند و دارای دوازده شهر بودند که مشهورترینها

فُس و میلِت و اِفِز در ساحل دریا و ساموس و شی یُس در جزایر بود

برحسب افسانه های یُنی یَن های میلِت نوادههای نِسْتُر پادشاه پیلُس شهر

بزرگ بنا کرده بودند

طایفه [illegible] از ترس دوریانها فرار نموده در آتیک رفتند دو پسر کدروس باهم نزاع نموده تا اینکه مدن غالب گشت

نیل پسر دیگر یونانیان را جمع نموده به آسیا آمد یونانیان چون بمملکت کاریها رسیدند آنها را مقتول و زنان ایشان را بجهت خود تزویج نمودند و آنجا شهر میلت را بنا گذاردند نواده نیل موسوم به نیلئید شهرهای دیگری در کاری بنا کردند

[illegible] نسبت میدادند خلاصه تمام [illegible] ساخته بودند

(۳۰) در جنوب ایونیها دوریها جزایر رد و کس را تصرف کرده بودند و در آسیا فقط پنج شهر داشتند و جزایر ترا و ملس و کارپاتس و جزیره بزرگ کریت را هم مالک بودند گویند آلتامن دوریهای آرگس را کوچ داده به کریت و بعد به رد برده بود

در قدیم یونانیان جزیره قبرس را هم متصرف بودند و ممکن است که این یونانیان از پلپنز باشند زیرا که زبان آنها شبیه بزبان ساکنین آرکادی بود

فصل ششم — اسپارت

فتح لاکنی — لاکنی ناحیه ایست که مابین دو کوه بزرگ واقع شده (تایژیت در مغرب و تارنُن در مشرق) قلهٔ این دو کوه غالباً از برف مستور و دامنه آنها عمودی است

سیل بزرگی موسوم به اُرتاس در درهٔ این کوه جاری و دشت بزرگی را آبیاری میکند لاکنی در تابستان گرم و در زمستان مرطوب آب و خاکش برای کشت و زرع گندم نافع میباشد

دُرین های فاتح در این دره نزدیک اُرتاس مسکن نموده و شهر قدیم لاسیدمُن را موسوم به اسپارت کردند اسپارتیها کم کم تمام لاسیدمُن را مسخر کرده و ساکنین آنجا را رعایای خود نمودند در آنزمان ساکنین لاسیدمُن بسه قسمت شدند اسپارتیها وپری یک ها و هیلت ها

لیکورگ — اسپارتیها و حشی و جنگجو بودند لیکورگ قانون چندی برای آنها وضع نمود زندگانی این شخص عاقل مجهول میباشد و فقط افسانه در باب او نقل میکنند زندگانی لیکورگ در قرن نهم قبل از میلاد مسیح بوده و این شخص عموی شاری لائس یا لیبُتاس بوده لیکورگ مدتی در کرت و مصر و آسیای صغیر سفر نمود تا اینکه قوانین مینُس و مصریها و قصاید هُمر را

آموخته به اسپارت مراجعت نمود

روزی لیکورگ بمعبد اپلن رفته و پی تی رسول خدایان باو چنین گفت
(لیکورگ تو محبوب رب الارباب و تمام خدایان المپ میباشی و من ترا رب النوع
و از جمله خدایان میدانم)

اسپارتیها از قوانین حکومتی خود شکایت نموده قوانین جدیدی از لیکورگ
درخواست نمودند آنوقت این شخص عاقل قوانین بلدی و حکومتی برای آنها وضع نمود

گویند لیکورگ ناحیه لاکنی را به ۱۰۰۰۰ قسمت و هر قسمتی را بیک خانوادهٔ سپرده بود
اسپارتیها معبد کوچکی برای لیکورگ ساخته بودند و او را قانون گذار و بنا کنندهٔ
اسپارت میدانستند

هیلت ها — اسپارتیها زراعت و کاشتن نمیدانستند و دهاتیها اهالی کرا
زراعت کرده حاصل آنرا بملاکین خود یعنی اسپارتیها میدادند این خدمت
ارثی و هیچ مالکی حق بیرون کردن نوکر خود را نداشته

این زراع را هیلت و عده آنها ۲۰۰۰۰۰ بوده اسپارتیها آنها را بچشم حقارت
و غلام خود میدانستند لباسهای خشن بدانها پوشانیده و آنها را از خواندن سرود
جنگی منع میکردند خلاصه اسپارتیها این ملت بدبخت را مسخره و مقلد خود میدانستند

در جنگ عده از این هیلت ها را برای خدمت و یا برای سربازی میبردند

اسپارتیها ترس زیادی از هیلت ها داشته و غالبا اشخاص قوی آنها را

مخفیانه بقتل میرسانیدند در جنگ اسپارت با آتن هیلتها شجاعت زیادی ظاهر

ساختند و از اینجهت اسپارتیها ۲۰۰۰ نفر آنها را آزاد کردند

پری یک ها — در جبال و اطراف اسپارت ملتی زندگی میکردند و

اسپارتیها آنها را در مجالس خود داخل نمیمودند

پری یک ها مطیع پادشاه اسپارت و هر سال ها لیاتی باو میدادند و عده

آنها ۱۰۰۰۰۰ بوده

اسپارتیها — اسپارتیها ساکنین حقیقی لاکنی و شهر آنها بی حصار و مرکب

از پنج قسمت بوده شغل اسپارتیها فقط ورزش و شکار و قانون آنها را

از زراعت و هر شغل دیگری منع میکرده و چنانکه مذکور شد هیلت ها گندم و جو

و روغن و شراب برای آنها میآوردند مدت شش قرن اسپارتیها زندگی نمودند

و میگویند در قدیم ۹۰۰۰ خانواده بودند

تربیت و تحصیل اسپارتیها — در اسپارت اطفال را فقط جنگ کردن

میآموختند و چون پسری بوجود میآمد او را بانجمن پیران برده امتحان میکردند

اگر ضعیف و یا ناقص الخلقه بود او را در کوه تایژت میانداختند و اگر بالعکس فربه بود او را تا هفت سال بمادرش میسپردند چون طفل هفت ساله میشد او را دویدن و جستن و کشتی گرفتن میآموختند گاهی اطفال هم سن را دو دسته کرده بجنگ ترغیب مینمودند

پسرها سر برهنه و پا برهنه و لباس آنها در چهار فصل مساوی و رختخواب آنها از نی بود و خود اطفال آنها را میساختند اطفال جمع شده غذائی را که خود طبخ کرده بودند صرف میکردند چون اطفال را غالبا گرسنه نگه میداشتند از اینجهت آنها بدزدی و شکار میرفتند

گویند روزی طفلی روباهی را دزدیده و او را در زیر لباس خود مخفی نمود روباه شکم طفل را پاره نمود و بچه ابدا متاثر نشد تا مرد اطفال تحمل رنج و مشقت را تشجیع مینمودند و در اعیاد آرتمیس و ارتیا بچهها را بقدری شلاق میزدند که خون از بدن آنها جاری میشد و اطفال با صورت متبسم افتخار میکردند

آداب و اخلاق اسپارتیها — در اسپارت شخص بیست ساله از جزو قشون و سی ساله را در مجلس داخل میکردند و برای تزویج مرد باید سی و پنج سال داشته باشد

مسکوکات اسپارت از آهن سنگینی بوده مثلاً مقدار خیلی کم آنرا بواسطه عرابه یا
دو چرخه حمل مینمودند

لباس عمده اسپارتیها یک شنل و در زمان جنگ تاجی بر سر گذاشته و گیسو و
موی خود را شانه میزدند

خانه های اسپارت ساده و از چوب بنا شده و آلات لازمه برای خانه
ساختن فقط تبر و اره بوده

یکی از اعمال واجبه اسپارتیها تزویج بوده اگر کسی تزویج نمی نموده او را بی افتخار *
و بی شرف میدانستند و درسیلاد سردار چون زن نداشت کسی با و تواضع نمیکرد
اسپارتیها خضوع و خشوع و تواضع به پیران میکردند و حرف آنها را احتراماً
گوش میدادند گویند روزی مجلسی در آتن بوده و سفرای اسپارت در آنجا
حضور داشتند ناگاه پیرمردی داخل شده و هیچکس بدو تواضع ننمود فی الفور
سفرای اسپارت از جای خود برخاسته و او را نشانیدند آنوقت پیرمرد چنین گفت
(اهل آتن فقط از خوبی و احترام سخن میرانند ولی اسپارتیها آنرا مجری میکنند)

تغذیه مشترکی — اسپارتیها در منازل خود تغذیه نمیکردند بلکه
پانزده نفر یا شانزده نفر جمع شده باهم غذا میخوردند و هر کدام قسمت غذای

خود را در آن مجمع حاضر میساختند

غذای اسپارتیها بسیار ساده فقط قسمتی آنگوشت سیاه بوده گویند روزی ولی پادشاه سیراکوز میل به آنگوشت اسپارتیها نمود و چون از آن میل نمود نفرت کرد آنوقت یک اسپارتی بدو گفت در برای خوردن آنگوشت باید اسپارتی بود

اشخاصی که با هم غذا صرف مینمودند اقوام یا دوست همدیگر بودند مثلا اگر کسی بشکار میرفت صید خود را میفرستاد و اگر کسی حیوانی قربانی میکرد قسمتی از گوشت او را بجهت رفقای خود میفرستاد پیران و اطفال هم با جوانان می نشستند ولی اطفال حق تکلم نداشتند

ایجازگوئی و اختصارپرستی — اسپارتیها کم حرف و غالبا ساکت بودند و در صحبت همیشه عبارات موجز و مختصر استعمال میکردند و چند مثل از آنها را در اینجا نقل میکنیم

شخصی از دماراتس پرسید — اسپارتی خوب کدامست — جواب داد کسیکه بتو کمتر شباهت داشته باشد

شخصی از پادشاه اسپارت عده نفوس آنجا را درخواست نمود شاه جواب داد برای رفع اشرار کافیند

گزرسس چون عده از اسپارتیها را مجبور بخلع اسلحه نمود لئونیداس

بدو گفت بیا آنرا ضبط کن

چون لیزاندر آتن را مسخر نمود بپادشاه اسپارت چنین نوشت

آتن مسخر شد

روزی یک اسپارتی نقشه نشان داده بودند که آتنیها بر اسپارتیها غلبه کرده بودند

کسی باو گفت آتنیها بسیار شجاعند اسپارتی جواب داد بلی در نقاشی

اعیاد — در اعیاد اسپارتیها جشن برای خدایان گرفته سرودهای جنگی

میخواندند و الکمن و ترپاندر را برای مرتب کردن تصنیفات و تعلیم موسیقی

به اسپارت آورده بودند

در مجالس و محافل پیران و جوانان و بچه‌ها قسمت میشدند پیران چنین میگفتند

(در جوانی ما شجاع بودیم) جوانان میگفتند (ما حال شجاعیم) بعد اطفال

آوازی ملیح چنین میگفتند (انشاالله ما هم خواهیم شد)

زنان اسپارتی — چنانکه مذکور شد در شهرهای یونان زنان فقط ریسندگی

و بافندگی مینمودند ولی در اسپارت زنان و دختران هم ۳۱ مثل

مردان زندگی میکردند

یک دختر یونانی ۳۱



ورزش زنان دویدن و جست
و خیز کردن و گاهی نیزه بازی
بوده ازاینجهت غالب زنان
شجاع و در جنگ شوهران
خود را تحریض و ترغیب مینمودند
حرفهای زنان اسپارتی با
شوهران خود در تمام یونان معروف
و مشهور میباشد

مادری اسپارتی چون از قتل اطفال خود مخبر گشت چنین
گفت ای اسپارت اطفالم را برای تو بدنیا آوردم و برای تو جان دادند

زنی در باب اطفال خود سؤال نمود بعد و قتل پنج پسرش را خبر دادند زن جواب
مقصودم قتل آنها نبود آیا اسپارتیها ظفر کردند

روزی یک اسپارتی شمشیر خود را بمادرش نشانداده گفت این زیاد کوچک است
مادرش جواب داد اگر قدری پیشتر روی شمشیر تو طویل خواهد شد

روزی بمادر برازیداس سردار گفتند پسرت در جنگ شجاعت زیاد بخرج
داد ولی حیف که کشته شد زن جواب داد بلی پسر من شجاع بود اما اسپارت

شجاعان بزرگتر از او دارد

اسپارتیها محکوم زن خود بودند روزی به گرگ زن لئونیداس گفته بودند در اسپارت فقط مردان محکوم زنانند گرگ جواب داده بود بلی زیرا که فقط زنان اسپارت مرد بوجود میآورند

پادشاهان — در اسپارت همیشه دو طایفه پادشاهی میکردند یکی اژیدها که خود را از نسل هرکلس میدانستند و دیگری اوریپنتیت ها احترام بشاهان بر همه کس لازم و واجب و در هر مجلسی پادشاهان اول می نشستند و در هر قربانی پوست حیوان تعلق بپادشاه داشته

چون پادشاهی فوت میکرد زنان اهل شهر را خبر میکردند و از هر خانه یک زن و یک مرد بالباس کثیف و تمام سلیت ها دری یک بار برای تشییع جنازه حاضر میشدند مدت ده روز عزا و سوگواری بپا میداشتند

در زمان صلح لباس شاه مثل لباس رعایا و در جنگ صد مرد جنگی اطراف او را احاطه میکردند

انجمن پیران — در اسپارت مجلسی بوده مرکب از سی نفر موسوم به انجمن پیران برای انتخاب اجزاء داوطلبان حاضر شده ملت آنها را انتخاب کرده اعضا

این انجمن ها و امرا سردار این شغل بودند

انجمن اسپارتیها — در اسپارت مثل شهرهای یونان عده از رعایا
جمع گشته در باب کارهای عمومی مشورت میکردند

انجمن اسپارتیها ماهی یکدفعه منعقد و اخبار آنجا را قاضیان برای ملت عنوان مینمودند

مفتشین — رؤسای حکومتی یونان فقط افرها (مفتشین) بوده عده
آنها پنج نفر و مدت ریاست آنها یکسال بوده

نظم مملکت و قرارداد صلح و جنگ و مرافعه با مفتشین بوده در جنگ این اشخاص
در عقب شاه و احکام او را سرداران میگفتند پذیرائی سفرا و تفتیش انجمن
پیران و دربار پادشاه با مفتشین بوده زمانی حکومت اسپارت فقط با پادشاه
و انجمن پیران بود و انجمن تفتیش بعدها برقرار شد دیونانیان افتتاح این
انجمن را بدین نحو نقل میکنند

تقریباً یک قرن بعد از لیکورگ یعنی بعد از جنگ با مسنی ها تئوپمپ پادشاه
مجلس تفتیش را رسمی افتتاح نمود که تقریباً پادشاهان هیچ قدرت و استیلائی
بر ملت نداشتند زنش بد و ملامت نموده گفت اطفال بدبخت تو چه قسم سلطنت
خواهند نمود پادشاه جواب داد (مفتشین آنها را کمک خواهند کرد)

قشون اسپارت — چنانکه مذکور شد شغل اسپارتیها فقط ورزش و جنگ بوده و اگر نقش آنهارا صانع جنگ میدانند س ۳۲

اسلحه اسپارتیها شبیه به یونانیان



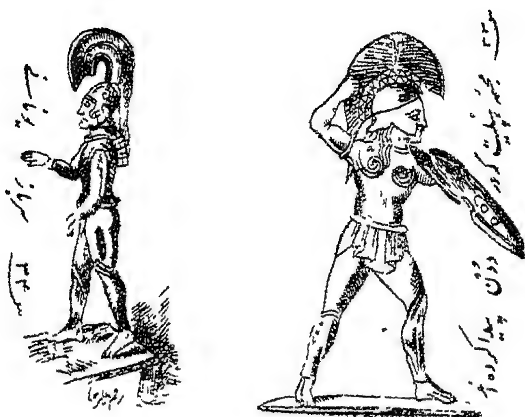
سرباز هپلیتی س ۳۲

بوده [illegible] زره مغفری و پاپیچ و نیزه بلند بوده اند هپلیت ها س ۳۲ (سربازان سنگین اسلحه) در جنگ لباس قرمزی پوشیده در جنگ شاه بز ماده قربانی و بعد سرود جنگی میخواندند بعد تمام قشون یکدفعه این سرود را تکرار میکردند سربازان سپری بدست چپ و نیزه در دست راست میگرفتند تعاقب دشمن در اسپارت مرسوم نبوده و بعد از جنگ اسلحه مقتولین را جمع نموده و آنهارا علامت ظفر میدانستند

ساکنین شهرهای دیگر یونان از اسپارتیها جنگ و ورزش را آموختند س ۳۴

خیال اسپارتیها این بود که در جنگ جان خود را در راه ملت فدا کنند و هرکس که از جنگ فرار مینموده اورا در مجالس و محافل داخل نمیکردند بلکه

برای دختران چنین شخصی شوهر پیدا نمیشده



فصل هفتم — فتوحات اسپارت

مِسنی — مسنی در مغرب کوه تایژِت واقع و رود خانه پامیزِس آنرا سیراب و حاصلخیز مینماید فاتحین دُرین این ناحیه را متصرف و ساکنین آنجا را شبیه به اسپارتیها نموده بودند

مِسنیها و اسپارتیها تصور میکردند که اجدادشان این مملکت را تقسیم نموده بودند

و اسپارتیها در این باب چنین نقل می کنند.

گویند بعد از تسخیر مملکت کرِسفُنت و برادرزاده هایش مسنی و اسپارت را بتقسیم قرعه کشیدند که دو گلوله خاکی در ظرف آبی بیندازند و گلوله هر کدام

مسنی کشته شد آنوقت مسنیها آریستیم را پادشاه نمودند و این شخص مدتی ایتم را
بدافعه سرگرم داشت

اسپارتیها چون مدت جنگ را طولانی دیدند صد مرد جنگی بمسنی فرستادند آریستیم
آنها را جواب نمود گفت اگر گناه اسپارتیها چه بدیست حیله آنها دیرینه است

در اینموقع وحی رسید برای دفاع مسنی باید صد سه پایه بدور معبد رب الارباب
قرار داد این معبد در حصار شهر واقعشده بود یک نفر اسپارتی صد سه پایه
گلی ساخته خود را در میان مسنی ها انداخت و شب آنها را بدور معبد قرار داد
چون مسنی ها مجبر شدند مایوس و ناامید نزد آریستیم آمدند این شخص اطمینان زیادی
بآنها میداد ولی شکست ایشان و غلبه اسپارتیها واضح بود

روزی پادشاه برای قربانی چند گاو حاضر ساخته بود گاو ها صدمه سختی بخود پادشاه
وارد آوردند شبی پادشاه خواب دید که لباس جنگ پوشیده در اینحال
دختر مقتولش ظاهر گشته سینه مجروح خود را بدو نشانداد بعد اسلحه او را گرفته
لباس سفیدی (علامت عزا) بدو پوشانید شاه متوحش از خواب بیدار
شده خود را سر قبر دختر مقتول نمود

مسنیها چون بی سردار ماندند مغلوب شدند اسپارتیها داخل ایتم گشته آنجا را

آتش زدند عده‌ای از مسنی به شهرهای یونان هجرت کردند و مابقی جزء هیلوتها شدند

تیرت شاعر مسنیها را شبیه به الاغی نموده که در زیر بار سنگینی مانده باشد

جنگ دویم مسنی — مدت پنجاه سال مسنیها مطیع و منقاد اسپارتیها

گشتند ولی بعد شورش کرده اسپارتیها را بیرون نمودند در این موقع اسپارتیها

دچار مسنیها و آرکادیها گشتند

این جنگ بسیار مشهور و پهلوان عمده مسنیها اریستمن بوده

اریستمن در قریه آندانیا زندگی مینمود چون بزرگ شد اهالی آرکادی

و آرگس و مسنی را متحد نموده به اسپارتیها شورانید روزی این پهلوان از

کوه تایژت که سرحد بود پائین آمده شب داخل اسپارت شد چون به معبد آتن

الهه رسید سپری که اسم خودش روی آن منقش بود در آنجا آویزان کرد

اسپارتیها چون خود را مغلوب دیدند به دلف آمده استغاثه زیادی نمودند

وحی بدیشان رسید برای تسخیر مسنی باید سرداری از آتن بخواهید آتنیها

تیرت شاعر را فرستادند و بعدا خواهیم دید که این شاعر لنگ و معلم مدرسه

بوده و یونانیان برای تمسخر اسپارتیها او را فرستاده بودند

تیرت سرودهای جنگی مرتب ساخته و اینها را در جنگ میخواندند و معنی بعضی اشعار

اورا دراینجا نقل میکنیم

خوشا بحال کسیکه درراه وطن جان دهد - باید برای وطن جنگ نمود و برای
اطفال جان داد - ای پهلوانان خون خود را درراه وطن مضایقه نکنید -
جوانان باید درراه وطن جان دهند نه پیران زیراکه قتل پیران سبب خجلت است
تیرتئوس تصنیفات چندی برای حرکت قشون ساخته بود و چند شعر آنرا دراینجا ذکر میکنیم
- ای جنگجویان نه فقط شما حافظ وطنید بلکه حافظ جان و مال و ناموس ملت هستید
- سرباز باید قدمش را در جنگ سریع و لبش را بفشرد و سینهٔ خود را بواسطهٔ سپر
محافظت نماید با نیزهٔ دست راستش شکم دشمن را سوراخ و با شمشیرش او را
مجروح و یا کمندش او را اسیر نماید

جنگ دویم در حلکهٔ استنیکلارس وقوع یافت آریستمن قشون سپارت را
شکست داده نزدیک بود که تمام آنها را بقتل رساند اما کاستر و پلوکس او را ممانعت
کردند شبی این پهلوان داخل لاکنی شد شهر فارس را غارت کرد در
مراجعت با پادشاه اسپارت مقابل گشت خود تنها ایشان را شکست فاحش داد
شب آریستمن کاستر و پلوکس و خواهرشان هلن را خواب دید و ایشان از شجاعت او
تحسین زیادی نموده و او را از تنها جنگ نمودن منع کردند

روزی آرستمن دخترانی که در معبد آرتمیس رقص میکردند دزدید و برای خلاصی آنها مقدار زیادی پول از اسپارتیها گرفت

روزی پهلوان خواست زنانی که خادم معبد دمتر بودند اسیر نماید اما زنها جمع گشته همراهان آرستمن را با کارد و سیخ مجروح و خود او را زنجیر کردند و شب پهلوان گریخت

روزی هفت نفر اسپارتی آرستمن را زنجیر کرده در خانه حبس نمودند دختر آنخانه خواب دیده بود که خلاصی شیر زنجیر کرده بدست او خواهد شد از اینجهت شبانه آرستمن را خلاص کرد و درعوض اینخدمت پهلوان مسنی دختر را بجهت پسر خود تزویج نمود

جنگ دیگر در نزدیکی گراندفس (خندق بزرگ) واقع گشت در اینجنگ اسپارتیها غلبه نموده مسنیها و آرکادیها را شکست دادند مسنیها خود را بقلعه کوه ایرا رسانیده مدت یازده سال مقاومت نمودند

شبی آرستمن با صد مرد جنگی از کوه پائین آمده داخل شهر آمیکل گشت و آنجا را غارت کرد روزی آرستمن با قشون کوچکش دچار اسپارتیها گشت در جنگ سنگی بسر آرستمن خورده او را مجروح نموده آنوقت اسپارتیها پهلوان

دیگاه نفر از همراهانش را زنجیر کرده در غار عمیق سیاداس انداختند
چنانکه گویند عقابی بال خود را منبسط نموده و اریستمن را از این سقوط نگاه داشت
مدت سه روز گرسنه و تشنه در اینغار بسر برد تا اینکه روز چهارم صدائی شنید
چون ملاحظه نمود روباهی را دید که نعش همراهانش را میخورد و پهلوان او را
تعاقب نمود تا اینکه بسوراخی رسید بعد آنجا را با دست فراخ نموده بیرون
آمد و خود را بکوه ایرا رسانید قربانی سیم موسوم به هکاتمفنی (قتل
صد دشمن) را بجهت رب الارباب نمود

بمسینها وحی رسید که هرگاه بزی موسوم به تراگس از آب ندا بنوشد
شهر مسخر خواهد گشت از اینجهت مسینها تمام بزها را از کنار این نهر دور
مینمودند امّا نمیدانستند که تراگس درخت انجیری بود که نزدیک آن نهر
میروئید و باینقسم وحی انجام پذیرفت

روزی بارانی قشون مسنی بواسطهٔ سرما از سنگرها پائین آمدند و قشون اسپارت
از کوه بالا آمده سنگرها را گرفتند اریستمن و تاکُل قشون را جمع
نموده در خیابانها جنگ کردند

مدت سه روز بارانی جنگ بود تاکُل خود را مقتول نمود امّا اریستمن زنان

و اطفال را جمع نموده با خود به دلف فرار کردند

پادشاه جزیره رُد برای ترویج ازوحی دلف درخواست نموده وحی

بدو رسید که دختر بزرگترین پهلوان یونان را تزویج نماید از آنجهت پادشاه

دختر اریستمن را تزویج خود او را بجزیره خود برد و در آنجا اریستمن

جان بجان آفرین تسلیم نمود

مسینیها همیشه در فکر خلاصی خود و وطن از دست اجانب بودند و همیشه

اریستم و اریستمن را بخاطر میآوردند

جنگ اسپارت با آرکادی — در جبال مرکزیه پلپنیز ملتی زندگی

میکرده موسوم به آرکادی شغل عده از آنها چوپانی و عده ورزش و

جنگ بوده رتب النوع آرکادیها زئوس لیسی بوده و جشن او را

در قله کوه لیث میگرفتند این ملت بچند دسته و هر دسته برئیسی سپرده شده بود

اسپارتیها برای تسخیر آرکادی اول دره اُرتاس و سیر تیند را

گرفته بعد بشهر تژه حمله نمودند

اسپارتیها از وحی دلف درباب تسخیر آرکادی سوآل نمودند بآنها وحی

رسید که تمام آرکادی مسخر نمیگردد ولیکن تژه را میتوان گرفت

اسپارتیها در جنگ زنجیرهای زیادی برای اسیر کردن ارکادیها برده بودند اما
بدبختانه خودشان از ارکادیها زنجیر کردند ارکادیها اسرای اسپارتی را
بمساحت کردن اراضی گماشته بودند و بعد زنجیرها را در معبد آتن قرار دادند
اسپارتیها دوباره مصمم گشته از دلف وحی خواستند جوابی بدین نحو بآنها داده شد
(برای تسخیر تژه باید استخوانهای ارست پسر اگاممنن را از ارکادی آورده
در اسپارت دفن نمود)
روزی لیکاس اسپارتی در دکان آهنگری نشسته بود آهنگر بدو گفت من چاهی
در حیاطم حفر کرده‌ام و در آن تابوتی پیدا کرده‌ام که نعش شخصی دارای هفت
و شصت سانتیمتر قد در آن محتوی میباشد لیکاس ملتفت شد که نعش ارست بوده
ازاینجهت خانه آهنگر را کرایه کرده و نعش را دفن نمودند
باوجود تمام این حکایات اسپارتیها نتوانستند ساکنین تژه را مطیع نمایند لکن
آنها را با خود متحد و در جنگ عده زیادی از آنها را همراه میبردند
جنگ آرگس — آرگس مدتی بزرگترین شهر پلپنز بود چون اسپارتیها
شهر تیر را از ایشان گرفتند این ملت جد و جهد زیادی برای استخلاص شهر
خود نمودند جنگ این دو ملت چنین قرار شد که از هر طرف سیصد مرد جنگی

با هم نزاع نمایند مدت سه روز این ششصد نفر جنگ نموده و سه نفر از آنها
باقی ماندند دو نفر از اهل آرگس و یکنفر از اسپارت

دو نفر آرگسی شب به آرگس آمدند اما اتریاد اسپارتی در میدان مانده و تمام
اسلحه نعشها را به اسپارت برد

روز دیگر هر کدام ادعای ظفر نمودند تا اینکه دو مرتبه جنگ شد این دفعه شهر تیره
مسخر گشت آرگسیها مغموم و محزون قسم یاد نمودند تا مدتیکه شهر تیره را خلاص ننمایند
مردان سر نتراشند و زنان خود را زینت نکنند

چون اسپارتیها سینیها و آرکادیها و آرگسیها را مطیع نمودند در قرن ششم اول دولت
یونان گشتند زیرا که تمام شهرهای جنوبی پلپنز مطیع آنها شدند و شهرهای دیگر در جنگ با آنها
متحد میگشتند فقط آشن‌ها و آرزین‌ها مستقل مانده بودند

فصل هشتم ستمکاران پلپنز

فیدن آرگس — آرگس در روی صخره بنا شده بود یکی از شهرهای پلپنز بود
بعد از فتح دریَن‌ها که خود را از نسل هرکلس میدانستند شهرهای آرگلید را مسخر
کرده به آرگس افزودند از اینجهت در قرن هفتم آرگس اول شهر بزرگ یونان گشت
در اینزمان فیدن یکی از نوادهٔ هرکلس پادشاه بود و اعمال شنیعه او را در ذیل نقل

خواهیم کرد

پادشاهان ارگس استقلال زیادی نداشتند زیرا که در هر کاری مشورت با رؤسای خانواده های غنی مینمودند اما فیدن بر عکس نموده خود را در ظلم و ستم مشهور یونان بلکه مشهور آفاق نمود

گویند چون خواست کرنت را مسخر کند این پادشاه ظالم هزار مرد جنگی از آنها طلب نمود و خیال داشت که تمام آنها را بقتل برساند برای اینکه تسخیر کرنت آسان شود اما یکی از خادمانش آنها را خبر داد و بدبختها را خلاص نمود

گویند واحد طول و اوزانی را که در بابل بکار میبردند فیدن در آرگس معمول ساخت

واحد طول کود (۵۰ سانتیمتر) بوده هوپی ی (۳۲ سانتیمتر) بوده

واحد وزن تالان بوده که به (۶۰) مین و هر مینی به (۱۰۰) درهم و هر درهم (۶۰) ابل تقسیم شده بود

واحد طول و اوزان شهر اُب هم موسوم بهمین اسماء ولی کوتاه و سبکتر بود

یونانیان مقداری از این مقیاسها را اختیار نموده و در شهرهای خود معمول ساختند ساکنین بری یونان مقیاس فیدن را قبول کردند اما ساکنین جزایر و آسیا مقیاس اُب ها را انتخاب نمودند

فیدن ضرابخانه برای آرگس بنا نمود

در عصر هُمِر بیع و شری با گاو و گوسفند میشده مثلاً برای خرید شیئی یا برای جریمهٔ
مقداری گاو یا گوسفند میدادند

ضرابخانهٔ اول در جزیرهٔ اژین متعلق به ارگس ها بنا شد و در روی مسکوکات
تصویر لاک پشتی منقش میکردند

ستمکاران کرنت — در نزدیکی برزخی که پلپنز را به یونان وصل مینماید
صخره ایست دارای ۳۷۵ متر ارتفاع و در پایین آن جلگه کرنت واقع گشته
دریا این جلگه را از دو طرف احاطه نموده از طرف مغرب دریای اژه و از
طرف مشرق خلیج کرنت.

ناحیه کرنت دارای دو بندر میباشد و در میان این دو بندر معبریست تنگ و از
روی او سفاین را با تقلا از ترس تصادم آنها با صخره های بندر میکشند
ساکنین کرنت بزودی ترقی کرده و کرنت اول شهر تجارتی یونان شد
در آنجا تجار فقط با رومیها و آسیائیها تجارت مینمودند.

در کرنت ظروف مفرغی و گلی ساخته با ایطالیا میفروختند سفاین جنگی
کرنت دارای سه ردیف نشیمن بوده که روی آنها پاروزن می نشسته

مدتی طایفهٔ باکشیاد که از نسل هرکلس بودند در کرنت سلطنت نمودند رئیس

طایفه ملقب بشاه و در هر کاری با روسا مشورت میکرده

در قرن هفتم کرنتیها با این طایفه شوریده و آنها را بقتل رساندند مدت پنجاه سال

ظالمین چند نفر آنجا حکومت کردند

سیپسلس جابر — ستمکار بزرگ کرنت سیپسلس بوده و افسانهٔ

در باب او نقل میکنند

رسم باکشیادها این بود که با اقوام خود تزویج نمایند زنی دختری لنگ

بدنیا آورد و هیچکس او را تزویج ننمود تا اینکه یک اجنبی موسوم به اِتیئن

دختر او را تزویج کرد و چون عقیم بود اِتیئن از دلف وحی خواست وحی رسید

این زن پسری خواهد آورد که پادشاه کرنت خواهد شد

چون بچه بدنیا آمد ده نفر از باکشیادها برای قتل بچه بخانهٔ اتیئن آمدند اما چون

بچه را در آغوش گرفتند آن طفل تبسمی بدیشان نمود و ایشان ترحم نموده او را

نکشتند بعد از مراجعت باکشیادها مادر طفل را در زنبیل کندو مخفی نمود و چون

باکشیادها دوباره بخانه آمدند او را نیافتند

اسم این بچه را سیپسلس (زنبیل) گذاشتند و چون بزرگ شد به دلف

آمده وحی خواست وحی رسید که تو و نسلت در کرنت پادشاهی خواهید نمود

چون در اینزمان باکشیادها با ملت بدرفتاری مینمودند سیپلس با ملت متحد گشته

سلطنت باکشیادها را منقرض نمود

سیپلس مدت سی سال سلطنت کرد و معبد بزرگی در دلف بنا نموده و مجسمه

طلائی از برای زئوس ساخته در معبد هرا قرار داد

سیپلس پسران خود را در سواحل آتیک فرستاده و چند شهر در آنجا بنا نمودند

در معبد هرا در المپی جعبه از چوب سدر بوده و در آن زندگانی سیپلس را ظاهر ساخته بودند

پریاندر جابر پریاندر بعد از پدر سلطنت نمود و افسانه زیادی درباره او نقل

میکنند که لیاقت او را ندارد

بعقیده بعضی پریاندر پادشاهی عادل و در شماره هفت عاقل یونان محسوب میشود

گویند مدت چند سال مالیات را برعیت بخشید

بعقیده برخی دیگر پریاندر بسیار ظالم بوده و همیشه مردان مسلحی اطراف او را

گرفته و مردم را بدون تقصیر و گناهی بقتل میرساندند

گویند ملاکین بزرگ کرنت را نفی بلد نموده و املاک ایشانرا غصب نمود

روزی قاصدی نزد دوستش ترازیبول پادشاه میلت در آسیا فرستاده

و ترتیب سلطنت را از او درخواست کرد ترازیبول قاصد پریاندر را برداشته
در مزرعه گندم می برد در آنجا با عصای خود خوشه های بلند گندم ها را خوابانید
و قاصد را نزد پریاندر فرستاد چون قاصد عمل ترازیبول را برای پریاندر نقل
نمود پادشاه ملتفت شد که خوشه های بلند رؤسای مملکت میباشند

ملیسا دختر اپیادور زن پریاندر بود روزی پادشاه در حال غضب زن
خود را بقتل رسانید و نعش او را بی لباس سوزانید

پریاندر برای بدست آوردن جواهرات ملیسا از جادوبانی که در نزدیکی آشرن
زندگی میکردند سؤال نمود جادوبان جواب دادند که روح ملیسا چون بی لباس
از سرما زیاد اذیت میکشد و خواهش کرده لباسی برای او بفرستی تا در عوض
جواهرات را بتو نشان بدهد پریاندر برای راضی کردن روح زن خود تمام
زنان کرنت را دعوت کرفته و در معبد هرا تمام البسه آنها را سوزانید

پریاندر پادشاهی مستقل بوده شهر پتیدر را در تراس بنا نمود بعد با پادشاه
مصر متحد گشته و برادرزاده خود را به پسامتیک که اسم مصری میباشد
موسوم نمود

کرسیرها که در سابق کرنتیها را مغلوب کرده بودند به پریاندر تسلیم شده

و پادشاه پسر کوچک خود را در آنجا حاکم نمود

بعد از پریاندر پسامتیک پادشاه شد اما کرنتیها بر او شوریده او را کشتند

بعد قصر او را غصب نموده نعشش را از سرحد کرنث بیرون انداختند

ستمکاران سیسیون — سیسیون در شمال پلپنز واقع شده و ساکنین آنجا

میوه جات و روغن به کرنث حمل نموده میفروختند

طایفه از دوریها در این ناحیه سلطنت میکرده و ملت سیسیون را بدرفتاری مینمودند

در قرن هفتم شورشی برپا شده و دست دوریها از سلطنت کوتاه شد و مدت یکصد سال

ارتاگراس و خانواده اش سلطنت نمودند زندگانی ارتاگراس را

بدین نحو نقل میکنند

گویند ارتاگراس اول طباخ بوده و چون پادشاه شد عدالت را روش خود نمود

و مثل پادشاهان دیگر قشون مسلح برای محافظت خود نگاه داشت

آخرین پادشاه سلسله ارتاگراس کلیستن میباشد این شخص بواسطه عداوتش

با آرگس ها مشهور میباشد زندگانی او را بدین منوال نقل میکنند

در یکی از میدانهای سیسیون معبدی برای آدرست پهلوان پادشاه اول آرگس

ساخته بودند سیسیونی ها در اعیاد باین معبد رفته قربانی مینمودند کلیستن پس از

آرگس‌ها عداوت داشت از دلف برای خلاصی خود از معبد وحی خواست وحی رسید

که پادشاه حقیقی سیسیون آدرست میباشد درصورتیکه کلیستن فقط دزد بوده

گویند حریف بزرگ آدرست در محاصره تب ملانیپ بود و استخوانهای او

یکی از معابد تب مدفون بود کلیستن استخوانهای ورا به سیسیون آورده و در یکی از معابد

مشهور یونان موسوم به پریتان قرار داد و حکم کرد که از آن به بعد قربانیها

و جشنها باید در این معبد انجام بگیرند

عقیده کلیستن مثل یونانیان این بود که روح آدرست در معبد بوده و هرگاه

باو احترام نمیگذاشتند روح خشمگین شده و از معبد بیرون میرفت

اشعاری را که هُمر درباب پادشاهان آرگس از قبیل آگاممنن و غیره ساخته بود

کلیستن قدغن نمود که دیگر نخوانند و ننویسند

دُرین‌های سیسیون به سه قبیله تقسیم و ریاست هر قبیله با پهلوانی بوده کلیستن اسم این

قبایل را به هیات (خوک) و اُنیات (خر) و کرات (بچه

خوک) مبدل کرد

کلیستن با ساکنین کریسا جنگ نموده و آن ناحیه را غارت کرد بعد دروازه بزرگی

باسم خود بنا نمود   چون کلیستن از اشخاص متمول یونان محسوب میشد دختر خود را

یکی از نجبای آتن تزویج کرد و فسانه درباب تزویج دختر نقل میکنند
کلیستن برای تزویج دخترش آگاریست شاهزادگان چندی وعده گرفته و مدت یکسال
ایشانرا در قصر خود نگاهداشت تا اینکه دو آتنی را پسندید یکی مگاکلس پسر آلکمئون
و دیگری هیپکلید پسر تیزاندر که بسیار وجیه و متمول بود کلیستن برای تزویج
دخترش مابین این دو آتنی تردید داشت و روزی را بجهت تعیین ایشان معین کرد
چون روز موعود رسید اول صد گاو قربانی کردند بعد تمام رؤسای سیسیون
و شاهزادگانرا حاضر ساخته بعد از صرف ناهار هیپکلید شروع برقص بسیار تند
آتنی نمود پادشاه خشمگین گشته گفت ای پسر تیزاندر رقص تو مرا از تزویج دخترم
برای تو بازداشت هیپکلید رقص کنان جواب داد برای پسر تیزاندر اهمیت ندارد
کلیستن مگاکلس را داماد خود قرار داد

ستمکاران مگار — مگار مابین دو تپه بنا شده بود و در روی هر تپه قلعهٔ
محکمی بوده. در این ناحیه را مرتع گله و رمهٔ خود قرار داده بودند
تجار این ناحیه گندم از سواحل بحر اسود خریده بشهرهای یونان میفروختند
سلاطین در این با نجبا در هر کاری مشورت میکردند اما در قرن هفتم شورشی شد
و پادشاه را معزول نمودند تآژن را پادشاه مستقل مگار نمودند

گوبند روزی تا ثرن مقداری گوسفند بنجا ر اخفه نمود غالب نجبا از مگار
هجرت نمودند و مابین آنها تئوگنیس شاعر مدتی نفی بلد شد و در اشعارش
عداوت و خشم زیادی نسبت بشورش مگار ظاهر ساخته میگوید مگار هنوز
شهریست منظم ولی مِلّتش تغییر نموده زیرا که مردمان پست فطرت و بی شرف
حال جزء نجبا گشته اند
همچنین این شاعر از نجبای قدیم شکایت کرده میگوید نجیب دختر نانجیب را
تزویج میکند ثروت نژاد را مخلوط کرده است

فصل نهم قرون اولیهٔ آتن

آتیک — شبه جزیرهٔ آتیک از چند صخره تشکیل یافته و بدماغه سونیوم ختم میگردد
قسمت بزرگ این شبه جزیره کوهستانی و در آنجا فقط آوشیم و اسطخودوس میروید
در صخره ها معادن مرمر موسوم به پانتلیک میباشد و در سواحل دریا معادن
نقرهٔ لریوم یافت میشود
اراضی زراعتی فقط در دره ها بوده در شمال پانتلیک درهٔ کوچک ماراتن
مابین جبال جلگه بی آب مزرعه در جنب مقابل پنیز درهٔ بزرگ سفیز که موسوم
به پلین میباشد

... بغفیرو ته آخری را سیراب میکند و ایلیسوس یکی از شعب آن در تابستان
خشک میگردد در بغفیر درخت زیتون و انجیر میروید

چون بسمت مغرب حرکت کنیم به جلگه کوچک دیگری میرسیم موسوم به الوزیس
این ناحیه مدتی مستقل بود در قرن هفتم با آتیک متحد گشت

آتن — [illegible] فرسخی دریا تپه ایست سنگی و صد متر از دره ایلیسوس مرتفعتر
میباشد طول این تپه ۳۰۰ متر و عرض آن ۱۲۵ متر است دامنه آن عمودی
و تقریبا حصاریست طبیعی در قله این تپه معبد آتن رب النوع و ارکت
پهلوان بنا شده بود

گویند پزیدن رب النوع چشمه در این تپه از سنگ بیرون آورد در این
معبد ماری را غذا داده میگفتند که روح ارکت بوده در حوالی این معبد
حصاریست موسوم به سکرپی و در آنجا سکرپ پادشاه زندگی میکرد
محوطه پلارژیکن با نه دروازه این تپه را احاطه نموده

گویند پلاسژها محوطه پلارژیکن را ساخته بودند و آتنیها در عوض مزد
ایشان اراضی لم یزرع هیمت را دادند

در پای این تپه مذکور جلگه وسیعی بوده موسوم به آتن

ناحیه اتیک مدتی بچند قسمت شده بود و هر کدام حکومت علیحده داشتند بعد تمام

این قسمتها متحد گشته دولت بزرگی تشکیل دادند و آتن پایتخت شد

دولت قدیمه آتن — آتنیها اسماء پادشاهان خود را نوشته بودند

ولی این اسماء موهومی بوده و افسانه مشهوری درباب کردوس پادشاه میگفتند

گویند چون دورین ها پلپنز را مسخر نمودند برای تسخیر آتیک مصمم گشتند وحی بدیشان

رسید که اگر پادشاه اتیک کشته شود دولت دورین مغلوب خواهد شد از اینجهت

سرداران دورین سفارشات زیادی بقشون نمودند اما کردوس پادشاه جان

خود را فدای وطن نموده لباس دهقانی پوشید و داسی در دست گرفته

یکی از دورین ها را مقتول نمود و دورین ها پادشاه را کشتند بعد چون ملتفت

انجام وحی گشتند چشم از تسخیر اتیک پوشیده بمملکت خود رفتند

آرکنتا — جانشین های کردوس لقب شاهی را از خود سلب نموده

اسم ارکنت را گرفتند و سلطنت هر ارکنتی مدت ده سال بود

بعد رؤسای نجباء با خانواده سلطنتی متحد گشته و در سنه ۶۸۲ قرار دادند

که مملکت دارای نه حاکم باشد و انتخاب ایشان طول یکسال بوده

ارکنت ها همیشه از خانواده های موسوم به اپاترید (نجیب زاده) انتخاب

میشدند و نسل ایشان مرتب کردن کارهای دولتی بوده

ارکنت اول را اپونیم میگفتند زیرا که باسم خود در آن سال اول انتخابشان میگذاشتند

این ارکنت ها رئیس شوری و حاکم و نماینده مملکت بوده اند

ارکنت پادشاه رئیس تشریفات مذهبی و قربانیها بوده

ارکنت پلمارک کارهای جنگی را مرتب مینموده

شش ارکنت دیگر موسوم به تسموتت رؤسای محاکم قضاوت بوده اند

آرئوپاژ — معبد مقدسی در قله تپه موسوم به آرئوپاژ مقابل آکروپل باشد

بود این بنا موسوم به مجلس شورای آرئوپاژ و در آنجا قضات در باب قاتلین و مقصرین

حکم میکردند ارکنت پادشاه رئیس آن مجلس بوده و برای افتتاح آن اول یک گاو

و یک بز و یک میش قربانی میکردند بعد تمام قضات جمع گشته مفتری و مقصر را روی

سنگ مقدسی نشانیده قسم میدادند بعد شکلی از روی محراب معبدی برداشته

در ظرفی موسوم به اورن میگذاشتند (اورن ظرفی بوده که در آن خاکستر

نعش مردگان را میگذاشتند)

دفع قاتل را همیشه واجب میدانستند زیرا که تصور میکردند که خدایان از گناه قاتلین

نمیگذرند اما برحسب مواقع قضات در چهار محل ذیل جمع میشدند

وهنوز قتلی واقع نشده بود در پالادیوم جمع میگشتند

که حق کشتن را قاتل داشته اورا در دلفی نیوُن میبردند

برای نفی بلد کردن در فرِآتت جمع شده ومقصر را در قایقی می نشانده

از سرحدآتیک دور میکردند

خلاصه اگر قتل واقع شده بود قاتل را کشته نعش را ازآتیک بیرون میانداختند

گویند خدایان تاسیس مجلس آرِئپاژ را بدین قسم کرده بودند

چون اُرِسْت پسر آگاممنن مادرش را بخونخواهی پدر مقتول نمود اِرِینِی‌های

رب النوع با صورت مهیب وصدای خشن اورا تعاقب کردند ارست وحشت

نموده بمعبد آپلُن پناه برد این رب النوع قرار داد که رؤسای آتِن جمع

مجازات اورا معین نمایند را بجهت رؤسای آتن بریاست آتن رب النوع

در آرِئپاژ جمع شدند این ائمه رحم برجوانی اُرِست نموده وعفو اورا از

اِرِینّی‌ها درخواست نمود

آتنیها آنوقت برای ارینی‌ها معبدی ساخته واورا اُمِنید (الهیهٔ نیکو

موسوم کردند در غاری از صخره‌های آتن محراب چندی برای سمین‌ها

(محترمین) بود این معابد تعلق به ارینی‌ها داشته وشبها نان وشیر وشرابت

حملی بدانجا سپردند

خانواده نجباء — در آتن مثل سایر شهرهای یونان خانواده‌های
بزرگی بودند غنی و مقتدر و خود را از نسل رب النوع یا پهلوانی میدانستند
مثلا فیتالیدها خود را از نسل فیتالس رفیق دمتر الهه و
بوزیژها از نسل بوزیژ پهلوان و وادوک‌ها خود را از نسل
آگلرس میدانستند

چون آتیک را هیچ ملتی مسخر نکرده بود از اینجهت اشخاص بسیار مغرور شده بودند
گویند طوایف اجنبی از قبیل ژفیرینها که از نسل کادموس پادشاه
تب و فیلاییدها و اریزالیدها از نسل آژاکس پادشاه سالامین
و یدنتیدها پادشاهان آتن و آلکمئیدها که خود را از نسل نستر
پادشاه پیلس میدانستند به آتن هجرت کرده بودند

طوایف آتنی خود را برتر از طوایف دیگر میدانستند و چنانکه مذکور شد خود را
اپاترید (نجیب زاده) میگفتند فقط ارکنت و قاضی شدن حق ایشان بود
در قدیم این طوایف در آتیک متفرق بودند بعد بشهر آتن آمده منازل
زیادی در آکرپل و یا در محله ملیت بنا کردند

کارگران و عمله ها در سواحل سفلی منزل داشته محله ایشان موسوم به سرامیک

(کوزه گری) بوده زیرا که ساکنین اول این ناحیه شغلشان کوزه گری بود

نفاق داخلی — دراکن و سیلن —

در قرن هفتم نفاقی بین طوایف آتن و بعضا اجنبیان میل داشتند قوانین حکومتی را تغییر داده قدرت و استقلال نجبا را کم کنند

دراکن یکی از نجیب زادگان قوانین چندی وضع نمود که بسیار دقیق و سخت بود مثلا اگر کسی میوه یا سبزی میدزدید او را میکشتند

یکی از خطبای قرن چهارم گفته قوانین دراکن با خون نوشته شده و کلمه دراکنی مرادف بیرحمی گشته است

در همین عصر نجیب زاده دیگری موسوم به سیلن در آتن زندگی مینمود این شخص بسیار غنی و دختر تآژن پادشاه مگار را تزویج کرده بود سیلن برای پادشاهی آتن از دلف وحی خواست وحی رسید (روز عید رب الارباب را برای تسخیر حصار آتن غنیمت شمار) سیلن تصور نمود که این عید در المپی خواهد بود از اینجهت در روز عید قشونی مرتب نموده حصار آتن را محاصره نمود اما دهقانهای آتنی قشون سیلن را احاطه نمودند بطوریکه ایشان از گرسنگی معبد آتن رب النوع پناه بردند

مکاکلس مَیِنِ داتیها داخل معبد شده تمام ایشانرا بقتل رسانید

آتنیها پشیمان شده خیال میکردند که خشم خدایان ایشانرا دچار جهنم خواهد نمود

از اینجهت الکمئید ها را لعین و بدین خطاب میکردند

الکمئید ها میگفتند تقصیر با مکاکلس بوده و این قتل را بدیهیم بیان میکردند

مکاکلس چون تقسون سیلن رسید خواست ایشانرا به آتن بیاورد ایشان قبول نموده

طنابی بمجسمهٔ رب النوع بسته در دست گرفته بودند ناگاه طنابها گسیخت و معلوم شد

که رب النوع میل بپناه دادن ایشانرا ندارد و از اینجهت مکاکلس تمام ایشانرا بقتل رسانید

مدت چند سال طوایف دیگر با الکمئید ها در کشمکش بودند تا اینکه سیصد نفر مشورت

نموده و قرار دادند که الکمئید ها باید نفی بلد شوند

بعد از این اتفاق طاعون سختی در آتن پیدا شد و آتنیها تصور میکردند که خدایان

بجهت بی احترامی مکاکلس معبد این طاعون را فرستاده اند از اینجهت اپی

منید جشنها و قربانیهائی یاد برای خدایان نمود و در این باب فسانه

نقل کرده اند

مادر اپی منید حوری بوده در جزیرهٔ کریت این شخص را بدنیا آورده بود روزی

پدرش او را بجستجوی میشی فرستاد بعد از مسافت زیادی اپی منید خسته شده

در غاری خوابید گویند بعد از پنجاه سال بیدار شده آنوقت جادو و رقابی شد
و غالب امراض را معالجه میکرد آتنیها برای رفع ناخوشی از دلفی وحی خواسته
بودند، وحی اپی منید را معین کرده بود

اپی منید میشهای سیاه و سفیدی به آریوپاژ برده در آنجا قربانی نمود و محراب
چندی برای خدایان بنا کرد

همچنین کیرانتیس و آریستودم آتنی را در معبد قربانی کرد

چون اپی منید این شغل را انجام داد آتنی ها در عوض این زحمت خواستند
پول زیادی باو دهند اما او راضی نگشته و فقط شاخه زیتون مقدس از آکرپل
برداشته بوطن خود مراجعت نمود

سلن — در اواسط این انقلابات یک آتنی موسوم به سلن بواسطه عقل و
اخلاقش مشهور گشته بود این شخص مدتی در ممالک خارجه سیاحت کرده آداب
و اخلاق ایشانرا آموخته بود زندگانی سلن را بدین نحو نقل میکنند
مگاریها جزیره سلامین را از آتنیها گرفته بودند و ایشان هر چند کوشش کردند
فایده نبخشید از اینجهت دیگر اسم سالامین را بر زبان نیاوردند
سلن خود را شبیه بدیوانگان نموده در مجلس آتنیها داخل گشت و چند شعر در باب

تسخیر سالامین خواندند در آن مجلس چون سرداران جنگ حضور داشتند تحسین زیادی نموده وقسم خوردند که تا سالامین را تسخیر نکنند آرام ننشینند

سلن سیصد مرد جنگی انتخاب نموده وسالامین را در قلیل مدتی تسخیر نمود آتنیها سلن را ارکنت وقانون گذار نمودند

قوانین سلن — در عصر سلن ساکنین یکی از نواحی آتیک مقروض و پریشان شده بودند و پول زیادی از بزرگان قرض نموده در عوض اطفال خود را گرو داده بودند و این اغنیا بیرحم اطفال را بممالک خارجه حمل نموده در آنجا میفروختند سلن این قسم فروش را قدغن نموده و اطفال بدبخت را آزاد نمود در آن وقت زارعین مالک مزارع خود نبودند سلن مزارع را بخود ایشان گذاشت در اشعارش سلن زارعین را مخاطب ساخته میگوید هرکس زمینی را آباد نماید آن زمین متعلق باو است سلن اهالی را که تا آنوقت منظم نبود مرتب ساخت و ساکنین آتیک را بچهار قسمت نمود

در طبقه اول اشخاصی بودند که محصول زراعتی ایشان پانصد مدمن بوده است

(هر مدمین معادل پنجاه لیطر و نیم بوده است)

در طبقه دوم اشخاصی بودند که محصول زراعتی ایشان سیصد مدمن بوده است

اشخاص طبقه سیم محصول زراعتی ایشان دویست مدیمن بوده

مالیات این سه طبقه مختلف بوده

خلاصه رعایای دیگری در طبقه چهارم و موسوم به تِتْ (عمله روزمزدی) بودند

سُلن قرار داد که حکام بعد از حکومتشان حساب خود را در انجمنی که دارای چهارصد اجزاء بوده بکنند

این مقنن بزرگ صرفه جوئی را به آتنیها آموخت و غدغن نمود که زنان هنگام سفر سه لباس بیشتر همراه برنداشته باشند

آتنیها قوانین سلن را روی ستونهای چوبی نقش نموده در آرئیپاژ قرار دادند

چون سلن از قوانین حکومتی و تنظیم مالیات فراغت حاصل نمود بمصر آمد و در آنجا ده سال ماند

پیزیستْرات — چون سلن به آتن مراجعت نمود نفاق و شورش جدیدی در آنجا ملاحظه کرد زیرا که رعایا به سه قسمت شده بودند پِدیَن ها (ساکنین جلگه) بریاست لیکورگ و میلتیاد و پارالیَن ها (ساکنین سواحل) بریاست آلکمئُن پسر مگاکلِس و دیاکرین ها (ساکنین جبال) بریاست پیزیسترات

پیزیسترات روزی بر عرابه سوار شده فرارکنان به آتن آمده پناه خواست
آتنیها فریب او را خورده او را با قشون داخل شهر نمودند پیزیسترات قصر
سلطنتی را متصرف نموده و بتخت نشست

سلن هر چند در اینمدت کوشش نمود فایده نبخشید
پادشاه غاصب تغییری در قوانین نداده و همیشه سلن را محترم داشت
گویند سلن در سال دویم سلطنت پیزیسترات درگذشت
بعضی از نجبای آتن اطاعت به پادشاه جدید ننموده از آتن هجرت کرده در
شهرهای دیگر یونان متوطن گشتند
بعد از چند سال ساکنین جلگه و ساحل دوباره جمع شده بر پیزیسترات شوریدند
و او را از آتن بیرون کردند
اما الکمئن دختر خود را برای پیزیسترات تزویج نموده او را دوباره به آتن مراجعت داد
مراجعت پیزیسترات را چنین نقل میکنند
در آتیک زنی قد بلند و وجیهه زندگی میکرد الکمئن سپر و نیزه بدو داده او را
بر عرابه نشانید بعد پیزیسترات همراه او آمده و بدین قسم وارد شهر شد
الکمئن در جلو عرابه نشسته و فریاد نمود آتن رب النوع پیزیسترات را

محبوب خود میدارد و اورا دوباره پادشاه شما کرده

پزیستراث روزی با پدرزن خود نزاع نموده مغلوب گشت بنواحی ارتری رفت در آنجا قشون بزرگی مرتب ساخته دراین دفعه آتن را مسخر کرده و اسلحه اهالی را ضبط نمود پزیستراث در مدت استقلال و قدرتش تغییری در مشروطیت آتن نداده و قضات را همیشه احترام گذاشت

کارهای پزیستراث — زمین آتیک در سلطنت پزیستراث حاصل خیز شد این پادشاه عمارات زیادی بنا نموده و برای تمام محصولات زمین مالیات قرار داد معبد بزرگی برای آتن رب النوع در آکروپل بنا نمود و ایرنیان او را مجبور نمودند در پایین صخره که نزدیک ایلیسوس واقعست معبد بزرگی برای زئوس بنا نمود (طول این معبد ۱۱۰ متر و عرضش ۵۰ متر) این معبد بنایش ناتمام ماند و بعد از هفتصد سال یکی از پادشاهان روم آنرا اتمام کرد

جویهای بزرگی را پزیستراث معین کرد و دور چشمه موسوم به کالیرهئه دیوار سنگی بنا نمود

پزیستراث میل زیادی بشاعران داشت و مقرر کرده بود که قصاید هومر از قبیل ایلیاد و اودیس را کتاب کرده در مدارس باطفال تعلیم کنند

هارمدیوس و آریستوژیتون — بعد از پیزیسترات پسرش هیپیاس
مدتی سلطنت نموده خیالات پدر را انجام داد این پادشاه شاعر دوست بود
از اینجهت سیمونید و آناکرئون شاعر را در نزد خود آورده بود

آتنیها شورش نمودند و رؤسای ایشان هارمدیوس و آریستوژیتون خنجری در زیر
شاخه مخفی نموده خواستند پادشاه را در روز عید آتن بقتل رسانند اما باین عمل
موفق نگشته هیپارک برادر پادشاه را کشتند چون هیپیاس قتل برادر را شنید
آریستوژیتون را استنطاق نموده بعد کشت و همراهان پادشاه هارمدیوس را
پیدا نموده و او را کشتند

آتنیها باز آرام نگشته هارمدیوس و اریستوژیتون را جزو پهلوانان عمده شمرده
و دو معبد بیادکار ایشان ساختند

حکایتی در باب قتل آریستوژیتون نقل میکنند

گویند روزی که آریستوژیتون را استنطاق مینمودند یکی از معشوقه های او موسومه
لئنا از ترس زبان خود را بریده در جلو پادشاه انداخت و آتنیها بیادکار او
ماده شیری بی زبان حجاری کردند (لئنا یعنی شیر ماده)

اخراج پیزیستراتها — هیپیاس غالب بزرگان آتن را بعد از برادرش

بقتل رسانید

چنانکه مذکور شد آلکمئیدها مدتی از آتن نفی بلد شده بودند اینذفعه به آتن حمله
برده و شکست خوردند از اینجهت با اسپارتیها متحد گشتند و گفته شد که مگاکلس
دختر الکمئن را تزویج کرده بود و حکایتی در باب ثروت او نقل میکنند
چون آلکمئن خدمت زیادی به کرزوس پادشاه لیدی نموده بود این
پادشاه بدو امر کرد که در خزینه سلطنتی رفته هرچه طلا بخواهد بردارد از اینجهت
الکمئن کفش و کیسه و دهن خود را پر از مسکوکات طلا نموده بیرون آمد چون
کرزوس او را باینحال دید خنده زیادی نموده جواهرات بسیاری باو عطا کرد
الکمئیدها معبد اپلن را که سوخته شده بود دوباره بنا نموده و در عوض تسخیر
آتن را از رب النوع درخواست نمودند

دفعه اول اسپارتیها شکست خوردند اما در جنگ ثانی آتن را محاصره نموده
هیپیاس و اطفالش از شهر بیرون آمده باسیا هجرت کردند

کلیستن — بعد از اخراج پزیستراتها باز شورشی برپا شد رؤسای
این شورش کلیستن پسر مگاکلس و ایزاگراس دوست کلئمن پادشاه اسپارت
بودند آتنیها ایزاگراس را ارگنت نمودند کلیستن از شهر خارج شده و

دقتوئی مرتب ساخته آتن را مسخر کرد

آتن را بده قبیله نموده و آتیک را بصد قسمت تقسیم کرده و مدتی عادلانه سلطنت نمود

ایزاگراس با اسپارتیها متحد گشته بسمت آتن حرکت کرد کلیستن تاب مقاومت

ندیده از شهر بیرون آمد

آتنیها ایزاگراس را برای پادشاهی قبول ننموده او را اسیر و همراهانش را

محبوس کردند کلیستن دوباره به آتن مراجعت کرد

اخراج ده ساله — در آنزمان برای اینکه رؤسای طوایف سبب فساد

و شورش نشوند هر سال ملت جمع گشته درباب رؤسا رأی میدادند هرگاه اکثریت

آراء بشخصی میافتاد او را ده سال از مملکت اخراج نموده و عیال و اموال و صدمه

وارد نمیآوردند این اخراج سبب ملیتنکی داشته و اشخاص اخراج شده

بعد از ده سال مراجعت نموده دوباره بر سر شغل خود میآمدند

این اخراج ده ساله موسوم به اُستراسیسم بوده (استراکن یعنی صدف)

زیرا که رأی را روی صدف مینوشتند

فصل دهم — مستعمرات یونان

مستعمرات یونان — یونانیان در اول فقط مالک یونان و جزایر دریای

اثر بوده‌اند اما در قرن هشتم و پنجم ممالک دیگر عازم گشته در سواحل دریا شهرهای
زیادی بنا کردند

از طرف مشرق سواحل بحر اسود از طرف جنوب سواحل افریقا و از طرف مغرب
سواحل ایطالیا و سیسیل و گل و اسپانی غالب این شهرها پرجمعیت و باثروت
و ساکنین آنجا بنای شهرشان را بیونان نسبت میدادند

تراس — در شمال یونان ناحیه واقع بود موسوم به تراس و اکنون موسوم
بعثمانیست این ناحیه حاصلخیز و رودهای هبر و استریمن آنرا سیراب میکند
و جبال چندی بر آن احاطه کرده

ساکنین تراس وحشی و جنگجو و در اعیاد خدایان نوع انسانی را قربانی میکردند
چون در آنمملکت معادن طلا و نقره بود از آنجهت یونانیان بآنجا کوچ میکردند
تراسها محبوسین و حتی اطفال خود را بممالک خارجه حمل نموده و در آنجا میفروختند
یونانیان بزودی با تراسها متحد گشتند و حکایت ارفه آوازه خوان
مشهور تراس را بدین نحو نقل میکنند ۳۵

ارفه پسر یکی از پادشاهان تراس و مادرش الهه بوده اینشخص در آواز خواندن
و چنگ نواختن بسیار قابل بوده گویند چون با ارگنت ها حرکت کرد و دریا متلاطم گشت

اما ارف چنان چنگی نواخت که دریا آرام گشت



س ۳۵ هرمس و ارف و اریدیس

روزی ماری اُریدیس زن ارف را گزیده و آن بیچاره را هلاک نمود ارف
از مفارقت زنش تنگ آمده از رب النوع جهنم زن خود را درخواست کرد ایشان
راضی گشته اریدیس را باو دادند اما بار دیگر زنش معدوم شد وزنانیکه

ترویج مذهب باکوس را مینمودند ارفی را قطعه قطعه کردند

سر و چنگ ارفی در رود هبر افتاده و با دو آنرا بجزیره لسبس انداخت

موزها یا رب النوع عیش و طرب قطعات جسد او را جمع نموده در پایین کوه المپ دفن نمودند

مستعمرات تراس — ساکنین جزایر مهاجرنشین های زیادی در سواحل

تراس بنا کردند مثلا ساکنین جزیره ادرس به تراس آمده شهرهای چندی

پایین کوه پارس و مصب استریمون بنا کردند

مهاجرین جزیره پارس بریاست تلزیکلس در جزیره تازس مسکن کردند

مابین این مهاجرین شاعری بوده موسوم به آرشیلک این شاعر آب

و هوای این جزیره را پسند ننموده میگفت جزیره تازس شبیه به پشت خری

میباشد که روی آن جنگلهای زیادی روئیده

تازسها مو زیادی کاشته و روی مسکوکات سر باکوس که رب النوع شراب

باشد منقش کرده بودند

مهاجرین شی لیس در مشرق یعنی در مارنیا مسکن نمودند شراب این ناحیه

بسیار مشهور و روی مسکوکات شاخه موی نقش کرده بودند

کالسیدیک — در مغرب تراس جبال چندی میباشد از این جبال شبه جزیره

زیادی تشکیل یافته مهاجرین اُبِ اول در این مکان مسکن کرده بودند
صخرهٔ شمالی قابل زراعت و مهاجرین کالیس در آنجا منزل کرده و آن را
بسی دو قسمت تقسیم نمودند بعد این قرار متحد نموده شهر الیت را تشکیل دادند
چون این ناحیه را کالسیس ها متصرف بودند از اینجهت آنجا را کالسیدیک نامیدند
شبه جزیرهٔ غربی بی بندر و مهاجرین ارتری بدانجا کوچ کرده چند
شهر بنا کردند و کرنتیها شهر پتید را بنا کرده بندر آنجا محل قرار دادند
شبه جزیرهٔ مشرق بواسطه جنگل زیادی مستور و کوه آتش در آنجا واقعست
مستعمرات هلسپن — مابین بحر الروم و بحر اسود صخره های چندیست
در این مکان دو تنگه اروپا را از آسیا جدا میکند یکی در شمال موسوم به بسفر
و دیگری در جنوب موسوم به هلسپن مابین این تنگه دریائیست موسوم به
پرپنتید که حال آنرا دریای مارمار میگویند
چون تمام مال التجاره ها از این دو تنگه میگذشت یونانیان چند شهر در ساحل
آن بنا کردند و مشهور آنها آبی دس و سیزیک میباشد
اتلی ین ها شهر سستس را در مقابل ابیدس و فسن ها
شهر لامپزاک را بنا نمودند

چون مکارها گندم از سواحل بحر اسود میبردند از اینجهت بدانجا رفته اول در شهر

سیلیمبریا بعد در کالسیدون و بعد از هفده سال در بیزانس سکنی نمودند

بیزانس بسیار حاصلخیز و رودی که آنرا سیراب میکند ماهی زیادی بدانجا میآورد

از اینجهت ثروت اینشهر زیاد گشت و روی سکوکات تصویر یک ماهی و

یک گاو نقش شده بود

مگابیز یکی از بزرگان ایران میگفته اشخاصی که شهر کالسیدون را بنا کرده اند

کور و بی علم بوده اند زیرا که جلگه حاصلخیز بیزانس را ترک نموده در این جلگه بی

آب و علف شهر را بنا نموده اند

مستعمرات بحر اسود — یونانیان این دریای بزرگ را نمی شناختند

اما چون در سواحل جنوبی آن معادن مس و نقره و آهن بود بدانجا رفته شهرها

زیادی بنا کردند جلگه بزرگ ایستر را رود دانوب و بریستن آرود

دنی پر سیراب میکند سیت ها در آنجا گندم میکاشتند

در مشرق یعنی کریمه و قفقاز مردمانی جنگجو بودند که اطفال و اسرا

خود را میفروختند و یونانیان بیشتر اوقات بصید ماهی رودها مشغول بودند

یونانیان بحر اسود را پنت اگزن (دریای مهمان نواز) نام نهادند

شهر کلشید که در آنجا پشم طلائی بود نزدیک قفقاز بوده

مملکت آمازن ها چنانکه مذکور شد در ساحل بحر اسود بوده

شهر میل که غنی ترین شهر آسیا بود سفاین زیادی در بحر اسود داشته هشتاد

مهاجرنشین در ساحل بحر اسود بنا نمود

در طرف جنوب شهر سینپ واقع بوده ساکنین آنجا از معادن آهن استخراج کرده

اسلحه و از چوب درختهای جنگل کشتی میساختند سینپ ها ماهی از بحر اسود صید نموده

بممالک دیگر حمل مینمودند

دو مهاجرنشین عمده سینپ ها ترابزوس (ترابیزند) و سرازوس بوده

مستعمرات عمده میل عبارت بود از ایسترس نزدیک ایستر (رود دانوب)

تیراس نزدیک تیراس (رود دنیستر) و اُلبی یا بریستین

(رود دنیپر)

در کریمه یا (کرزنس تراک) بادهای سرد میوزیده و غالباً دریا

منجمد بوده در یکی از معابد آنجا زنی بود که اجنبیان را در معبد برده قربانی میکرد

یونانیان باینجا هجرت کرده شهر کرزنس را بنا کردند

در مدخل دریای آزو که یونانیان آنرا پالوس مئوتید می گویند تسمایها

شهر پانتی کاپ را نزدیک آزوف و مهاجرین تیئش شهر فاناگوریا را در
مقابل آن بنا کردند

مهاجرین یونان تا مصب تانائیس (رود دن) رفته شهر تانائیس را بنا کردند

سیت‌ها با یونانیان تجارت داشتند و در بعضی مقابر شاهزادگان سیت ظرفهای
قدیمی ص ۳۳ یونانی را پیدا کرده‌اند



ص ۳۴ ظرف نقره که در روسیه پیدا شده

افسانه در باب تجارت یونانیها
سیت‌ها نقل میکنند
آناشارسیس مدتی در یونانها
سفر کرده بود چون به سیت مراجعت
کرد خواست عیدی بطرز یونان
بسیر یک بگیرد پادشاه تفت
شده او را بضرب تیر هلاک نمود

مستعمرات آدریاتیک — در شمال غربی یونان چند جبال واقع شده
که ساکنین آنجا وحشی و همیشه مسلح حرکت میکردند

در شمال پادشاهان ملس تقلید از یونانیان نموده و خود را از طایفه آشیل میدانستند

کرینتیا مستعمرات چندی در سواحل و جزایر از قبیل کرسیر و غیره بنا کرده بودند

کرسیر دارای دو بندر و عمارت قشنگی بوده ساکنین آنجا پشم و گندم از کوهستانیهائی

پنیر گرفته در عوض روغن و شراب و اسلحه و پارچه میدادند

کرسیر با همیشه با کرینتیا رقیب و آخرالامر آنها را مغلوب کردند

در قرن هفتم سیفیسلس پادشاه کرینت سه پسر خود و مهاجرین را در خلیج

آمبراسی فرستاده شهر آمبراسی را بنا کردند

کرسیر ها در شمال این شهر اپیدامن را بنا کردند

پریاندر برای تسخیر کرسیر پسر کوچک خود را فرستاد اما کرسیر ها او را

کشته و سلطنت مستقله تشکیل دادند

مستعمرات افریقا — پساتیک پادشاه مصر عده سرباز یونانی داشت

و آنها نزدیک یکی از دهانه های رود نیل منزل کرده بود

بعد از پساتیک آمازیس شهر نکراتیس را برای یونانیان بنا نمود

چون ساحل غربی مصر (طرابلس) خوب نبود یونانیانی که از مملکت خود هجرت

کرده بودند قدری دورتر مسکن نموده شهر سیرن را که پانزده کیلومتر

از دریا دور است بنا کردند این شهر مابین دو تپه پانصد متری واقع شده چشمه

از صخره جاری و کاروانها در وقت عبور بدانجا میآیند

در زمستان باران زیاد در این ناحیه میبارد و این ناحیه را حاصلخیز میکند و دارای

مراتع زیادی برای گوسفند و گاو و مخصوصاً اسب میباشد و اسب سیرنی در تمام

یونان مشهور و معروف بوده سیرنیها روی سکوکاتشان شکل یک سواره را نقش میکردند

یکی از محصولات دیگر سیرنی گیاه سیلفیوم ش ۳۲ بوده که ریشه آنرا در معالجات

بکار میبردند و همچنین این

گیاه را گاهی روی سکوکات

نقش مینمودند

سیرنی را با زحمات و بد

بختیهای زیادی بنا

کرده بودند و افسانه ذیل را در این

باب نقل میکنند



ش ۳۲ سیلفیوم

پادشاه تراسوری بادلف نمود وحی رسید که شهری در لیبی بنا نماید

پادشاه چون پیر بود و رعایا جنبشی نکردند از اینجهت هفت سال خشکی پیدا شد

و تمام درختها باستثنای یکی تلف شدند وحی رسید این خشکی را خدایان سبب شده اند

زیرا که ساکنین ترا فرمان خدایان را اطاعت نکرده اند

اینمرتبه دو کشتی بریاست باتس با فریقا فرستادند اما ایشان دو مرتبه

بوطن خود مراجعت کردند اینمرتبه ساکنین ترا ممانعت نموده ایشانرا مجبور با بدانجا

فرستادند و اینمرتبه شهر سیرن را نزدیک چشمه بنا کردند

سیسیل

متعمرات اولیه سیسیل — یونانیان تصور میکردند که در سیسیل جانوران

زیاد از قبیل کاریبد و سیلا و غولان دیگر منزل داشتند از اینجهت

سفاین با این جزیره خطرناک نزدیک نمیکردند در قرن هشتم یک کشتی با هر

گم کرده باین جزیره رسید رئیس کشتی موسوم به تئوکلس بود از حاصلخیزی و آب

و هوای این جزیره خوشش آمده بیونان آمده جماعتی زیادی از کالسیس

و ناکزس بر داشته بسیسیل رسید در ساحل این جزیره شهری بنا کرده

و آنرا ناکزس نام نهاد

تئوکلس معبد بزرگی برای آپلن رب النوع ساخت این معبد مدت چند قرن بزرگتر

و محترمتر معبد سیسیل بود

بعد از مدتی تئوکلس شهر لئونتینی را که دو کیلو متر از دریا دور است بنا نمود

در همین عصر شهر کاتان را در پائین کوه اتنا بنا نمودند بعد این شهر بسیار زیاد بود اما چون کاتان حاصلخیز بود بزودی ترقی کرده یکی از شهرهای بزرگ تجارتی سیسیل گشت در جنوب سکارها بعد از مشقت و زحمت زیادی شهر کوچکی بنا نموده آنرا مکاراهیبلئی نامیدند

سیراگوز — چون یونانیان مراجعت نمودند تعریف زیادی از حاصلخیزی و آب و هوای مستعمرات خود نمودند کرنتیها عدهٔ مهاجر بریاست آرشیاس که از نسل هرکلس بود به سیسیل فرستادند و افسانهٔ آرشیاس را بدین نحو نقل میکنند آرشیاس از طایفهٔ باکشیادها بوده و در مدت سلطنت خود شخصی بیگناه را بقتل رسانید پدر مقتول هرچند تضرع نمود فایده نبخشید تا اینکه در یکی از اعیاد پریدن خود را مقتول نموده و انتقام خود را از رب النوع درخواست نمود در این زمان طاعون سختی بروز نمود باکشیادها از دلف وحی خواستند وحی رسید که آرشیاس باید نفی بلد شود ازینجهت باکشیادها او را بجزیرهٔ سیسیل فرستادند

کرنتیها در بین راه بجزیرهٔ صخره رسیدند که در آن چشمهٔ موسوم به (چشمهٔ آرتوز) جاری و رودخانهٔ آن مکانرا سیراب میکرد

کرنتیها اول در جزیرهٔ ارتیژی مسکن نموده معبدی بجهت آپلن

بنا نمودند بعد چون جزیره کوچک بود در ساحل دریا شهری بنا نموده و او را سیراگوز
نام گذاشتند این ناحیه بعدها بزرگترین شهر سیسیل شد

سیراگوز دارای دو بندر بود یکی کوچک و دیگری بزرگ که مساحت آن ده کیلومطر بود
سیراگوز با قطعه زمینی متصرف شده دهقانها را بکاشتن آن مأمور کرده بود
بعد از مدتی سیراگوز شهر عظیمی گشته مستعمرات زیادی در داخل و شهر کامارینا در ساحل
بنا کردند این شهر میان دو باتلاق واقع و ساکنینش همیشه بواسطه هوای متعفن باتلاق
ناخوش بودند و از دلف وحی رسیده بود که باتلاق را خشک نکنند

ژلا و سلی نُنت — ساحل جنوبی سیسیل دارای بنادر بسیار بدی بود
اما چون این جزیره حاصلخیز و خوش آب و هوا بود یونانیان مصمم گشتند که آنرا
تصرف نمایند

مهاجرین رُد و کرت نزدیک رود خانه ژلا مسکن کرده شهر ژلا را بنا کردند
مزارع زیادی در این شهر بوده و ژلا با شکل یک خوشه یا یک عرابه چهار اسبه
روی مسکوکات نقش میکردند

مهاجرین مگار در مغرب جزیره آمده ما بین مصب رود سلی نُنت و باتلاقی شهر
سلی نُنت را بنا کردند اراضی این شهر از مزارع گندم و درختهای زیتون مستور

ستون این شهر بعدها بزرگ شده و معابد بزرگی در آنجا بنا کردند

آگریژانت — مهاجرین ژلا شهر آگریژانت را با همین رود ژلا وسطی نشت
بنا کرده این شهر سه کیلومتر از دریا دور و سیصد و بیست متر از سطح دریا مرتفع بود
در آنجا معبد رب الارباب و آتن را بنا کردند اطراف این ناحیه را دو رودخانه احاطه کرده
محصول عمده آگریژانت روغن و شراب بوده و سفاین کارتاژ برای خرید
روغن به آنجا میآمدند

آگریژانت دویم شهر سیسیل بود و ساکنینش مثل سیراکوز به مهاجرین شوریدند یکی
از ایشان موسوم به فالاریس که در بیرحمی مشهور بود پادشاه آگریژانت شد
گویند فالاریس گاوی از مفرغ ساخته و مردم را در شکم آن نموده و در زیر آن آتش
مینمود کارتاژها چون این شهر را مسخر کردند گاو را برداشته و دو مرتبه به
آگریژانت آوردند

آگریژانتها شورش کرده فالاریس و همراهانش را مقتول کردند و بعد قدغن
نمودند که کسی لباس آبی نپوشد زیرا که لباس همراهان این پادشاه بیرحم آبی بود
آگریژانت بزودی ترقی کرد حکایات زیادی در باب بذل
و بخشش آگریژانتها نقل میکنند

یکی از بزرگان آگریژانت همیشه اجنبیانرا بمنزل خود برده ضیافت مینمود گویند این شخص در زیرزمین سیصد پیپ که هرکدام دو هزار و سیصد لیطر شراب ظرفیت داشته مخفی نموده بود.

یک نفر دیگر در موقع عروسی دخترش تمام آگریژانت ها را بشام دعوت نموده هشتصد عرابه همراه دختر نمود

مستعمرات ساحل شمالی — یونانیان در ساحل شمالی فقط دو جزیره داشتند مهاجرنشین در مدخل تنگه که سیسیل را از ایطالیا جدا مینماید بندریست که از زبانه خاکی تشکیل داسس تشکیل یافته و راهزنان یونانی در آنجا منزل نموده بودند بعد جزیره مهاجرین کالسیس آمده شهر زانکل را بنا کردند صیادان و ملاحان در این شهر منزل کرده در دی مسکوکات شاخه زیتونی نقش کرده بودند چون اسپارتیها شهر مسنی را مسخر کردند مسنی ها به زانکل کوچ کرده و آنجا را مسنی نام نهادند

کالسیس ها شهر رژیُن را در ساحل ایطالی بنا کرده و این شهر بعدها باز انکل متحد شد محصولات اینشهر شراب و روغن بوده

در اواسط قرن هفتم مهاجرین زانکل در ساحل شمالی سیسیل آمده شهر هیمر را که یک کیلومطر از دریا مسافت دارد بنا کردند

این شهر دارای چشمه های آب گرم میباشد و یونانیان نزدیک آنها معبد بزرگی ساختند

ساکنین سیسیل — تا یونانیان در سیسیل متمرد اشتند این جزیره بسه قسمت

شده بود سیکول ها و سیکان ها و الی مئن ها سیکول ها در

مشرق مسکن داشتند و گویند شش قرن پیش از ایطالیا آمده بودند و زبانشان

شبیه به لاتینی بوده

سیکول ها با یونانیان نتوانستند مقاومت کنند از اینجهت تسلیم شدند ولی چند

شهر کوچک از قبیل اِنا وغیره در جبال مستقل مانده و دیترالـه دِرو را میپرستیدند

سیکان ها زارع بودند و چند شهر در قله جبال مرکزیه جزیره بنا کرده بودند

الی مئن ها در مغرب قرار گرفته چند شهر محکم از قبیل سژِست و اِریکس

مالک بودند در اِریکس معبد استارت الهه فنیقیها واقع بوده

مدتی فنیقیها سفاین چندی بسیسیل فرستاده گندم و پشم و پوست و آسفالت

(قسمی قطران یا قفر الیهود) تجسس میکردند

ساحل جنوبی جزیره را فنیقیها متصرف شده شهرهای پاکینس و مازارا

و متی را بنا کرده بودند

چون یونانیان مصمم تسخیر سیسیل گشتند فنیقیها تاب مقاومت نداشته عقب نشستند

ودر شمال شهر پانرْم (پالرْم) را که اول بندر سیسیل میباشد بنا کردند
کم کم سیکولها و سیکانها عادات و زبان یونانیان را اختیار نمودند
فنیسها همیشه رقیب یونانیان بوده و از اینجهت کارتاژها را بجنگ یونانیان ترغیب
نموده و دو قرن این جنگ طول کشید

ایطالیا

کوْم و ناپِل — یونانیان فقط یک مهاجرنشین در ساحل ایطالیا داشتند بعد
مهاجرین اُب آمده در جزایر پیتکوز (جزایر میمونها) مسکن کردند بعد از آنجا
کوچ کرده شهر بزرگی روی صخرهٔ آتش فشانی بنا کردند این صخره صد مطر از سطح
دریا مرتفع و آن شهر را کوْم نامیدند در کوم معبدی بجهت آپلن ساخته و بتی از چوب
بارتفاع پنج مطر در آن قرار دادند
کوم شهر تجارتی بوده و ملاحانش در دریا راهزنی میکردند
ملاحان کوم در دریای تیرِنی ین حرکت نموده سفاین اتروسکها را
اسیر و جزایرشانرا غارت میکردند
مدی سکوکات کوم با تصویر صدف یا بعضی نباتات بحری منقش بود تجار
کوم گندم بیونان فروخته و در عوض ظروف وغیره میگرفتند چون

یونانیان کوههای آتش فشان و چشمه های آب گرم وگوگرد را در این محل دیدند
بسیار وحشت نموده تصور میکردند که این ناحیه دره جهنم میباشد
گویند اولیس پادشاه در این ناحیه استعانت از ارواح خواست در کوم زنی
بود که ارواح اموات را ظاهر میساخت موسوم به سیبیل د کوم بوده
کوم ها شهری در ساحل بنا نموده آنرا ناپل (شهر جدید) موسوم کردند
سیباریس — در سال هفتصد و بیست آشئن ها و تِرِزِن ها بریاست
ایزس و هلیک آمده در زمینی با تلاقی و حاصلخیز ما بین دو رود خانه
شهر سیباریس را بنا کردند
این شهر مستعمرات زیادی در شمال بنا کرد مشهور آنها پزیدنی میباشد
که آنرا بعد پستم نامیدند محصولات این ناحیه گندم و شراب و روغن و کتان
سیباریس از دو طرف دریا بندر داشته از آنجهت زود ترقی نموده اول شهر
یونان گشت
سیباریت ها عیاش و تن پرور بودند مثلاً اگر شخصی ضیافت یا مهمانی بزرگی
میکرد پادشاه با و جایزه عطا مینمود اطفال همیشه با لباس ارغوانی و
زلف های مجعد حرکت میکردند در اعیاد سوارها روی زره خود با رخت زردوزی شده

داری پیوستند. یکی از سیاحت‌ها دهقانی دید که زمین را با کلنگ حفر
میکند و گفت بازدید بالا آنقدر بلند نکن من خسته شدم

کرتن — بعد از بنای سیبارس عده‌ای از یونانیها در جنوب آمده شهر کرتن
در ساحل دریا بنا کردند و نزدیک آن معبدی برای هرا ساختند
محصولات عمده کرتن مو و زیتون بوده و اسبهای کرتن خیلی مشهور بوده‌اند

لکر — در جنوب ایطالیا مهاجرین لکر آمده اول در زفیریون مسکن نموده بعد
قدری دورتر رفته نزدیک کوه کالابر شهر لکر را بنا نمودند
افسانه زیادی در باب بنای اینشهر نقل میکنند
مهاجرین اول مقصرین و غلامانی بودند که زنان نجبای لکر را با خود آورده بودند
چون بایطالیا رسیدند با ساکنین آنجا قسم یاد نمودند که همیشه با ایشان متحد و دوست
باشند اما زود پیمان را شکسته و مقداری از ایشان را کشتند
لکرها همه قوانین زالکوس را پیروی میکردند و زندگانی این مقنن را بدین نحو
نقل میکنند
چون در لکر شورش و انقلاب شدیدی شد لکرها از دلف حکمی خواستند و حکم
رسید که باید زالکوس چوپان را مقنن خود قرار دهند

زالکوس قوانین چندی برای آنها معین نمود و هرچه از او سوآل میکردند جواب میداد

آین رب النوع در خواب این قوانین را بمن الهام کرده است

گویند در اول قوانین زالکوس این عبارت نوشته شده بود

ترتیب تنظیم امور دنیوی وجود خدا را ثابت مینماید

قوانین زالکوس بسیار سخت بوده اگر یکی از ملکرا قانون جدیدی درست

میکرد فی الفور طنابی بگردن خود انداخته بانجمن هزار نماینده میرفت اگر قانون

آنشخص مطبوع نمایندگان انجمن نمیشد او را با طناب خفه میکردند

گویند زالکوس قرار داده بود که هرکس مسلح وارد میدانهای شهر شود او را بکشند

روزی خودش از جنگ مراجعت مینمود و مسلح وارد میدان شد شخصی بدو گفت چرا

متابعت قانون خود را نکردی جواب داد من همیشه تابع قانون هستم فی الفور شمشیر

خود را از غلاف کشیده شکم خود را پاره نمود

تارانت — چون بنای شهر کرتن تمام گشت مهاجرین لاکنی بجنوب ایطالیا

آمده شهر تارانت را بنا نمودند آنشهر اول بندر ایطالیا شد تارانتها اراضی

اطراف را متصرف شدند ایشان از دریا ماهی صدف قرمز صید میکردند در اراضی

تارانت گوسفندهائی بودند که پشم آنها بسیار لطیف بود و تارانتها در پارچه بافی

ترقی کرده و پارچه پشمی ایشان در تمام یونان معروف شد

بانی شهر تارانت را بدین نحو نقل میکنند

گویند در جنگ اسپارت با مسنی عده از اسپارتها بجنگ نرفتند و از اینجهت سایرین آنها را
حقیر شمرده در مجالس و محافل داخل نمیکردند بعد ایشان جمع شده بریاست فالانتس
خواستند قضات را بقتل رسانند اما رئیس آنها نگذاشت قضات جمع گشته ایشان را
برای مهاجرنشینی فرستادند

فالانتس از دلف وحی خواست وحی رسید که در مملکت ایاپژین در جنوب
ایطالیا شهری بنا کند از اینجهت فالانتس با ایطالیا آمده تارانت را بنا نمود سیبارتها
از ترقی تارانتها متوحش گشته از آتنی‌ها کمک خواستند لسیپ عده از آتنیان را
فرستاده شهر متاپنت را بنا نمودند

بعد ساکنین شهر کلفن از آسیای صغیر کوچ کرده و مابین سیبارس و متاپنت شهر
سیریس را بنا نمودند

یونان بزرگ در قرن ششم — مستعمرات یونان در ایطالیا بزودی بحدی
جمعیت دار از ممالک یونان بیشتر ترقی نمودند که مملکت خود را از اینجهت یونان
بزرگ نامیدند اما زود بواسطه جنگ و اغتشاش منهدم شدند

اول شهر سیباریس با کرتن متحد گشته شهر سیرس را خراب کردند بعد کرتن ها [illegible] متحد گشته حمله به لکرها نمودند اما در جنگ بزرگی در کنار رودخانه ساگراس [illegible] مغلوب شدند

گویند قشون لکر بسیار کم بود و نزدیک بود شکست بخورند اما کاستر و پلوکس با شنل قرمز بکمک آنها رسیدند

بعد کرتن ها با سیباریس ها جنگ نموده و در سال پانصد و ده سیباریس را خراب کردند و این واقعه را چنین نقل میکنند

پادشاه سیباریس بسیار ظالم و خونخوار بود و پانصد نفر از رعایایش به کرتن پناه بردند پادشاه ایشانرا خواست اما کرتن ها امتناع کرده و جنگ شروع شد پادشاه سیباریس سیصد هزار قشون فرستاد کرتن ها بسیار کم بودند ولی همه شجاع و میلن سردار ایشان در شجاعت مشهور بود

سیباریت ها اسبهای خود را رقص کردن آموخته بودند در جنگ کرتن ها نی و شیپور زده اسبها برقص در آمدند بعد حمله بایشان کرده و سیباریس را محاصره نموده پس از هفتاد روز آن را مسخر نمودند

کرتن ها شهر را خراب نموده رود کراتیس را از آن گذرانیدند [illegible]

که تجارت با سیبابیت ها داشتند چون اینخبر را شنیدند بقدری متأثر و متاسف گشته
که مدت چند روز تمام لباس عزا پوشیدند

فیثاغورث و شاگردانش — فیثاغورث در یکی از شهرهای ایطالیا
زندگی میکرده تولد او در سال ششصد و هفتاد در جزیرهٔ ساموس شده بود
این حکیم بزرگ مدتی در بابل و مصر سفر کرده و از ظلم پادشاه از شهر خود فرار نموده
بکروتن آمده بود

فیثاغورث ریاضیدان و منجم بوده گویند چرخیدن زمین را او ثابت کرده و گفته بود
که ستارهٔ اول شب همان ستاره است که نزدیک طلوع آفتاب دیده میشود
فیثاغورث گفته که این دفعه پنجم میباشد که من بدنیا آمده ام و سابق براین روح
من در جسد اُفُرْب پهلوان یونانی بوده گویند فیثاغورث اسلحهٔ پهلوان را شناخت
دشمنان فیثاغورث او را مسخره کرده میگفتند روح یکی از دوستان حکیم در جسد
سگی بوده فیثاغورث گوشت حیوانات را نخورده و همیشه مردم را بعدل و داد
و اعتدال نصیحت مینمود

غالب نجبای ایطالیا شاگرد فیثاغورث بودند و ایشان همیشه او را محترم و مطلقا
تابع حکم او بودند فیثاغورث شاگردان خود را در فرقهٔ جمع کرده بود گویند

سیصد نفر شاگرد داشته و ایشان برحسب حکم او همیشه ساکت و آرام و گوشت حیوانرا
نمیخوردند   شاگردان فیثاغورث مدتی در کرتن حکومت نمودند اما بعد از تخریب
سیباریس کرتن ها جمع گشته خواستند حکومت را تغییر دهند ایشان راضی نگشته از اینجهت
کرتن ها خانه ایشانرا احاطه نموده مقدار زیادی از آنها را بقتل رسانیدند اما
فیثاغورث فرار نموده به متاپنت آمد

ملل دیگر تقلید کرتن ها را نموده مخصوصا در متاپنت تمام شاگردان فیثاغورث را
بغیر از دو نفر بقتل رسانیدند

مستعمرات یونان در گل — فسن ها که در آسیای صغیر بودند شغلشان
فقط دزدی و راهزنی بود و اول شهری که بمغرب حرکت نمود فسن ها بودند که
به **پروانس** آمدند

در سال ششصد مهاجرین **فسن** در مصب رن مسکن کرده روی صخره
شهر **مارسی** (ماسالیا) را بنا کردند   مارسی اول بندر مدیترانه بوده و میباشد
بنای مارسی را بدین قسم نقل میکنند

یکی از تجار فسن موسوم به آگزنس بناحیه سگبریژ واقع در مشرق رن رسید
پادشاه این ناحیه عروسی دختر خود را مینمود آگزنس را هم دعوت کرد در اینزمان

رسم بود که هر زنی برای انتخاب شوهر خود مختار باشد از اینجهت دختر کیلاس پر
از شرابی بدست گرفته و در میان تمام مدعوین به اگزنس تعارف نمود
پادشاه تاجر یونانی را بدامادی خود قبول نمود و اگزنس شهر مارسی را بنا کرد
اراضی مارسی سنگلاخ و محصولاتش جو و زیتون بوده اما چون در کنار دریا واقع است
بزودی ترقی کرده شهر بزرگی شد.
مارسی با کمک فنیقیها مستعمرات زیادی از آلپ تا اسپانی بنا کردند و مشهور آنها
عبارتست از الیبا (هیئر) و آنتی پلیس (آنتیب) و نیکا (نیس)
و آگاتا (اگد)

مستعمرات اسپانی — فنیقیها قبل از یونانیان با اسپانی تجارت داشتند
یکی از تجار ساموس بمصر میرفت باد کشتی او را بسمت اسپانی راند و شخص به تارتسیس
آمده مال التجارهٔ خود را فروخته و مقدار زیادی طلا و نقره گرفت چون بوطن
خود مراجعت کرد بمعبد هرا رفته و دیگ بزرگی برای الهه وقف نمود
از آن بعد یونانیان راه اسپانی را شناخته و عدهٔ مهاجر از فسه بدانجا رفتند
پادشاه تارتسیس محبت زیادی بمهاجرین یونانی کرده و خواهش نمود که در مملکت او
متوطن شوند اما ایشان امتناع کرده و نپذیرفتند

مهاجرین در پائین جبال پیرنه شهر امپریون را بعدها برای آرتمیس بنا کردند

امپریون ها در ساحل رُدا (در راس) را ساختند

یونانیان مستعمرات زیادی در مغرب تا مالاگا داشتند و معروفترین آنها

هم رسیکلی بن میباشد

فصل یازدهم

اولین نمو و ترقی تجارت و صنعت

تجارت یونان — در مدیترانه یا بحرالروم فقط سفاین یونانیان و فنیقیها حرکت میکردند یونانیان فنیقیها را مجبور نمودند که سفاین خود را فقط در مغرب مدیترانه حرکت دهند

بزرگترین شهر تجارتی آسیا میل بود این شهر نزدیک مصب یا مدخل رود (؟) و محصولات لیدی بدانجا میآمد در میل پارچه های پشمی و فرشهای ممتاز میبافتند

تجار میل با سه ناحیه تجارت داشتند در جنوب مصر در شمال مستعمرات یونان در مغرب با مملکت یونان مخصوصاً از ارتری و سیبارس تجار میل از این نواحی شیشه و جواهر و پارچه های کتانی و مس و آهن و پوست و ابریشم و شراب و روغن میخریدند

ناحیه فس در ساحل میل واقع و ساکنینش قطاع الطریق و با مملکت گل و اسپانی تجارت داشتند

ساموس اول بندر آسیا بوده و تجارت آنجا با کرنت و کالسیس بوده

شهر تجارتی یونان غالباً در جزایر یا ساحل دریا واقع بوده

کالسیس نزدیک اریپ واقع محصولاتش پشم و صدف قرمز رنگ و مس و آهن

بوده انشهر دارای کارخانه های اسلحه سازی و پارچه بافی بوده

چون ناحیه آتیک بی بندر بود کالسیس ها برای آنها تجارت میکردند

ارتری بواسطه جلگه بزرگی از کالسیس جدا بوده

در کرنت ظروف گلی و فلزی میساختند سفاین کرنت بسیار متعدد و گویند

مخترع کشتی کرنتیها بوده اند

سفاین کرنت در دو دریا حرکت میکردند یکی در دریای اژه با ساموس و کالسیس

دیگری در دریای آدریاتیک با جزیره سیسیل و سیراکوز

اژین در جزیره صخره واقع و تجارت عمده آن ظروف فلزی و آلات مشتغول بوده

مگار فقط تجارت گندم داشته و آنرا بواسطه مستعمراتش از بسفر میگذرانید

بنادر همه یونان در آدریاتیک ازینقرار بوده اند کرسیر که تجارت اپیر را

میکرده سیراکوز در جزیره سیسیل و تارانت در ایطالیا که گندم و روغن

یونان فرستاده درعوض ظروف گلی و فلزی دریافت میکرده

غالب شهرهای تجارتی رقیب و دشمن یکدیگر بوده اند مثلاً اژین و مگار ضد کرنت
ساموس و کرنت ضد میل و کالسیس و میل ضد ارتری و ارتری با سیراکوز و مستعمرات
متحد کرنت شدند بسیار زیستن ها مینمودند

جنگ سختی میان کالسیس و ارتری واقع شد کالسیس با کرنت و ساموس متحد گشت
و ارتری با میل سرداران قرار دادند که بی تیر و کمان جنگ کنند ارتری مغلوب گشت

اصل و مبدأ صنایع — در عصر هُمِر عمارات و آلات جنگی را بطرز
مشرق زمینها میساختند بعد یونانیان آسیا تقلید ممالک مجاور خود فریژین
و لیسین و لیدین ها را کرده و بعضی اختراعات هم نمودند

حجاری و بنائی و نقاشی و شعر و غیره بزودی در شهرهای بزرگ یونان ترقی کرد

حجاری — مجسمه های قدیمی خدایان از چوب بوده گویند
دِدال یکی از حجاران آتن مجسمه هائی ساخت که دارای حس باصره و حرکت
بودند و چنانکه مذکور شد چون این حجار را در لابیرنت حبس نمودند با آلی
خود تعبیه نموده از محبس فرار کرد

یونانیان نقش ظروف گلی و نقاشی را یاد گرفتند و افسانه در این باب نقل کرده اند

دختر بوتادس شبی با شوهرش در طاقی ایستاده بود سایه شوهر روی دیوار نمودار شد دختر اطراف سایه را خراشیده و پدرش او را با گل رسم کرد

حجارهای قدیم یونان اسلحه سازی و ظروف سازی را هم آموخته بودند قدیمیان فقط با مفرغ کار میکردند اول قطعات مجسمه را ساخته و بعد آنرا با میخ وصل مینمودند

حجاران ساموس قالب ساختن را اختراع کردند گویند مخترع این طرح جدید رکس و پسرانش تئودرس و تلکلس بودند که مجسمه برای آپلن ساختند

گلکس یکی از حجاران شی یس لحیم کردن را اختراع نمود

چهار طایفه حجار در شی یس زندگی میکردند ملاس و میکیادس و آکرمس و بوپالس

در کرت حجاران مشهوری بودند دو نفر از ایشان دیپونس و سیلیس به سیون آمدند و در قرن ششم سیون بواسطه مجسمه های فلزیش در تمام یونان مشهور گشت

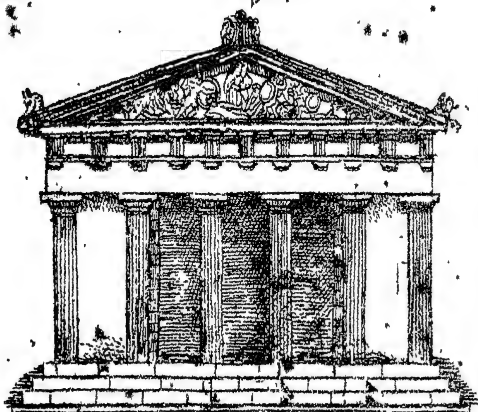
معروفترین آنها کاناشس بود که آفرودیت را با طلا و عاج ساخته و در اطرافش دو مجسمه آپلن را گذاشته بودند

در اسپارت و المپی و آرگس و کرنت و اژین حجاران مشهور مسکن داشتند

مجاران اژین مجسمهٔ خدایان در پهلوی آن را هم مجسم ساخته بودند

در سال هزار و هشتصد و یازده مجسمه زیادی در اژین پیدا کردند که در جلوی معبد آن بوده و آنها را از غنیمت نامیدند حال در باویر در موزه مونیک (آلمان) میباشد

در بالای جلوخان معبد جنگ یونان با تروا را حجاری کرده اند ۳۸



ش ۳۰ ـ جلوخان معبد اژین

در یک طرف تلامون پادشاه اژین در طرف دیگر لامدون پادشاه تروا با هراکلس و در طرف دیگر آژاکس و تروا که پاتروکل را احاطه کرده اند در وسط این مجلس آتن با نیزه ایستاده و نعش پاتروکل مقابل او است از یک طرف

ونانیان از طرف دیگر تربیت داده اند باین حجاری را بشکل مثلث بالای

معبد قرار داده و تمام این قطعات بر مستقیم میباشند

حجاران آتن مجسمه های زیادی ساخته و در اکروپل قرار میدادند و در هزار و هشتصد

هشتاد و پنج پادشاهان یونان حفریات زیادی در اکرپل کرده مجسمه زیادی یافتند

غالب مجسمه ها شکل زنانی بودند که با لباس طویل و موهای مجعد و تاج حجاری شده

مجسمه های سنگی و مرمری را الوان میکردند

بنائی — یونانیان بنائی را هم از آسیا بخصوص از لیدی تقلید

کرده بودند اما اطلاع صحیحی در ابنیه آن عصر نداریم و ابنیه را که می شناسیم هیچ

شباهتی بمشرق مینها ندارد

در قرن پنجم و هفتم یونانیان معبد میساختند که حال تمام معدوم شده و چند خرابه در

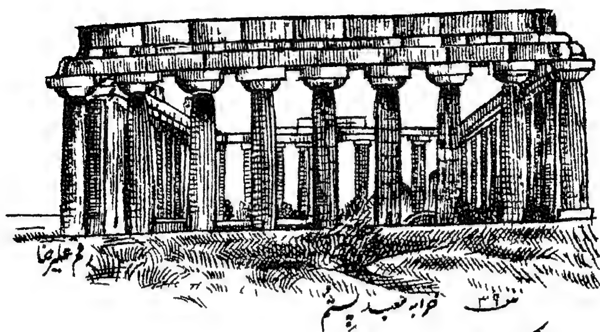
سیسیل و نیلی هست و مخصوصا پستم ۳۹ در ایطالیا و چند ستون در کرنت

واز این بیشتر باقی نمانده

ظروف منقوشه — اطلاع صحیحی در باب نقاشان قرن پنجم نداریم لکن

ظروف منقوشه زیادی در یونان آسیا و در ایطالیا یافته اند که در روی بعضی از

آن ظروف اسم صانعین آنها حکاکی شده



نقش ۳۹ خرابه معبد پستم

ظروف معمولی کراتِر (ظرف دهن گشاد) بود که در آن آب را با شراب مخلوط کرده میآشامیدند س ۴۰

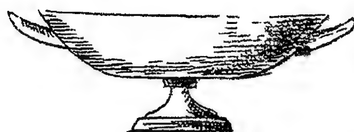


س ۴۵ کراتر یا ظرف دهن گشاد



س ۴۱ لیسیت

لیسیت س ۴۱ ظرفی بوده که
در آن عطریات میگذاشتند و کوپ
(جام) س ۴۲ که با آن آب
مینوشیدند در روی غالب ظروف
تصویر خدایان و جنگ تروا و
هرکلس را نقش میکردند



کوپ یا جام س ۴۲

موسیقی و شعر -- گویند مخترع نی چوپانان فریژی بوده اند و فسانه
مارسیاس فریژی را بدین نحو نقل میکنند
مارسیاس چوپان آپلن را بانواع موسیقی حقیر شمرده و هر دو نزد میداس
پادشاه فریژی آمدند پادشاه مارسیاس را در فن ترجیح داد آپلن متغیر گشته پای میداس
بدبخت را تقبل ساینده گوشش طویلی برای پادشاه خلق کرد

آوازه خوانی یونانیان بطرز فریژین و لیدین و دریَن بوده

آلات موسیقی یونانیان نی و سیتار بوده

مغنیان قرن هشتم و هفتم در تمام یونان مشهور و اسم آنها را فقط میدانیم آلکمان
که از سارد به اسپارت آمده بود ترپاندر و آلس و آریون

و سافو (شاعره) که از لسبس یونان آمده بودند

گویند روزی آریون دچار راهزنان دریا شد و خواستند او را بدریا اندازند اما قبل از این عمل چنگ را گرفته و چنان مقامی نواخت که حیوانات دریا سر از آب برای استماع بیرون آوردند و چون او را در دریا انداختند دلفنی (خوک دریائی) او را به پشت گرفته بساحل رسانید

شعرای مشهور کالینوس و آرشیلاک و سلن و تیکنیس و سیمنید بوده‌اند

سیمنید همیشه مدح فاتحین را میگفته و حکایتی درباب او نقل میکنند روزی سیمنید قصیده برای دو برادر ساخته و در آن مدح زیادی از کاستر و پلوکس نمود چون صله خواست بدو گفتند باید از کاستر و پلوکس دریافت نمائی زیرا که تو فقط برای آنها قصیده ساخته و مدح کرده

سیمنید جائی دعوت داشت ناگاه بدو گفتند دو نفر منتظر تو میباشند شاعر بیرون آمده فی الفور سقف طاق پائین آمده و تمام مدعوین کشته شدند و آن دو نفر کاستر و پلوکس بودند

عقلا — در شهرهای یونان مخصوصاً در یونی عقلای چندی بودند

که درباب آثار طبیعت و نجوم و ریاضی و هندسه و سایر علوم سخن میراندند

اقوال این عقلا بسیار مشهور میباشد کلماتی چند از گفتار ایشان در اینجا ذکر میشود

خود را بشناس — در دنیا چیز زیادی نیست — غلط حرف مزن — حکومت

کسی راسزاست که اطاعت را اول توانسته باشد — زیاد گوش ده و کم حرف بزن

— پسند بکس آنچه بخود مپسندی — از حد تجاوز مکن — آزادی حقیقی وجدان صافست —

بهترین خصایل عقلست — بزرگترین بدبختی تحمل نکردن یک بدبختی است —

تجربه انسان را عاقل کند — با تأنی شروع کن و با استقامت اعاده بنما —

غالب این عقلا خیالات خود را بشعر درمیآوردند تابعین عقلا قرن ششم هفت

نفر را مشخص نموده و آنها را عقلای سبعه نامیدند چهار نفر از مشاهیر آنها از اینقرارند

تالِس میلِی (ثالیس) و بیاس پریاین و پیتاکوس

میتی لِن و سلُن آتنی

این دو شخص آخری بقدری معروف و مشهور شدند که بعضی ممالک آنها را

مقنن خود قرار دادند

گویند چون شهر بیاس را غارت نمودند این عاقل عریان از شهر بیرون آمده

گفت من همه چیز را با خود بردم

تالِس در سال ششصد و چهل در میل تولد یافت این شخص فیلسوف و منجم بوده و

سبب خسوف و کسوف را کشف نمود مدتی در مصر تحصیلات ریاضی کرد و غالب

قضایای مثلث و هرم را آموخت تالس آب را عنصر اصلی دنیا دانسته و معتقد بود

هر شیء از آب تشکیل میشود و دوباره بآن مراجعت میکند یونانیان تالس را

خلاق فیلسوفی میدانند

سه عاقل دیگر کلیبول پادشاه لیندس و شیلن اسپارتی و پریاندر

پادشاه کرنت بوده اند

همچنین آریستدم اسپارتی و اپی منید کرتی و سیت را جزء عقلاء سبعه محسوب میدارند

فصل دوازدهم نژاد هلنی

اتحاد هلنی — حد یونان قدیم از بحر اسود تا تنگه جبل الطارق بوده این مملکت

عظیم بقطعات بسیار کوچکی تقسیم شده بود که هر کدام حکومت و مذهب و قوانین

علیحده داشته اند غالب این شهرها با هم جنگ مینمودند و هر قطعه که تسخیر می شد

ساکنین آنجا را فروخته یا بقتل میرسانند با وجود تمام این اختلافات

یونانیان خود را از یک سلسله و از یک نژاد میدانستند

یونانیان ملت هلنی را بسایر ملل ترجیح داده و هرودت مورخ اخلاق

هلن‌ها را چنین نقل میکند

هلن‌ها دارای یک خون و یک زبان میباشند خدایان و معابد و قربانیهای
ایشان مختلف نیست

زبان هلن‌ها یونانی و تمام خود را از نسل دکالیون میدانستند

ستایش خدایان — یونانیان خدایان را موجودات قادر دانسته
و خوبی و بدبختی را بایشان نسبت داده و آنها را خلاق تمام آثار طبیعت میدانسته
یونانیان خدایان را متکبر و مغرور دانسته و همیشه نسبت بآنها چاپلوسی و تملق کرده
و صدقه و اعمال خوب در راه آنها مینمودند

گزنفون میگوید کسی محبوب خدایان گردد که برای آنها خدمت نماید

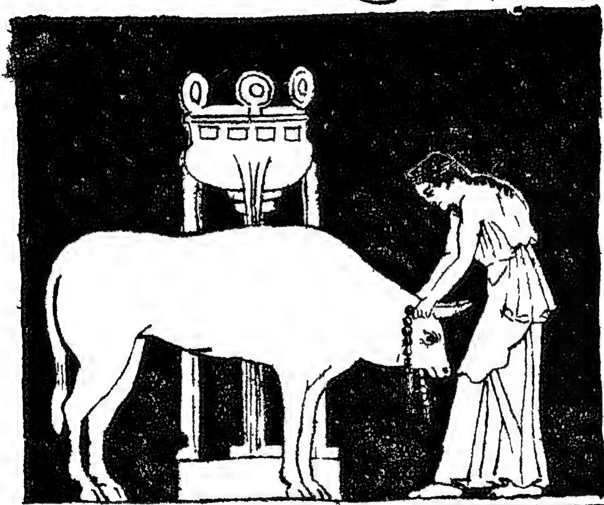
چون دختر کریزس را یونانیان دزدیدند معبد آپلن آمده گفت ای
رب النوع نور و ای خلاق موسیقی مدتی خدمت نمودم و معبدت را با گلهای
قشنگ زینت دادم و حال نزد تو آمده قصاص میطلبم

آپلن رحم به کریزس نموده و ناخوشی سختی به یونانیان فرستاده که مقدار
زیادی از آنها را هلاک نمود

یونانیان تحف و هدایای زیاد از قبیل البسه و جواهر و ظروف و شراب و شیر بمعبد خدایان

میبرده گویند در وقت شرب مقداری شراب در راه خدایان بزمین میریخته و در معابد روی محراب ها عود و عنبر میسوزاندند

قربانی — غالب قربانیها در قلل جبال یا جنگلها و یا در غارها میشده درابتدا روی محراب معبد عود و عنبر سوزانیده و حیوان قربانی را در پائین آن نگاه میداشتند ش ۴۳



۴۳ — تدارک یک قربانی

حیوانات قربانی غالبا گاو یا میش یا قوچ و یا خوک بوده اول تاجی بر حیوان گذاشته و ساخه گلی بگردنش آویزان مینمودند بعد جو بوداده روی سرش ریخته و با گرز یا تبری او را میکشتند و خون او را جمع کرده در معبد میپاشیدند

هنگام قربانی شخصی نی میزده و بعد گوشت او را قطعه قطعه نموده با معار و عطارها

با عود و عنبر مخلوط نموده و در روی محراب میسوزانیدند

گاهی حیوان را میسوزانده و اینعمل را هلکست میگفتند هکاتمب قربانی

کردن صد حیوان بوده

ادعیه — برای قربانی ابتدا در چشمه غسل نموده لباس پاکیزه و نظیف

پوشیده و در جلو محراب معبد می ایستاده و شروع بخواندن ادعیه مینمودند

اغلب اوقات کشیشی نزد شخص قربانی کن ایستاده و ادعیه مخصوصی برای

اینعمل باو تعلیم میکرده

برای قصاص و خونخواهی بمعابد خدایان غضب و مخصوصاً اری نیها میرفتند

اهالی آتن برای اطاعت قانون ایفبارت را نوشته بودند

کسیکه از اطاعت قانون سر به پیچد خود و خانواده اش بقتل خواهد رسید

برای قسم خوردن اول دعا خوانده و بعد خدایان را بشهادت میطلبیدند مثلاً

قسمنامه ذیل را در یکی از نسخ کرت یافته اند

من هستیا و زئوس و هرا و آتن و آپلن و لت ، آرتمیس

و آرس و نمف ها (حوریها) و کریبانت ها و تمام خدایان

دالهه‌ها را بشهادت میطلبیم

در معاهدات جنگی وغیره سرداران وبزرگان شهر قسم میخوردند

یکی از خطبای یونان قدیم چنین گفته — مشروطه یونان را قسم نگاهداشته زیرا که

هرکس مخالفت قسم وقول خود را نماید خدایان بدو غضب نموده ومجازات سخت

او را خواهند نمود

الوهیت وتفأّل — یونانیان خدایان را ناصح ومشفق تصور مینمودند

میگفتند خدایان شبها بخواب بعضی اشخاص آمده والهامات چندی بآنها مینمایند

هم گفته است که خوابها از مکان خدایان خارج شده بردو قسمند یکی فریبنده

که از در عاج خارج میشود دیگری حقیقی که از در شاخ خارج میگردد

خدایان معجزه وبعضی الهامات بمردمان مقدس آموخته وچنین اشخاص را مفسّر وفال

بین خطاب نموده ودولت ماهانه معیّنی برای ایشان مقرر میکرد

سبب خسوف وکسوف وزمین لرزه وامراض مسریه را بخدایان نسبت میدادند

در جنگ پادشاه حیوانی را قربانی نموده وامعاء ومعده او را ملاحظه میکرد

واز این رو راضی بودن خدایان را بجنگ ملتفت میگشت

ستایش پهلوانان — ستایش پهلوانان در یونان وجهت تأیید

زیاد در ستایش آنها داشتند و تصور میکردند که ارواح آنها در بعضی اماکن مخصوصاً در جنگها نمایان میشود

تحف و هدایا برای پهلوانان شیر و شراب بوده و آنها را روی زمین میپاشیدند و بعضی اوقات لباس و آلات زینت در مقابر پهلوانان محتوی میکردند

این اعمال را نه فقط برای پهلوانان مجری میداشتند بلکه بعد از فوت رؤسای هر خانواده معمول و مجری می شده است

یونانیان معتقد بودند که اجساد را دفن نمایند و میگفتند چون مرده بیقبر ماند روحش سرگردان و بیخانمان خواهد ماند از اینجهت بعضی را دفن و بعضی را سوزانده استخوانهایشان دفن میکردند

ستایش آتش مقدس — در هر خانه و در هر شهری آتش مقدس بود و هرگز او را خاموش نگاه نمیداشتند

قبل از نهار و شام رئیس خانواده قدری شراب روی آتش میریختند و اطفال جدید الولاده را اول نزد آتش مقدس میبردند

آتشکده هر شهری مستحفظ زیادی داشته مثلاً در آتن اعضای شوری مستحفظ آتشکده پرتیان بوده اند

چون شهری را بنا میکردند قدری از آتش مقدس معابد را برداشته و بشهر جدیدی که آنجا ترتیب میدادند

معابد — یونانیان معابد زیادی برای خدایان ساخته و در آنها بتی از چوب یا فلز و یا مرمر و عاج گذاشته البسه قیمتی با آنها میپوشانیدند

همچنین پارچه های قیمتی و ظروف طلا و نقره در معبد میبردند و برای این بتها هدیه میبردند

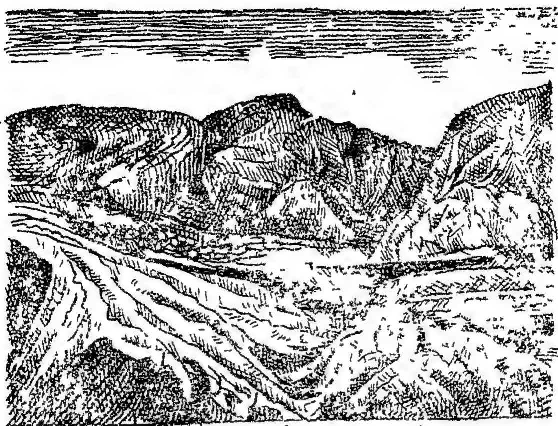
هر معبدی دارای چند خادم و یک متولی بوده در اعیاد یونانیان بمعبد آمده سرودی خوانده و بعد نی یا چنگ میزدند

یونان دارای چند هزار معبد بوده ولی مشهورترین معابد **دلف** و **المپی** میباشد

دلف — معبد دلف در دامنه کوه فیند واقع و ششصد متر از سطح دریا مرتفع میباشد ۴۴

گویند مار بزرگی موسوم به **پی تن** سابق در یکی از غارهای این کوه مسکن کرده و خسارت زیادی بسکان آن محل میرسانید روزی آپلن از این مکان عبور نموده مار را کشته و معبدی در آنجا بجهت خود بنا نمود

یونانیان معابد بزرگی در پایین کوه **پارناس** ساختند چشمه های بزرگی از کوه جاری بوده و معروفترین آنها **کاستالی** است که درختهای شجر الغار بر آن سایه دارند



رقم علیرضا

س ۳ دلف

گویند در نزدیکی این چشمه موزها یا ربة النوع آواز جمع میشده و اپلن چنگ میزده
در وسط معبد سنگی بیضی شکل بوده که اطراف آن دو عقاب طلائی قرار داده بودند
و آنرا ناف زمین میگفتند

یونانیان تصور میکردند که این سنگ در وسط زمین قرار دارد گویند رب الارباب
دو عقاب را بگردش کردن دور زمین مأمور کرد و این دو عقاب همدیگر را در دلف
ملاقات کردند   در انتهای معبد سه پایه بزرگی در مقابل شکاف صخره قرار داده
شده بود گویند نسیم سردی از این شکاف بیرون آمده و هر کس آنرا تنفس میکرده حرفهای
بیمعنی میزده   زنی موسوم به پیتی بعد از آنکه یک روز روزه گرفت بمعبد آمده

روی سه پایه نشست چون نسیم سردالهی بد و رسید رنگش پریده و اعضایش سست گشته از دهنش کف آمده شروع به هذیان نمود

خدام معبد این هذیان را بشعر در آورده و آنرا وحی نامیدند

در این هنگام جنگ و پریشانی به دلف آمده وحی طلب میکردند یونانیان هم تقلید آنها نموده و تمام معبد اپلن پتن میآمدند خدام و کشیشهای معبد بزودی ترقی نموده اول متمول دولت شدند

اشخاصیکه به دلف میآمدند اول در چشمه کاستالی غسل کرده بعد بمعبد میرفتند در یکی از دالانهای معبد دلف این پندهای عاقلانه را بخط طلا حکاکی کرده بودند .

(خودت را بشناس) (در دنیا چیز زیادی نیست)

چون از هر مملکت البسه و ظروف و سه پایه و مجسمه بدلف میآوردند کم کم معبد موزه بزرگی شد

آمفیکتیون — ملل کوهستانی اطراف دلف مجلسی مرکب از دوازده نفر تشکیل داده و آنرا شورای آمفیکتیون نامیدند

این مجلس سالی دو مرتبه منعقد شده یکی در بهار نزدیک معبد دمتر در (ترمپیل) و دیگری در پائیز نزدیک معبد اپلن در (دلف)

آمفیکتیونها احترام زیادی بزوار گذاشته و قسم خورده بودند که هر کس ملک د

دقیقات خدایان را غضب کند تقلب سازند   در سال ششصد کشیشهای دلف شکایت نزد سواکن کریسا بروند

در این عصر کریسا یکی از شهرهای بزرگ و حاصلخیز فسید بود و کریسا ها قرار دادند مقداری پول برای حق راه داری از زوار دلف دریافت کنند

از دلف وحی به آمفیکتیون ها رسید که با کریسا جنگ کرده مال آنها را غارت و زنانشان را اسیر و مردان آنها را برای خدایان باید قربانی نمایند

سلن قشون را مرتب کرده و بسرداری اُریلک سپارتی و کلیستن پادشاه سیون قشون را روانه کریسا نمودند اول آمفیکتیون ها چشمه را که نزدیک کریسا بود مسموم کردند و بعد از ده سال شهر را مسخر نموده ساکنینش را فروخته و یا بقتل رسانیدند و قدغن کردند که در زمین کریسا هیچکس بنائی نماید و آن ناحیه را وقف نمودند

دِلُس — یکی از معابد دیگر آپلن دِلُس بوده و ساکنین جزایر یُنی ین بدانجا میآمدند گویند لِت الهه از ترس هرا زن رب الارباب به دِلُس پناه آورد و آپلن و آرتمیس در این ناحیه از او متولد گشتند آپلن محرابی از شاخ حیواناتی که شکار کرده بود بنا کرد   یُنی ین ها اول مقابل محراب شاخی ادعیه میخواندند اما بعد محراب و معبدی از مرمر بمحبت رب النوع ساختند

هر سال از تمام شهرها مخصوصا از آتن به دِلفُس آمده بعد از آوازه خواندن رقص مخصوصی موسوم برقص ثُرِدانُس میکردند

اُلمپی — در مغرب پلپنز در دره پستو از درخت محراب مُقدّسی بجهت رب الارباب ساخته بودند و در هر چهار سال بدانجا آمده دعا میخواندند این مکان موسوم به اُلمپی بوده گویند اعیاد المپی را پلپس وهراکلس پهلوان برقرار کرده بودند بعد پادشاه ناحیه الیفینتس با لیکورک اسپارتی متحد گشته قرار دادند که در ناحیه اُلمپی نگذارند جنک واقع شود

اوّل در اُلمپی فقط یک محراب و یک میدان اسب دوانی بیشتر نبوده و فقط ساکنین پلپنز بدانجا میآمدند بعد یونانیان شهرهای دیگر تقلید پلپنزها را نموده برای اسب دوانی بدانجا آمدند بعد کم کم یونانیان معابد و مجسمه‌های زیادی ساخته و بزودی اُلمپی یکی از معابد بزرگ یونان گشت

آلتیس دیوار سفیدی بوده که جنگل مقدس اُلمپی را احاطه کرده بوده معبد زئوس بسیار بزرگ بوده طولش شصت و چهار متر و عرضش بیست و هفت متر و ارتفاع آن بیست متر و دوازده ستون سنگی از اطراف نگاه داشته بود در بالای جلوخان معبد دو مجلس را حجّاری کرده بودند از یکطرف از نومائس

و پلیس که برای اسب دوانی ساخته شده بودند. عرض دیگر خنک ست

و پیس در وسط معبدی از طلا با ارتفاع سیزده قطر برای رب الارباب

ساخته بودند این بت روی تختی از طلا، عاج و مرمر قرار داده شده بود و میگفتند

اگر ذئوس از روی تخت خود بلند شود سقف معبد سقوط خواهد کرد

گویند چون خواستند بت را روی تخت قرار دهند فیدیاس مشهور خواست

رضایت رب الارباب را بداند از اینجهت تضرع زیادی نمود ناگاه صدایی

مانند رعد در معبد منعکس شده و برقی از سقف معبد داخل گشت

نزدیک بت سنگی از مرمر و حلقه طلائی قرار داده بودند

در یکی از اطراف معبد آلتیس واقع بوده که در آن محراب قدیمی ذئوس را با خاکستر

حیوانات قربانی ساخته بودند

در آلتیس چند معبد کوچک بوده و در پائین کوه ده طاق برای تحفی که یونانیان میآوردند

ساخته بودند در مشرق این محوطه دالانی بود که در آن صدا هفت دفعه انعکاس

میافته آلتیس کم کم بواسطه خرابی کوه و طغیان چند نهر منهدم شده و در سال

۱۸۷۵ آلمانیها حفریات زیادی مدت شش سال در آنجا نموده و یک ملیون

تقریبا خرج کردند چون زمین آنجا را حفر نمودند چهل ابنیه و صد و سی مجسمه و هزار و

سیصد آلات مفرعی و هزار آلات کلی و چهارصد کتیبه پیدا کردند اما المانیها هیچکدام
تصاحب ننموده فقط قالب بعضی از آنها را ریختند

بازیهای المپی — در هر چهار سال یونانیان به المپی آمده و پنج روز جشن میگرفتند
حوالی المپی در این مدت از خیمه و چادر مستور میشده برای شروع جشن اول حیوانی
قربانی نموده و بعد از طواف در معبد تحف و هدایای نذری در آنجا قرار میدادند
در این مدت ده قاضی موسوم به **هلاندیس** (قضات هلن) تهیه جشن میگرفتند
هلن ها در معبد آمده قسم یاد میکردند که در وقت بازی قانوناً رفتار نمایند
فردای آن روز تماشاچیان بمیدان **استاد** یا میدان **دو** جمع شده
(در این میدان چهل هزار نفر جا میگرفته) زنان و دختران حق دخول در این
میدان نداشتند

در طلوع آفتاب شیپورها را بصدا در آورده و قضات بالباس ارغوانی داخل
میدان شده و کشتی گیران البته خود را در چادرها و خیمه ها میکنند
اول امتحان دو بوده و آن بچند قسم مجری میشده دو ساده که عبارت از
طی طول میدان و دو مضاعف که طی دو برابر طول میدان بوده و دو
بطئی که عبارت از دوازده دفعه گردیدن دور میدان بوده

گویند یک آرگسی در دو سبقت از همگنان خود در بوده و شب برای خبر دادن ظفر خود

به آرگس رفت (فاصله المپی تا آرگس نود کیلومتر بوده)

بعد از دو کشتی میگرفتند س ۴۵ و کشتی گیر اول عریان شده و روغن مخصوصی

به بدنشان میمالیدند کسی غالب میشد

که شانه حریف را سه دفعه بزمین میساید

بعد از کشتی سِستت

(جنگ با مشت) شروع میشد

دو رقیب مشت خود را از تسمه های

چرمی و با تیغه های سربی احاطه میکرد



س ۴۵ دو پهلوان

آنقدر بهمدیگر میزدند تا یکی اقرار بمغلوبیت خود کرده دست از کارزار میداشت

بعد از سِستت پانکراس میشد و آن ورزشی مرکب از کشتی و جنگ با مشت

بوده این بازی قوت و مهارت زیاد لازم داشته و از اینجهت او را بزرگترین

ورزشها تصور میکردند

روز دیگر جشن را در هیپودروم (میدان اسب دوانی) میگرفتند این میدان

چهار برابر میدان سابق و حد تاخت و تاز ششصد و هفتاد متر بوده

ابتدا تاخت و تاز با عرابه میشده این عرابه ها بسیار سبک و چهار اسب آنها را

میکشیده اول تمام عرابه ها را در عقب سدی نگاه داشته و با صدای شیپوری یکدفعه

تمام حرکت میکردند چون با نتهای میدان میرسیدند اسبها را برگردانیده و

یکدفعه دیگر حرکت میکردند برگردانیدن اسبها بسیار سخت و غالباً حیوانات بدبخت

افتاده یا عرابه ها خورد میشد گویند تاراگزیپس شیطان در آن مکان مخفی شده

و اسبها را متوحش مینموده

بعد از عرابه اسب دوانی شروع میشده و سواران دوازده دفعه دور میدان میکشیدند

جایزه تعلق بصاحب اسبها داشته نه بسواران مثلاً روزی مادیانی سوار خود را

پرت نموده و اول بمقصد رسید آنوقت جایزه را بصاحبش داده و مجسمه برای

مادیان ساختند

بعد از اسب دوانی تماشاچیان دوباره به استاد آمده منتظر ورزش پانتاتل

یا پنج خوان میشدند اول جست و خیز و بعد نیزه بازی

چهار نفر را که در اسب دوانی سبقت کرده سه نفرشان را برای ورزش دیسک

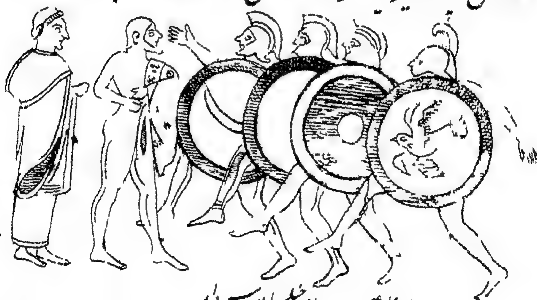
قبول میکردند (دیسک عبارت از سنگ بزرگی بوده که از بفاصله معینی

پرت میکردند ص ۴۶ بعد از تمام این ورزشها جنگ با اسلحه شروع

میشده جنگجویان لباس مخصوصی
پوشیده سپری در دست گرفته
دو دفعه طول میدانرا
دو حرکت میکردند س ۴۳


س ۴۲ ورزش با دیسک

روز پنجم تماشاچیان برای
جایزه دادن پهلوانان
جمع میشده جایزه عمده تاجی از شاخه زیتون و شاخه نخلی بوده این تاج بسیار
مقدس و چنانکه میگویند آنرا از درختی که هرکلس کاشته بود ترتیب میدادند



س ۴۳ دویدن جنگجویان سپردار

تاج را روی میزی مقابل معبد قرار داده و یکی از پهلوانان بزرگ بلند شده شخص فاتح
را می طلبیده و بلندیش تاج را بر سر او میگذاشتند
چون شخص فاتح بوطن خود مراجعت میکرده رختی ارغوانی پوشیده بر عرابه چهارا

سوار گشته داخل شهر میشد و فی الفور تاج را در معبد وطن خود قرار میداد

فاتحین المپی در مالیات دادن معاف و در هر تیاتر و مجلس مجاناً حق دخول داشته‌اند

بزرگترین خط یونانیان **المپیونیک** (فاتح بودن در بازیهای المپ) بوده

چهار بازی بزرگ — در یونان چهار بازی بزرگ بوده و هر یونانی در این بازیها حق شرکت داشته

بازیهای المپی که از تمام بازیها مشهورتر بوده و چنانکه مذکور شد این بازی در الیس با فتخار رب الارباب میشده

بازی **پی‌تیک** که در دلف نزدیک معبد آپلن و در هر چهار سال تشکیل میگشته ابتدای این جشن نی و سیتار میزدند جایزه پهلوانان تاجی از شجر الغار بوده

بازی **ایستمیک** که با فتخار پزیدن در برزخ کرنت دو سال بدو سال میشده

بازی آتنا کشتی و اسب دوانی و جایزه پهلوانان تاجی از شعبه یا صنوبر بوده

بازی **نمئن** که هر دو سال در دره نزدیک آرگلید با فتخار آرکمر پهلوان میشده (آرکمر طفلی بود که ماری او را هلاک کرد) جایزه فاتحین تاجی از شعبه بوده

پهلوانان — شغل پهلوانان ورزش بوده و مشهورترین آنها **میلن کرتن** بوده که حکایات عجیب از او نقل میکنند گویند گاو

به سرعت حرکت میکرد و میلن او را با یکدست نگاه میداشت — گاو را بدوش
میکشید — گاهی طنابی بدور سر خود بسته و با عضلات سرش او را پاره میکرد —
چون پیر شد قوت خود را خواست بیازماید دستش را در شکاف درختی نمود و خواست او را
بکند اما بمقصود نرسیده دستش در شکاف درخت ماند تا اینکه گرگ یا شیری او را خورد

زورخانه ها — در هر شهر یونان زورخانه بوده که در آن آلات ورزش از
همه قبیل یافت می شده جوانان
برای جنگ آزمودن بدانجا آمده
جستن و دویدن و نیزه بازی کردن
میآموختند گاهی هم عریان شده
با روغن و خاک یا پیه بدن خود را آغشته
کرده کشتی میگرفتند
چون کشتی تمام میشد با آلتی بدن خود را
پاک کرده بعد در حمام میرفتند س ۳۸



س ۳۸ کشتی گیر که بدنش را پاک میکند از روی مجسمه

غالبا در زورخانه ها مردمان زیادی بتفرج آمده در آنجا استراحت میکردند

فصل سیزدهم

جنگ اوّل مدی

شهرهای یونانی آسیا که بپادشاه ایران تسلیم شدند

شهرهای یونانی آسیا پرجمعیت و باثروت تر از ممالک یونان بوده ولی چون مجاور ممالک آسیا بودند با قشون آسیائی مقاومت نکرده بزودی تسلیم شدند

یکی از ممالک بزرگ آسیا لیدی بود و پایتختش سارد در روی صخره نزدیک پاکتل بنا شده بود

قشون لیدی بحوالی یونی آمده و چند شهر آنها را گرفتند سایر شهرها تسلیم شده و سالی مبلغی مالیات میدادند

کرزوس پادشاه لیدی با یونانیان دوست گشت و یونانیان هر سال برای تماشا به لیدی میرفتند این پادشاه دارای عمارات و گنجهای زیاد بوده و غالب بدلف آمده و هدایا میفرستاد

غالب ظروف طلائی که در دلف بود کرزوس فرستاده بود بار این پادشاه اول متمول آن عصر بوده

در جنگ لیدی با ایران کرزوس مقداری قشون از اسپارت خواست کورش (سیروس) پادشاه ایران خواست یونانیان آسیا را با خود متحد نماید ولی آنها قبول نکردند

کورش لیدی را مسخر کرده و کرزوس را گرفت

بعد از تسخیر لیدی پادشاه ایران بیونانیان حمله نمود و حکایتی در این باب نقل میکنند یونانیان آسیا برای اطاعت قاصدی نزد پادشاه ایران روانه کردند کورش این افسانه را در جواب گفت نی زنی در ساحل دریا نشسته میخواست که ماهیان بصدای نی برقص درآیند هر چند کوشید فایده نبخشید تا اینکه عاقبت چند ماهی با دام گرفته روی ساحل انداخت ماهیان شروع بحرکت کردند آنوقت نی زن گفت وقتیکه شما را میخواستم گذشت حالا دیگر قطع امید کنید

شهر میل با ایران متحد گشت و ساکنین جزایر مستقل ماندند زیرا که ایران آن عصر هیچ کشتی نداشت ولی ساکنین سواحل متوحش گشته قلعه بندیهای محکمی نمودند و فسئین را برای امداد نزد اسپارتیها فرستادند

تمام شهرهای آسیائی یونان تسلیم شدند ولی فسئن‌ها عیال و اطفال خود را در چند کشتی نشانیده بممالک یونان هجرت کردند و ایرانیها ساخلوی در آنجا ترتیب دادند فسئن‌ها چند جزیره میخواستند از شیئن‌ها ابتیاع نمایند ولی آنها قبول نکردند فسئن‌ها دو مرتبه بوطن خود مراجعت نموده مقداری عساکر ایرانی را بقتل رسانیدند بعد چند قطعه آهن در دریا انداختند قسم خوردند که دیگر مراجعت نکنند مگر وقتیکه قطعات

آهن از آب بیرون آید و لی مقدار زیادی از قسم خود نموده دو مرتبه به فنیس بر گشتند

یُنی یَن ها خود را یک ملت تصور کرده و هر سال برای جشن تمام معبد پُنیدن رب

النوع دریا می آمده این معبد روی کوه میکال مقابل جزیرهٔ ساموس ساخته شده بود

و آنرا پانی یُنیوم یا عید پانی یُونی میگفتند

گویند عقلای مملکت دو دفعه یُنی یَن ها را باتحاد قسم داده بودند قبل از جنگ

تالس میلی (ثالیس) یُنی یَن ها را مجبور نموده بود که در تئُس واقع در مرکز

یُنی مجلسی تشکیل داده و از هر شهری چند وکیل بدانجا فرستند

بعد از جنگ بیاس پرینی حکم کرده بود که یُنی یَن ها ترک وطن خود کفته در جزیرهٔ

ساردینی شهری بنا نمایند

یُنی یَن ها باین نصایح گوش نداده مغلوب پادشاه ایران شدند

شورش یُنی یَن ها — یُنی یَن ها مدت چهل سال مطیع و منقاد پادشاه ایران

بود و حکام آنها یونانی بود در جنگ داریوش با سیت ها این حکام او را همراهی کرده بودند

پادشاه ایران هیستی حاکم یُنی را به شوش برده نگاه داشت و دامادش

آریستاگراس در آنجا حاکم شد

روزی آریستاگراس با آرتافرن ساتراب ایرانی نزاع نمود زیراکه ساتراپ

مقداری پول از حاکم یونانی قرض کرده و نمیخواست آنرا رد نماید از اینجهت اریستاگراس
قسم خورد که در ینی شورشی برپا کند

حکایت این شورش را بدین نحو نقل میکنند

هیستیه برای خلاصی از شورش هرچند کوشش کرد فایده نبخشید تا اینکه روزی
غلامی خریده سر او را تراشید و چند کلمه بنقش خال کوبی روی پوست سرش
نوشته او را نزد اریستاگراس فرستاد چون غلام به ینی آمد اریستاگراس سر او را
تراشیده و مضمون مطلب را فهمید

غالب شهرهای ینی شورش نموده حکام ایرانی را بقتل رساندند بعد برای محافظت شهرها
قشون بزرگی مرتب ساختند

پادشاه ایران چون از شورش ینی اطلاع یافت هیستیه را بدانجا مامور کرد و او
بسارد آمده سبب شورش را از آرتافرن ساتراب ایرانی درخواست نمود
ساتراب بدو چنین جواب داد - دلیلش واضح میباشد زیرا که تو خود کفش را
دوختی و دامادت پوشید

حریق سارد - اریستاگراس از اسپارت کمک خواست ولی آنها
امتناع نمودند و حکایتی در این باب نقل میکنند

ارسیتاگراس چون باسپارت آمد ورقه از مفرغ که روی او عبارات ذیل حکاکی

شده بود به کلیمن پادشاه اسپارت نشان داد - ثروت ممالک آسیائی بی اندازه

میباشد قشون آنها کم اسلحه آنها فقط تیر و کمان و نیزه است - تسخیر این ممالک بسیار

آسان است کلیمن برای جواب چند روز مهلت خواست

روز موعود کلیمن مسافت مابین یونی تا پایتخت ایران را از ارسیتاگراس سوآل کرد

آریستاگراس جواب داد سه ماه راه لازم میباشد پادشاه گفت بدبخت آیا

تصور میکنی قشون لاسیدمن مدت سه ماه بتواند حرکت کند

آریستاگراس هرچند جد و جهد کرد فایده ندید تا اینکه گرگو دختر هشت ساله

کلیمن گفت ای پدر یا عازم حرکت شو یا این اجنبی ترا ضایع خواهد کرد

آریستاگراس به آتن آمده بیست کشتی و عده قشون از آنها گرفت

یونانیان در افز کشتی نشسته بسارد آمدند بعد از زمانی قشون ایران سارد را

احاطه کردند و یونانیان در وقت فرار سارد را آتش زدند

تسلیم شدن یونی ها - یونانیان از سارد فرار کرده بممالک و جزایر

اردو پناه بردند یونی ها یونانیان آسیا را بشورش تحریک کردند لیکن پادشاه

ایران سه دسته قشون بدان نواحی فرستاده و آنها را منظم کرد

آریستاگراس به تراس فرار کرده در آنجا مقتول شد و هیستیه هفت کشتی از
سمی یونیها گرفته و در مدخل بحر اسود دزدی میکرد اما آخر الامر تسلیم یکی از سائر رئسا
شده و او را در سارد بدار زدند

یونانیها تمام متحد گشته دفیسین ابی را رئیس خود قرار دادند

فیسین سیصد و پنجاه و سه کشتی یونانی را نزدیک جزیرهٔ لاد نگاه داشته و یونانیها
بحرپیمائی میاموخت اما آنها اطاعت فیسین را نکردند

ابتدا ششصد کشتی ایرانیها به یونانیان حمله نمود سفاین لسبس و ساموس بدون جنگ
فرار کردند فیسین ابی بعد از اینکه سه کشتی ایرانیها را غرق کرد به تنهائی با چند
کشتی دیگر گرفته به سیسیل فرار کرد

ایرانیان میلت را تسخیر کردند مردان را کشته زنان و اطفال را بایران آورده
داریوش شهری نزدیک رود دجله برای ایشان بنا نمود

یونانیان چون فتح میلت را شنیدند بسیار متوحش گشتند

گویند فرینیخس شاعر تسخیر میلت را به تیاتر درآورده بود تماشاچیان بسیار
مغموم و محزون شده شاعر بدبخت را بدادن جریمهٔ بزرگی محکوم کردند

جنگ اول مدی — داریوش چون از حریق سارد مطلع گشت مصمم

شد که تلافی نماید گویند یکی از خادمان داریوش هر روز به پادشاه می گفت (پادشاها آتنیها را بخاطر بیاور)

چون داریوش از انتظام شهرهای یونانی آسیا فراغت یافت عازم جنگ با یونان شد و آن از جنگ اول مدی مینامند

در سال ۴۹۳ ماردونیوس داماد داریوش با قشون و کشتی زیادی بسمت یونان حرکت نمود چون نزدیک کوه آتس رسید طوفان سختی بلند شده و تمام سفاین را شکست گویند سیصد کشتی و بیست هزار نفر تلف شد و ماردونیوس بایران مراجعت نمود

داریوش در دفعه دویم چند قاصد بیونان فرستاده آب و خاک خواستند (آب و خاک علامت تسلیم و طاعت کردن بوده) یونانیان جزایر تسلیم شدند اما اسپارتیها و آتنیها متحد شده قاصدها را کشتند

اسپارتیها قاصدین را در دریا و آتنیها آنها را در بارا تر انداختند (بارا تر چاهی بود که مقصرین را در آن میانداختند)

قشون ایرانی مرکب از مدها و ساکسها بود که با تیر و شمشیر جنگ میکردند داریوش این قشون بزرگ را در ششصد کشتی نشانید

ایرانیان چون به ناکزس رسیدند آنجا را غارت کرده بعد آتش زدند از آنجا
به تراس آمده پس از شش روز آنجا را مسخر کرده آتش زدند چون ایرانیان
به آتیک رسیدند از نعاین بیرون آمده در جلگه ماراتن سنه ۴۹۰ اردو زدند
آتنیها متوحش گشته از اسپارتیها کمک خواستند قاصد آتنی دویست و چهل
کیلومتر راه را در دو روز طی کرده به اسپارت آمد

اسپارتیها رسم براین بود که برای جنگ در پانزدهم ماه حرکت نمایند و آنوقت
نهم ماه بود از اینجهت آتنیها را لازم بود تنها جنگ نمایند

میلتیاد — میلتیاد یکی از نجیب زادگان آتن بود و مدتی در تراس
سلطنت کرده بعد از شکست ینی به آتن مراجعت کرد

چون ایرانیان در ماراتن اردو زدند قشون آتن هم از شهر خارج شده مقابل آنها
خیمه و چادر برپا کردند لباس جنگی آتنیها زره و مغفر و پاپیچ و اسلحه آنها تیر و نیزه بود
تمام قشون آتن ده هزار بود ولی هزار نفر هم از پلاته به کمک آنها فرستادند
رؤسای آتنیها ده **استراتژ** (سردار) بود میلتیاد یکی از این سرداران بود
آتنیها میان دو کوه نزدیک معبد هرکلس صف کشیده و کوه ها را سنگر نمودند
سرداران خیال حمله نداشتند لیکن میلتیاد آنها را مجبور کرد آنوقت سرداران

ملتیاد را رئیس کل قشون نمودند



س ۴۹ جلگهٔ ماراتن

جنک ماراتن — ایرانیان جنگجویان مشهور را در مرکز قشون قرار دادند اسلحهٔ آنها فقط تیر و شمشیر بود فاصله میان دو قشون یک کیلومتر و نیم بود آتنیها صف منظمی بسته و با قدم سریعی یکدفعه حمله به ایرانیان کردند جنگجویان مرکزی آتنی ها را عقب نشاندند لکن یونانیان قشون یمین و یسار ایرانیان را شکست داده و تمام حمله بقشون مرکزی کرده آنها را هم شکست دادند

ایرانیان فرار نموده خود را بکشتیها رسانیدند آتنی ها خواستند سفاین را آتش زنند ولی بمقصود نرسیده هفت کشتی آنها را گرفتند

آرتیستن آتنی شجاعت زیادی در اینجنک نمود س ۵۵

سنجیر برادر اشیل شاعر در جنک کشته شد و افسانه در باب او

نقش میکنند سپس نیزه یکی

از سفاین را بایکدست نگاه داشت

یک ایرانی دست او را با تبر

قطع نمود این پهلوان با دست دیگر

کشتی را نگاه داشت باز از تبر

قطع کردند اینده فعه سر نیزه کشتی را

بدندان گرفته و مقتول شد



شکل ۵ مجسمهٔ ارستیون

ایرانیان بدماغهٔ سونیوم آمده و

خواستند از آنجا به آتن مراجعت کنند

سرداران آتنیها را برداشته

به آتن آمده و در پائین کوهی اردو

زدند ایرانیان چون بدانجا رسیدند آتنیها را مشاهده کرده فرار نمودند چند روز

بعد دو هزار اسپارتی به آتن آمده و تحسین زیادی از آتنیها کردند

در جنگ ماراتن ششهزار و چهارصد ایرانی و صد و نود و دو آتنی مقتول شده بود

آتنیها ده مجسمهٔ بزرگ برای میلتیاد ساخته و آنها را در پرتیان و دلف قرار دادند

مرگ میلتیاد — بعد از شکست ایرانیان میلتیاد هفتاد کشتی و عده قشون برداشته بجزیره پارس آمد

قشون پارس بکمک ایرانیان رفته بود از اینجهت میلتیاد آنجا را به آسانی مسخر کرد در اینجنگ زخم برداشت گویند چون میلتیاد از حصار معبد دمتر جست رانش شکست میلتیاد چون مراجعت به آتن کرد گزانتیپ و چند آتنی دیگر او را خائن قلم داده مقصرش نمودند

میلتیاد بدبخت بواسطه رنج و درد شدید پایش بمحکمه قضات نتوانست بیاید و دوستانش هر قدر کوشش کردند اثری ننمود و او را بدادن پنجاه تالان (پول قدیم یونان) محکوم کردند زخم میلتیاد کم کم شدید شده و به قانقرایا منجر گشت بنابر قول بعضی میلتیاد در محبس خود را مسموم نمود آتنی ها جسد او را مدتی با قفل و زنجیر نگاه داشتند

تمیستکل — بعد از مرگ میلتیاد زمام اختیار آتن بدست تمیستکل و آریستید افتاد خانواده تمیستکل نجیب و غنی بود اما چون مادرش آتنی نبود از اینجهت اول او را جزء اجنبیان محسوب میداشتند

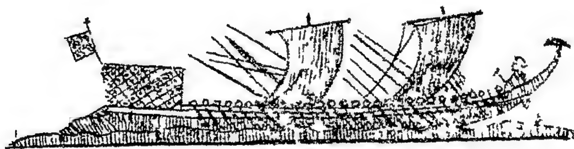
تمیستکل در جوانی تحصیل زیادی کرده بود آتنی ها او را مسخره نموده میگفتند تو از موسیقی و آوازه خوانی هیچ بهره نداری تمیستکل جواب داد بلی موسیقی و آوازه

خواندن نیاموخته‌ام ولی ترقی دادن مملکت را نیکو آموخته‌ام

حکایات زیاد از این شخص نقل میکنند

تمیستکل نویسندگان و صنعتین را همیشه بخانه خود دعوت میکرد در مجالس و محافل
نطق در باب وضع حکومت آتن مینمود بعد از شکست ایرانیان شخصی از اضطراب
و غمناکی او سوآل نمود تمیستکل جواب داد فتح میلتیاد مرا مضطرب ساخته

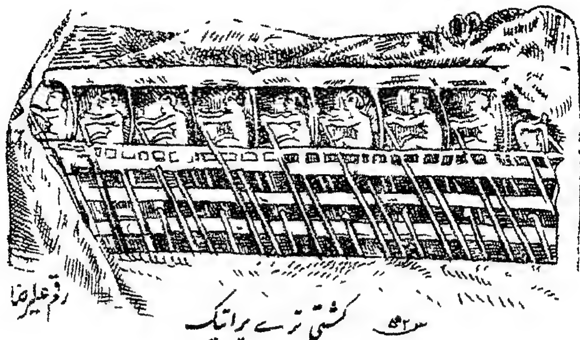
پدر تمیستکل پسرش را از تحصیل ممانعت میکرد ولی او ابدا گوش نداده و همیشه در فکر
ترقی دادن آتن بود آتنیها تمیستکل را مقنن خود قرار دادند و کارهای عمده او از استقرار
آتنیها کشتی بزرگ نداشتند مثلا سفینه بزرگ آنها پانت کنتر (س ۵۱) بود که
بواسطه پنجاه پاروزن حرکت میکرد



س ۵۱ کشتی پانت کنتر

سفاین دیگر تری یر بوده (س ۵۲) که بواسطه صد و پنجاه پاروزن حرکت میکرده
این سفاین دارای چند شراع و در جلو آنها آلت تیزی قرار داده بودند که بواسطه
آن سفاین دشمن را سوراخ میکردند چون آتنیها هیچ کشتی نداشتند از اینجهت در

جنگ بحری خیلی پست بودند



ش ۵۲ کشتی تری یراتیک

تمیستکل دویست کشتی بزرگ جنگی ساخت بعد برای منزل دادن سفاین بندر بزرگی ساخته و آنرا پیره نامید

ملاحان این سفاین فقرای آتن بودند بعد کم کم از ممالک دیگر غلام خریده و آنهارا ملاح نمودند آتنیها این سفاین را برای جنگ با ایران ساخته بودند لیکن جنگ با ایران شد و بعدها آتن اول شهر بحری یونان گشت

اَرِستید — رقیب بزرگ تمیستکل ارستید بود که او هم دارای خانواده نجیب بود این شخص در دیانت و عدالت مشهور شد و حکایات زیادی بابت او نقل میکنند گویند دو نفر روزی شکایت نزد ارستید آوردند یکی از آنها ارستید را مخاطب قرار داده گفت رفیق من تو را فریب داده فی الفور ارستید متغیر گشته گفت شما

شکایت نزد من آورده‌اید نه من نزد شما

روزی قانونی وضع نمود مجلس یونان خواست رای در باب آن قانون دهد ناگاه آریستید
بمجلس آمده گفت من خود تازه ملتفت شده‌ام قانون من غلط میباشد

اریستید همیشه ضدیت با تمیستکل نموده و قوانین او را رد مینمود اریستید گفته است
آتن وقتی منظم خواهد شد که اریستید و تمیستکل را در چاه باراتر بیندازند
نزاع مابین این دو شخص بزرگ کم کم شدت نمود و قرار دادند چنانکه مذکور شد
موافق استراسیسم عمل نمایند اکثریت آراء بر اریستید افتاد و او را ده سال از
آتن اخراج کردند و این حکایت را بدین منوال نقل میکنند

روز رای دادن اریستید در میدان بازار ایستاده بود دهقانی باو نزدیک
شده خواهش کرد که روی صدف اسم اریستید را بنویسد اریستید متعجب شده گفت
آیا خبط و تقصیری از او دیده دهقان جواب داد خیر او را نمی‌شناسم بلکه هرگز او را
ندیده‌ام لیکن از بسکه او را اریستید عادل خطاب میکنند من خسته شده‌ام
گویند روزی که اریستید از شهر خارج میشد گفته بود خدا کند که آتنی‌ها دیگر از اریستید یادی نکنند

فصل چهاردهم جنگ دویم مدی

گزرسس (خشایارشا) — داریوش تهیه جنگ دیگری با یونان میدید لکن بمقصود نرسیده در سال (۴۸۶) قبل از میلاد بدرود زندگانی گفت

پسرش گزرسس بتخت نشست اول مصر بیار را تطمیع کرده بعد مصمم با جنگ یونان شد

یونانیان حکایت تولید اینجنگ را بدین نحو نقل میکنند

گزرسس بسیار تن پرور و عیاش بود و پسر عمویش ماردونیوس همیشه اورا بجنگ یونان ترغیب میکرد پیزیسترات ها هم اورا کمک نموده میگفتند از — انماکریت آتن وحی آمده که یک ایرانی دو ساحل هلسپن را بواسطه پلی متصل خواهد کرد

ارتابان عموی پادشاه مخاطرات جنگ را از پیش ملاحظه کرده داورا منع مینمود دو شب متوالی گزرسس شخصی را خواب دید که اورا بجنگ یونان حکم میکند

شب سوم پادشاه عموی خود را در رختخوابش خوابانید ارتابان هم همانخوابرا دید

گزرسس مدت چهار سال تهیه جنگ یونانرا نمود

برای عبور از کوه آتش زبانه خاکی که شبه جزیره را بیونان وصل میکند گزرسس بریده سفاین را از آنجا گذرانید

برای قشون بری روی تنگه هلسپن دو پل قایقی بنا کردند این دو پل از شش صد

چهار صد قایق مرکب بوده آنها را بواسطه طنابهای کتانی بهم وصل کرده روی آنها تیر انداخته بودند و بعد روی آنرا با خاک مستور نمودند یونانیان حکایت ساختن این پل را بدین نحو نقل میکنند

گویند طوفانی پل اول را خراب کرد گزرسس حکم کرد سیصد شلاق بر سطح آب زده کفتند ای آب شور و تلخ بصاحبت بی ادبی کردی حال بعقوبت دوراز تو خواهیم کرد بعد عمله جاتی که پل را ساخته بودند بقتل رسانید

قبل از جنگ پادشاه ایران قاصد چندی بتمام شهرهای یونان بغیر از اسپارت و آتن فرستاده آذوقه طلب نمودند

جنگ گزرسس - در اواخر پائیز قشون ایران وارد آسیا شد زمستان را در آنجا گذرانیدند

در سال ۴۸۰ گزرسس بر قوای سلطنتی سوار شده و تمام قشون در عقب او حرکت کرده تا هلسپن رسیدند در آنجا تخت مرمر شاه را روی تپه نزدیک ساحل دریا قرار دادند فردای آن روز پادشاه ایران مقداری شراب در ظرف طلائی ریخته برای خورشید نثار نمود ظرف و شش را در دریا انداخت بعد از قربانی مدت هفت شبانه روز متوالی قشون ایران از پل عبور کرد در جلو

قشون ده هزار نفر جنگی بود که البسهٔ آنها از زره و زری و اسلحهٔ آنها تیر و نیزه بود که بگلوله
طلائی یا نقره منتهی میشد   بعد از آنها هزار سوار بود که مستحفظ عرابه شاه و عرابه مقدس
بودند که هشت اسب سفید آنرا میکشیده

در این قشون بزرگ هر ملتی با لباس و اسلحه مخصوص خود جنگ میکرده   مثلاً
ایرانیان و مدها سواره و لباس آنها از زره بوده و با آن ترکشی بسته بودند اسلحهٔ
آنها تیر و شمشیر و سپر آنها از نی بود

آشوری‌ها دارای مغفر فلزی و زره کتانی و گرز چوبی بودند

ساسی‌ها از ساحل دریاچه آرال آمده اسلحه آنها تیر و شمشیر بود

هندیان با لباس پنبه تیر و کمان آنها با چوب خیزران بود

تمام جنگجویان ممالک ایران (آرتی و پارتی و سگدیان و کراسمی)
ساکنین بحر خزر و قفقاز که پوست بز پوشیده اسلحه آنها سیمیتر (نوعی ساطور) بود

عربان لباس عربی پوشیده و روی آن کمربند بسته بودند

سیاهان افریقا که از پوست ببر یا شیر خود را مستور کرده نصف بدنشان را سفید
و نصف دیگر را قرمز کرده بودند

عربان نوک تیرهای خود را از سنگ چخماق و نوک نیزه‌ها را از شاخ درست کرده بودند

اتیوپی‌ها سر خود را از پوست کله اسبی مستور کرده بودند

لیبیئین‌ها با لباس پوستی

تمام ملل آسیای صغیر که تقریباً البسه و جنگ آنها شبیه به یونانیان بود

سواران ایرانی و مدیها با اسب و اعراب با شتر و هندیان با گورخر حرکت میکردند

گویند قشون پیاده یک میلیون و هفتصد هزار و قشون سواره هشتاد هزار و عرابه سواران

بیست هزار بوده اند عده قشون را بتقسیم معین کرده بودند

چون در دریسکس به دره هبر رسیدند ده هزار سرباز را در محوطه نگاه داشته بعد

خارج کردند و عده دیگر را در آن محوطه داخل نمودند خلاصه این عمل را صد و هفتاد دفعه

تکرار کردند در عقب این قشون بزرگ عده زیادی غلام و سارابان و شتر و علف بند بود

ایرانیان زنان خود را هم همراه برده بودند گویند رود خانه‌ها یکه در نزدیکی قشون

ایران بود خشک شدند تمام صحراها بی علف ماند زیرا که فقط خرج یک غذای آنها

چهار صد تالان بوده

در آبدر شخصی خدایان را تشکر کرده گفت ستایش میکنیم خدایان را که ایرانیان فقط

یکدفعه غذا میخورند اگر دو دفعه میخوردند دیگر در دنیا چیزی پیدا نمیشد

سفاین ایرانی عبارت از ۱۲۰۷ کشتی جنگی بود که از ملل سواحل مدیترانه گرفته بودند

مثلا سیصد کشتی فنیقی دویست مصری ۱۵۰ قبرسی ۱۰۰ اکالیس و ۷۰ کاریان

۴۰۰ کشتی یونانیان آسیا

در هر سفینه ۳۰ نفر نشسته بود و مجموع جمعیت سفاین دویست و هفتاد و شش هزار بود

سه هزار قایق حمل و نقل آذوقه و آلات جنگی مینمودند

هرودت مورخ گوید قشون جنگی گزرسس ۲۶۴۰۰۰۰ و اگر تمام را بغیر از

زنان حساب کنند ۵۲۸۰۰۰۰ نفر میشده

مقاومت یونانیان — چون ممالک یونان از قصد ایرانیان مخبر گشتند

متوحش گشته بعضی تسلیم و برخی باهم متحد گشتند رؤسای طوایف قرار دادند که در

مدت جنگ نزاع شهری ننمایند و از هر ناحیه مقداری جنگجو و کشتی بفرستند

چون اسپارتیها در جنگ ید طولائی داشتند از اینجهت یونانیان دیگر آنها را رئیس

قشون بحری و بری نمودند

وکلا از سیراکوز و کرسیر و کرنت کمک خواستند

چون ژلن پادشاه سیراکوز با کارتاژها جنگ میکرد کمک نتوانست بکند کرنتها هم

دخالت در جنگ نکردند فقط کرسیرها چند کشتی فرستاده و چون بجنوب پلپنز رسیدند

برگشتند خلاصه غالب شهرهای بزرگ کمک با سپارت و آتن نکردند

ممالک متحده یونان از این قرار مرتب شدند

مگار - آتن - کالسیس - ارتری - اِستیرُس -
سیفنُس - سیتنُس - پلاتِ - تِس پی - اِسپارت

و نام پلپنز - آشئن ها - آرکادین ها - تسالی ها - و

باقی ها در قشون ایران داخل شدند

مدافعت ترمپیل - در راه پلپنز سه معبر تنگ بود (۱) معبر تامپ
در جلو تسالی (۲) معبر ترمپیل در جلو یونان مرکزی (۳) معبر برزخ
کرنت در جلو پلپنز

ده هزار نفر در کشتی نشسته خواستند معبر تامپ را نگاهداری نمایند اما پادشاه اسپارت
آنها را ممانعت نمود زیرا که ایرانیان از راه دیگر بخوبی میتوانستند بیایند

سرداران یونانی در برزخ کرنت مجلس جنگ را در معبر ترمپیل قرار دادند این معبر
بقدری تنگ بود که دو عرابه فقط میتوانست از آنجا بگذرد در نزدیکی معبر جلگه
بود که در آن چشمه های آب گرم و آب گوگردی جاری می بود اینمکان را از این جهت
ترمپیل (ارض چشمهٔ آب گرم دار) نامیدند

در انتهای معبر محرابی بجهت هرکلس ساخته و معبر را بواسطهٔ دیوار و دری مسدود کرده بودند

قشون بریاست لئونیداس پادشاه اسپارت نزدیک معبر اردو زد این قشون مرکب

بود از ۳۰۰ اسپارتی و ۱۰۰۰ اپریکت و ۵۰۰ تژه و ۵۰۰ مانتین و ۱۲۰ ارکمن

و ۱۰۰۰ آرکادی و ۲۰۰ فیلنت و ۸۰ میسن و ۴۰۰ کرنتی و ۷۰۰ تسپی

و ۱۰۰۰ فسید

خلاصه مجموع تمام این قشون ۵۸۰۰ جنگجو بود بغیر از لکرین ها

چون گزرسس نزدیک شد لئونیداس قاصدی به اسپارت فرستاده کمک خواست

اما چون اسپارتیها عید آپلن کارنین را گرفته بودند نتوانستند بیایند

چون پادشاه نزدیک به ترموپیل رسید تصور کرد اسپارتیها فرار خواهند کرد لکن

برعکس شد گزرسس چهار روز استراحت نمود و روز پنجم حکم حمله داد یونانیان

مدها را عقب نشانیدند پادشاه متغیر شده قشون عمده را روانه نمود آنها هم نتوانستند

کاری بکنند و جنگ دو روز طول کشید و عاقبت یونانیان فائق آمدند

اسلحه یونانیان بزرگتر و محکمتر از اسلحه ایرانیان بود بعلاوه اسپارتیها جنگ

و گریز را خوب آموخته بودند

پادشاه در اینمدت روی تختی نشسته تماشای جنگ را میکرد شب هیدارن

یکی از سرداران ایران عده قشون برداشته از کوه بالا آمد فسیدها که مستحفظ کوه

بودند آنها را مشاهده نکردند زیرا که در تحتهای بلوط زیادی در کوه روئیده بود خلاصه

در طلوع آفتاب قشون ایران از کوه پائین آمده خود را نزدیک معبر رسانیدند

جاسوسان یونانی لئونیداس را مخبر کردند تمام سرداران جمع گشته مصمم فرار شدند

لئونیداس گفت من با سیصد نفر اسپارتیم تا جان دارم جنگ خواهم نمود اگر شما

میل رفتن دارید بروید تمام سربازان یونانی بغیر از تس پی ها و تب ها فرار کردند

قتل لئونیداس — در طلوع آفتاب دو مرتبه جنگ شروع شد اسپارتیها

امروز تمام از جان خود گذشته خود را بقشون ایران زدند آنروز ایرانی زیادی مقتول

و بعضی خود را بدریا انداخته غرق شدند

یونانیان چون صف قشون دشمن را بهم زدند شمشیرها را کشیده حمله نمودند لئونیداس

کشته شد یونانیان اطراف او جمع شده جنگ نمودند در چهار حمله چهار دفعه ایرانیان

مغلوب شدند

قشون هیدران از عقب یونانیان را احاطه کرده تمام آنها را بی استثنا در معبر

ترموپیل بقتل رسانیدند

یونانیان چون فتح ترموپیل را شنیدند تحسین زیادی از اسپارتیها نموده و لئونیداس را

یکی از پهلوانان بزرگ دانسته بنای بزرگی در معبر ترموپیل بجهت او ساختند بعد

سنگی عبارت سیمنید شاعر را حکاکی کردند

(ای عابرین به اسپارتیها بگوئید ما در اینجا قانون را متابعت کرده و تماماً هلاک شدیم)

در همان معبر قبرستانی برای مقتولین بنا کرده عبارت ذیل را نزدیک آن روی سنگی حکاکی نمودند

(اینجاست که ۴۰۰۰ پلپنزی با شش کرور ایرانی جنگ کرده)

حکایات زیادی در باب اینجنگ نقل میکنند

قبل از جنگ گزرسس قاصدی نزد لیئنیداس فرستاده گفته بود اگر تسلیم شوی ترا پادشاه کل یونان خواهم نمود پادشاه اسپارت جواب داد بهتر است برای وطن بمیرم تا آنرا حکومت کنم

گزرسس نوشته بود خلع اسلحه نما لیئنیداس جواب داده بود خودت بیا و اسلحه ما را ضبط نما

چون جنگ شروع شد یک یونانی نزد پادشاه اسپارت آمده گفت ایرانیان نزدیک ما هستند پادشاه جواب داد بلی ما نزدیک آنها شدیم

در آن روز آخر که تمام اسپارتیها مقتول شدند لیئنیداس قشون را غذای کمی خورانیده گفت شام را امشب نزد هادس رب النوع جهنم صرف خواهیم کرد

یک اسپارتی موسوم به دی ننس جواب بزرگی داده است یکی از ساکنین مملکت

بدو گفت قشون ایران بقدری زیاد است که اگر تیر در کنند جلو خورشید گرفته
میشود دیهنیس جواب داد بهتر آن وقت ما در سایه جنگ خواهیم کرد
لئونیداس میخواست دو نفر اسپارتی را از جنگ بگریزاند برای آنکه پیغام او را
به اسپارت برند آنها امتناع کردند. جواب دادند ما برای جنگ کردن آمده‌ایم
نه برای پیغام بردن
دو نفر اسپارتی ناخوش بودند یکی چشم درد داشت ولی اسلحه بر خود مرتب کرده
خود را در میدان جنگ رسانیده مقتول گردید دیگری موسوم به آریستدم باسپارت
برگشت رفقایش با و اعتنا نکرده او را بی‌غیرت خطاب میکردند
یکنفر اسپارتی پیغامی به تسالی برده دیگر مراجعت نکرد رفقایش او را بی‌غیرت
و بی‌شرف خطاب میکردند این اسپارتی از خجالت خود را خفه کرد
گویند چون گزرسس یونانیان معبر ترموپیل را بقتل رساند سر لئونیداس پادشاه
اسپارت را بریده و جسد او را بدار آویخت

جنگ بحری آرتمیسیوم — مدت جنگ بری سفاین یونان نزدیک
دماغه آرتمیسیوم توقف کرده بودند عده سفاین ۱۸۰ بود و ۱۲۷ کشتی تعلق بآتنیها داشت
۱۲۰۰ کشتی ایران در ساحل ماتیزی توقف کردند اول صبح طوفان شدیدی شد

دسته در طول کشید و چند کشتی ایرانیان را خورد کرده ولی بسفاین یونانیان صدمه
وارد نیامد ازاینجهت یونانیان تشکر زیادی از پزیدن رب النوع دریا نموده و
حیوانی بجهت او قربانی کردند

چون طوفان تمام گشت سفاین ایران بخلیج پاگازتیک آمده لنگر انداختند سفاین
ایران بریاست اُریبیادْ اسپارتی خواستند فرار نمایند اما تمیستکل آنها را
منع نموده گفت باید ساکنین اُبِ را با اطفال و اموالشان بکشتی نشانیده آنوقت
فرار نمائیم

گویند ساکنین اُبِ ۳۰ تالان به تمیستکل داده بودند تمیستکل ۵ تالان به اُریبیادْ
داده و ۳ تالان به آدیمانت امیرالبحر سفاین داد

ایرانیان ۲۰۰ کشتی برای محاصرهٔ سفاین یونانی حرکت دادند یونانیان خواستند
شب فرار نمایند اما باز مصمم جنگ شدند و سفاین اتیک با وزنی مرتب کرده
حمله نمودند این دفعه سی کشتی ایرانی را تسخیر نمودند

بعد سفاین یونان برگشته در ساحل دریا لنگر انداختند شب طوفان سختی شده و چند
سفاین ایرانی را خورد کرد آنوقت دو روز ایرانیان با یونانیان در دریا جنگ
کرده بعد برگشتند هنگام رفتن تمیستکل نزدیک چشمه که ایرانیان اردو

زده بودند عبارت ذیل را روی سنگی حکاکی نمود

ای بیچارگان های ای هموطنان عزیز شما وطن خود را ترک کرده جهنمیان را کمک میکنید حال پس است اگر میل کمک بوطن ندارید اقلا ترک جهنمیان گفته بشهر خود کوچ کنید

تسخیر آتن — چون آتن از تمام نواحی یونان بیشتر در خطر بود از دلف وحی خواستند پی تی دلف جواب داد ای ملت بدبخت چرا آرام و ساکت نشسته اید ترک خانه و وطن خود گفته فرار نمائید وطن شما را خراب خواهند کرد و ارس رب النوع جنگ مملکت شما را آتش خواهد زد

آتنیها نا امید شده ایندفعه شاخه زیتونی (علامت خواهش) بدست گرفته در معبد استیاده ند پی تی جواب داد بیهوده منتظر شوید تمام خدایان از اعمال و خیمه شما متغیرند لکن رب الارباب دیوار چوبی را از تمام مخاطرات محفوظ میدارد و شما تمام میتوانید در آن پناه ببرید

آتنیها معنی دیوار چوبی را نمی فهمیدند و گمان میکردند دیوار چوبی مقصود از معبد آکرپل میباشد تمیستکل گفت دیوار چوبی باید کشتی باشد

آتنیها تمام حرف تمیستکل را تصدیق نموده در تمام آتیک جار زدند که هر کس عیال و اطفال خود را برداشته بساحل دریا بیاید رهبان معبد ارکتیون برای آتنیها

جز آورد که بار مقدس معبد امروز برای غذا از لانه خود بیرون نیامده و مهلت

که رب النوع آتن شهر را ترک کرده باشد یونانیان آتن عیال و اطفال خود را برداشته

در بنادر سالامین و اژین و تریزن بکشتی نشسته از طرف دیگر جنگجویان در سفاین

جنگی قرار گرفتند

ایرانیان چون به آتن رسیدند شهر را خالی دیده به آکرپل آمدند چند آتنی روی تپه

سنگر بسته و مدت دو هفته با آنها جنگ کردند انوقت دسته از قشون ایران از طرف

دیگر تپه بالا آمده حمله به یونانیان کرده تمام آنها را بقتل رساندند بعد آکرپل را و معبد را

غارت کرده آتش زدند

گویند ایرانیان درخت زیتون مقدسی را که آتن رب النوع کاشته بود سوزانیدند

ولی بعد از چند روز شاخه از آن روئید

هرودت مورخ گفته است آتنیها نجات دهنده یونان بوده اند و فی الحقیقه

اگر آتنیها با ایرانیان کمک میکردند هیچ ملتی در جنگ بحری با آنها مقاومت نمیکرد

جنگ سالامین — سفاین یونان در سالامین لنگر انداخته بودند

عده آنها ۳۸۲ بوده

۱۸۰ کشتی آتنی و ۴۰ فروند از کرنت و ۵۰ از اژین و ۶۲ فروند کشتی

فقط اسپارتیها داشتند سایر سفاین بجزایر کالسیس و ناگزس و پلس یا جزایر

پلپنز دسیون (اپیادور و تریزن و هرمیون) داشته

سرداران یونان از حریق آتن خبر شده خواستند سفاین را در برزخ کرنت جمع

نمایند اما باز تمیستکل مانع شده از اریبیاد امیر البحر خواهش نمود که جنگ دیگری

در سالامین (س ۵۳) بنماید



رقم علیرضا

س ۵۳ لنگرگاه سالامین

تمیستکل گفت اگر با سفاین از خلیج بیرون رویم بزودی ایرانیان سفاین ما را تسخیر

کرده تمام زنان و اطفال ما بدست آنها خواهد افتاد باری مباحثه و مشاجره زیادی

در این باب نمودند گویند اریبیاد آخر الامر خسته شده خواست تمیستکل را با چوب

بزند تمیستکل گفت هر چه خواهی بزن ولی یک کمی هم حرف مرا گوش داده

او ممانعت یکی از سرداران کرنت گفته بود نباید حرف این بی شرف بی وطن را

گزرسس چون بایران رسید تاج طلائی برئیس ملاحان جایزه داده بعد سر او را

برید زیرا که ایرانیان ازکشتی او هلاک شده بودند

ماردنیوس در یونان — بعد از فرار گزرسس یونانیان دچار ماردنیوس

شدند قشون او مرکب از ۳۰۰۰۰۰ ایرانی و مقداری قشون تسالی و بابلی

و یونان شمالی بود

چون بعد از جنگ سالامین یونانیان خواستند ایرانیان را تعاقب نمایند کلئومبرت

اسپارتی حیوانی قربانی کرده و در آنروز کسوفی واقعشد یونانیان این واقعه را

شوم تصور کرده به پلپونز مراجعت کردند

یونانیان چون مملکت کاریستین ها (در جنوب اب) را غارت کردند تسالا این

برگشته و مجسمه بزرگی برای آپلن ساخته آنرا در دلف قرار دادند

بعد تمام رؤسای قشون بحری جمعشده برای جایزه سرداران مشورت کردند

قرعه ها در محراب برئیدن کشیده شد و جایزه را به تمیستکل دادند

بعد ها تمیستکل به اسپارت سفر کرد ساکنین این ناحیه ضیافت بزرگی از او نمود

و تاجی از شاخه زیتون مقدس با و جایزه دادند و در مراجعتش سیصد اسپارتی

او را همراهی کردند چون تمیستکل به آتن آمد رقیبهای خود را مصدر کارهای عمده

دید مثلاً آریستید رئیس قشون آتنی و گزانتیپ رئیس قشون بحری شده بودند

ماردونیوس در بهار به آتن آمده و یکی از یونانیان هلسپنتی را برای صلح نزد یونانیان

فرستاد آتنیها راضی نگشتند و آخر الامر لیسیداس قاصد ایرانی را با عیالش

بضرب سنگ هلاک کردند

بعد آتنیها قاصدی با سپارت فرستاده کمک طلبیدند مفتشین سپارت امتناع

کرده گفتند هنوز عید هیاسنت تمام نشده خلاصه مدت ده روز آتنیها را معطل

کرده و هیچ جوابی ندادند

باری بالاخره از زیادی اسپارتیها ۵۰۰۰ هیلت اسپارتی و ۵۰۰۰ سرباز پریک

به آتن فرستاده هر اسپارتی هفت هیلت مسلح همراه خود برده بود که مجموع

قشون اسپارتی چهل هزار می‌بود

گویند یکی از ساکنین تژه به مفتش گفته بود اگر آتنیها با ایرانیان متحد شوند تمام مملکت ما

خراب خواهد شد

جنگ پلات — ماردونیوس بعد از آنکه آتن را آتش زد قشون را بجلگهٔ

پلات آورد ایرانیان در این جلگه اردو زده و اطراف آنرا خندق کندند

قشون ماردونیوس مرکب از ۳۰۰۰۰۰ ایرانی و ۵۰۰۰۰ یونانی بود

اسپارتیها و آتینها و تمام متحدینشان در جلگه نزدیک چشمه گارگافی اردو زدند
قشون آنها مرکب از ۳۸۰۰۰ هیلیت و ۴۰۰۰۰ سرباز مسلح به تیر و نیزه بود
رئیس کل قشون یونان پزانیاس اسپارتی بود
اسپارتیها در طرف یمین و آتینیها بریاست اریستید در طرف یسار صف کشیدند
آتینها نزدیک بود که برای مکان جنگ با اسپارتیها نزاع کنند لیکن اریستید آنها را
خاموش نموده گفت برای نزاع کردن باهم نیامده ایم بلکه ما تمام قوای یونان را در
اینجا جمع کرده میخواهیم دشمن بزرگ را از پیش برداریم
قشون مرکزی یونان عبارت بود از ۱۵۰۰ تژه و ۵۰۰۰ کرنتی و ۳۰۰۰ مگا
و ۶۰۰۰ ارگین و ۳۰۰۰ سیونی و ۸۰۰ اپیادور و ۱۰۰۰ تریزن و ۴۰۰
پیسنی و ۱۰۰۰ فیلنت و ۸۰۰ هرمیون و ۶۰۰ اریتری و ۴۰۰ کالسیس
و ۵۰۰ آمبراسی و ۸۰۰ لکاد و ۲۰۰ سفالنی مجموع تمام قشون مرکزی
۱۶۹۰۰ نفر بود
مدت ده روز جنگ واقع نشد و هرچه از دو طرف قربانی میکردند اثر نیکوئی دیده
نمیشد تا اینکه ماردنیوس شروع بجنگ کرد
شب اینخبر را اسکندر کبیر برای آتینها آورد

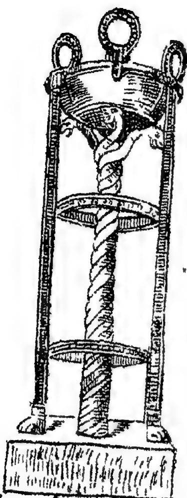
روز جنگ سپارتیها مقابل ایرانیان و آتنیها مقابل یونانیانی که مطیع پادشاه ایران شده بودند صف کشیدند پزانیاس محل ایشانرا تغییر داد زیرا که آتنیها طرز جنگ کردن ایرانیان را بهتر میدانستند ماردنیوس هم ملتفت شده او هم مکان قشون خود را تغییر داد ایرانیان چشمهٔ گارگافی را خراب نمودند شب پزانیاس قشون را بطرف پلاته حرکت داد اتفاقاً قشون یونانی به سه دسته شده و تمام از هم جدا ماندند در طلوع آفتاب ماردنیوس ملتفت حرکت یونانیان گشته و حکم جنگ داد پزانیاس خواست قشون آتنی را که جدا مانده بود بکمک سپارت بیاورد اما آنهم با ایرانیان جنگ میکردند پس در آن واحد دو جنگ اتفاق افتاد

پزانیاس برحسب عادت حیوانی قربانی کرده امعاء او را ملاحظه مینمود ولی اثر نیکوئی در آن نمیدید و حیوان دیگر قربانی میکرد

ماردنیوس وقت را غنیمت شمرده قشون ایرانی را نزدیک سپارتیها آورد ایرانیان سپر خود را سنگر کرده اسپارتیها را هدف گلوله مینمودند ناگاه پزانیاس ملاحظه کرد که اگر لحظهٔ صبر نماید تمام قشونش تلف خواهد گشت از اینجهت صورت خود را بطرف معبد هرا زن رب الارباب نموده از ته قلب نالید و آلهه را بکمک خواست دعاش بزودی مستجاب گشته و امعاء حیوانی را که تازه قربانی

کرده بود نیکو یافت فی الفور قشون را منظم نموده و با ایرانیان حمله نمود این جنگ
مدتی طول کشید ماردنیوس خود سوار اسب سفیدی شده فرمان جنگ را میداد ناگاه
تیری باو خورده و سردار ایرانی را هلاک نمود ایرانیان بی سردار مانده باردوی
خود فرار نمودند اسپارتیها آنها را تعاقب کرده تا خندقها رسیده منتظر ورود
آتنیها شدند

آتنیها از آنطرف یونانیان مطیع ایران را شکست داده باسپارتیها ملحق شدند
در آنروز راه ساخته و از خندق گذشته تمام ایرانیانرا در آنجا بقتل رسانیدند
گویند در این جنگ ۲۶۰۰۰۰ ایرانی و ۹۱ اسپارتی و ۱۶ تژه و ۵۲ آتنی
تلف شد وقشون مرکزی یونان جنگ نکرده بودند یونانیان خیمه های ایرانیها را
غارت کرده مقدار زیادی اسلحه و جواهر و تختخواب و میز و پارچه های قیمتی و طلا
و نقره یافتند عشر این غنایم را برای خدایان خرج کردند مثلاً دو مجسمه فلزی
برای زوس المپی و پزیدن کرنتی ساختند برای آپلن یک سه پایه طلائی
ساخته که آنرا سه مار بهم پیچیده نگاه میداشتند س ۵۴ این سه پایه را در دلف
قرار داده و روی ستون آن اسم ۳۱ ملتی که در جنگ ایران باهم متحد شده بودند
حکاکی کردند خلاصه در سال ۴۷۹ قبل از میلاد یونانیان بکلی از جنگ با ایران



رقم علیرضا

ص ۵۴ سه پایهٔ پلاتئا

فارغ شدند

جنگ میکال — در این مدت رئیس سفاین یونانی موسوم به لئوتی شیدس اسپارتی سواحل آسیای صغیر را طی کرد خواست یونانیان آسیا را به ایرانیان بشوراند چون سفاین به دِلُس رسید در آنجا توقف نمود ساموسی‌ها میخواستند سفاین را به آسیا برند اما سرداران بحری ممانعت میکردند بالاخره یکنفر ساموسی به لئوتی شیدس گفت چرا لقب هژسیسترات (رئیس کل) را بشما داده اند لئوتی شیدس خجل گشته و [illegible] حکم حرکت داد قشون ایرانی که مرکب از ۶۰۰۰۰ نفر بود در دماغهٔ میکال اردو زده بودند از اینجهت ۳۰۰ سفاین ایرانی هم بدانجا رفتند یونانیان آنها را تعاقب نموده به میکال آمده و مقابل آنها اردو زدند

ایرانیان چون از یونانی‌هائی که همراهشان بود خوف داشتند اسلحهٔ آنها را گرفته

آتنها را مستحفظ اردو قرار دادند آتنیها از طرف جلگه و اسپارتیها از طرف کوه

یکدفعه حمله کردند یعنی تِبَها با آتنها متحد شده تمام ایرانیان را بقتل رسانیدند

یونانیان بعد از غارت کردن اردو سفاین ایران را آتش زدند

گویند جنگ پلات و میکال در یکروز واقع شده بود و یونانیانی که در میکال جنگ میکردند

با آنها الهام شده بود که یونانیان دیگر هم در پلات فتح خواهند کرد

فصل پانزدهم دولت آتن

تجدید بناء حصار آتن — هردُت مورخ گوید آتنیها آزاد کنندهٔ

یونانند وطن پرستی را به یونانیان آموختند بعد از خدایان کسی که توانست ایرانیان را

مغلوب کند آتنیها بوده اند براستی هردُت صحیح فهمیده زیرا که آتنیها هر قدر قوه

داشتند بکار بردند هرچند مملکتشان خراب و سوخته شد

تمیستکل خواست حصار شهر را تجدید بنا نماید از اینجهت قرار داد هر خانوادهٔ اهل

حصار آتن را تشکیل داده بعد منازل خود را بسازند

عقیدهٔ اسپارتیها براین بود که چون شهر محکم کرده ممکن است ساخلو دشمن شود از

اینجهت بنای حصار آتن را جایز نمیدانستند تمیستکل کوشش با نیحر (?) نها نکرده همیشه

جد و جهد زیادی برای بنای حصار مینمود

چون میستکل با سپارت رفت مدت ده روز در آنجا توقف کرده به منزل مفتشین رفت و به مجلس سپارت حاضر گشت کاهی مکلف معطل رفقای خود هستم و ممکن است برای ایشان کاری اتفاق افتاده باشد که نتوانسته اند بیایند

اسپارتیها چند نفر برای تحقیق بنای حصار به آتن روانه کردند تمیستکل به آتنی ها پیغام فرستاد که قاصدین اسپارت را تا مراجعتش توقیف کنند

چون حصار تمام گشت تمیستکل با آتن مراجعت کرد

حصار جدید بزرگتر از قدیمی بود و اجنبیان زیادی بدانجا آمده مسکن نمودند

خیانت و قتل پزانیاس — بعد از فتح میکال شهرهای یونان با اسپارت متحد گشته سفاین را به هلسپن آوردند در آنجا جنگی با ایرانیان نموده و آنها را از تراس خارج کردند

پزانیاس امیر البحر به بیزانس (قسطنطنیه) آمده کم کم عادت ایرانیان را اختیار کرده البسه آنها را می پوشید بار می داد و مصریها او را همراهی کرده و غالب بزرگان ایرانی با او دوست شدند چنانکه امیر البحر یونانی خواست دختر گزرس را بعقد خود در آورد و در عوض او میخواست یونان را برای پادشاه ایران مسخر نماید

پزانیاس به رفتاری زیاده به یونانیها نمود و پلیمزها ترک خدمتش گفته بمملکت خود

برگشتند یونانیان جسبه بر ریاست سفاین را به آریستید دادند و از آنوقت
اسپارت در جنگ با ایران مخالفت نمود

مفتشین پزانیاس را به اسپارت آوردند ولی دو مرتبه به بزانس آمده با آرتاباز
ساتراپ ایرانی متحد گشت یونانیان اینده‌فعه پزانیاس را حبس کردند ولی مقداری
پول داده از مجبس خلاص شد پزانیاس کوشش زیادی برای شورانیدن هیلت‌ها
نمود ولی فایده نبخشید

روزی قاصدی نزد آرتاباز فرستاد و از او کمک خواست قاصد کاغذ را باز نمود
و ملاحظه کرد که در آن نوشته بود حامل کاغذ را بقتل رسانید قاصد کاغذ را به مفتشین
نشان داد آنها خواستند پزانیاس را استنطاق کنند

قاصد در رفتن امتناع کرده بمعبد نزدیک نپتون واقع در نزدیکی دماغه تنار پناه برد
پزانیاس نزد قاصد رفته و او را مجبور به بردن پیغام نمود

مفتشین قرار دادند که او را هلاک کنند یکی از آنها او را مخبر کرد پزانیاس بمعبد آتن
کالکی‌کس (خانه فلزی) پناه برد آنهم فوراً در معبد را از سنگ مسدود کردند
و اول کسی که سنگش را آورد مادر پزانیاس بود

سردار آتی چند روز در معبد بسر برد تا موتش رسید آنوقت او را بیرون آوردند

اسپارتیها تصور کردند که الهه از عمل قبیح (قتل پزانیاس) متغیر گشته از اینجهت دو مجسمه بزرگ بجهت او ساختند

اتحاد دِلُس — ساکنین جزایر و سواحل یونان مدتی با ایرانیان جنگ کرده عاقبت خواستند اتحاد نمایند ارِستید رئیس قشون بحری تمام مبعوثین شهرها را در دِلُس نزدیک معبد آپلن جمع نمود و قرار دادند که هر شهری مقداری پول و قشون و کشتی بفرستند

یونانیان چون از جنگ خسته شده بودند فقط مبلغ ۴۶۰ تالان (پنج کرور فرانک) فرستادند این پول را در تحت نظارت آتنیها در معبد آپلن قرار دادند ارستید برای نگاهداری عهدنامه آهن گداخته در دریا انداخت و تمام مبعوثین قسم خوردند که خلاف معاهده رفتار نمایند تا اینکه قطعه آهن از آب بیرون آید (۴۷۶) تمام شهرهای متحده بسبک خود حکومت میکردند ولی تمام در تحت حکم و نظارت آتن بودند

اخراج و مرگ تمیستکل — آتنیها بزودی از تمیستکل برگشته او را مکار و خائن قلم دادند زیرا که با هیچ خانواده رابطه نمیکرد و زود متمول گشته بود چنانکه میگویند صد تالان داشته است

روزی تمیستکل صفات لازمه سردار بودن را بیان میکرد ارستید باو گفت یک صفت را فراموش کرده اید و آن بیغرض بودن است

تمیستکل خواست صحبت مخفیانه در مجلس بکند ارستید صحبت او را سؤال کرد تمیستکل گفت خوبست سفاین متحده آتن را آتش بزنیم برای آنکه آتنیها فقط کشتی داشته باشند ارستید گفت حرف شما صحیح است لکن این ظلم بزرگیست

بعد از جنگ سالامین دیگر تمیستکل را سردار نکردند و پس از مدتی موافق استراسیسم او را اخراج کردند تمیستکل به ارگس رفت

چون پوزانیاس درگذشت آتنیها خواستند تمیستکل را هلاک کنند سردار یونانی به کرسیر فرار کرده و از آنجا به اپیر رفت آدمت پادشاه مُلُس‌ها دشمن او بود روزی تمیستکل را در خانه خود دید که نزدیک آتش مقدس نشسته و بچه را در بغل دارد آدمت مغموم گشته و او را بمقدونیه روانه کرد

از آنجا تمیستکل به کشتی نشسته خواست به آسیا رود اما طوفان سختی پیدا شده کشتی را به ناکزس برد سردار یونانی خود را به رئیس کشتی معرفی نموده گفت اگر به آتن رویم من و تو مقتول خواهیم شد رئیس کشتی متوحش گشته کشتی را در دریا نگاه داشت چون کشتی به افز رسید تمیستکل خواست بخانه پادشاه ایران رود پادشاه ایران هم

پول گزافی داده بود برای اینکه تمیستکل را بیاورند سردار یونانی خود را در شهر
مخفی کرده به سوز (شوش پایتخت قدیم ایران) رسید بعد از آنجا نزد آرتا
تاگزرسس (اردشیر دراز دست) جانشین گزرسس رفته و خود را معرفی نمود
پادشاه از جرئت تمیستکل تعجب نموده و سه شهر باو عطا کرد

تمیستکل در مانیزی مسکن کرده و در آنجا بدرود زندگانی گفت ایرانیان مقبره
بزرگی برای او ساخته و دوستان یونانیش استخوان او را از قبر بیرون آورده
مخفیانه در اتیک دفن کردند

گویند تمیستکل وعده تسخیر یونان را به پادشاه ایران داده بود و چون نتوانست بهره مند
شود خود را با خون گاو ناخوشی مسموم کرد

سیمن — پسر میلتیاد نتوانست جریمه پدرش را ادا نماید ولی خواهرش موسوم
به آلپی نیس که در وجاهت از تمام زنان آتنی گوی سبقت برده بود زن کالیاس
متمول گشته و جریمه را ادا کرد

سیمن سواحل ایرانی را که در شهر ایون واقع در مصب استریمن بود محاصره کرد
ایرانیان مقاومت نموده شهر را آتش زدند و از این جنگ بعد دیگر دشمنی در طرف
تراس نبود سیمن چون از جنگ مراجعت کرد عمارات و معابد زیادی

در آتن بنا نمود

سیمن بسیار مهمان نواز و فقیر دوست بود مثلا روزی نبود که مهمان در خانه او نباشد

در بازیهای المپی جایزه بزرگی بسیمن عطا کردند

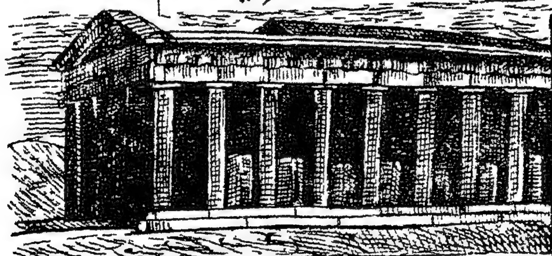
آتینها جزیرهٔ کوچک سیرُس را غصب کرده ساکنینش را فروخته رعایای آتن را

در آنجا مسکن داده بودند گویند تزاول پادشاه آتن در این جزیره مدفون بود

روزی عقابی خاک محلی از آنجا را با چنگالش عقب نمود سیرسیها آنجا را حفر کرده

استخوانهای درشتی یافتند سیمن استخوانها را به آتن آورده و در سال ۴۶۹

قبل از میلاد معبد بزرگی ساخته و آنرا تزیئون نام نهاد س ۵۵



رقم علیرضا

س ۵۵ معبد تز در آتن

سیمن با ۲۰۰ کشتی سواحل جنوبی آسیای صغیر را طی کرده و یونانیان آسیا را

بشورانید بعد سفاین فنیسی را شکست داد (۴۶۵)

چون به آتن مراجعت کرد درخت نخلی از مفرغ ساخته و آنرا در سال ۴۶۵ در معبد

آپلن فتـا ر داد

گویند در جنگ مذکور سیمن ۲۰۰ کشتی دشمن را اسیر نمود و آتیها را لباس ایرانی پوشانده بدینقسم ایرانیان را فریب داد سیمن با ۳۴۰ کشتی و ۲۰۰۰۰ محبوس به آتن مراجعت کرد

طغیان و اطاعت متحدین آتن — یونانیان جزایر و سواحل اول به آتنیها اطاعت کردند ولی بزودی از حکم آنها سر پیچیده و آتنیها برای گوشمال آنها کشتی و قشون فرستادند

ناکزس که با ثروت ترین شهرها بود مدتی مقاومت کرد ولی آتنیها آنرا محاصره کرده در سال ۴۶۷ تسخیرش نمودند آتنیها ده هزار مهاجر به تراس فرستاده خواستند معادن طلای آنجا را ضبط نمایند تاذس‌ها ادعای ملکیت نمودند مدت سه سال آتنیها این شهر را محاصره کردند تازس‌ها عاقبت تسلیم شده سفاین و معادن شان را به آتنیها واگذاردند

چون آتنیها گنج دلس را به آتن بردند اسپارتیها بر آنها شوریدند آخرالامر سه شهر واقع در دریای اژه بغیر از چهار شهر به آتن تسلیم شده تمام سالی ۶۰۰ تالان به آتن می‌دادند

انقطاع بین اسپارت و آتن — اسپارتیها از ترقی و ثروت آتنیها متوحش گشته

خواستند تا پرس‌ها را در جنگ کمک نمایند

در سال ۴۶۴ زمین لرزهٔ سختی در لاکونی شد ۲۰۰۰۰ نفر تلف شدند تمام خانه‌ها‌ی اسپارت بغیر از پنج خانه خراب شد هیلت‌ها وقت را غنیمت شمرده خواستند خود را از قید اسپارتیها خلاص کنند اما ارکیدامس پادشاه فی الفور قشون بزرگی ترتیب داد و هیلت‌ها جرئت جنگ نکردند

مسنی‌ها قشونی بکوه ایتم فرستاده و در آنجا قلعه بندی مینمودند اسپارتیها آنجا را محاصره کرده و سیصد نفر از ایشان کشته شد آنوقت از آتنیها کمک طلبیدند

سیمن پسر میلتیاد دوست اسپارتیها بود و یکی از پسرهایش را لاسدمنیاس نام نهاده بود خطبای آتن کمک فرستادن را جایز نمیدانستند لکن سیمن در مجلس حاضر شده گفت آتن و اسپارت دو پای یونانند اگر اسپارت منهدم گردد یونان فالج خواهد ماند سیمن با عده‌ هیلت با اسپارت رفت با زمسنیها شکست نخوردند اسپارتیها از آتنیها مظنون گشته و آنها را برای کمک قبول نکردند چون سیمن با آتن مراجعت کرد نجباء و بزرگان از او نفرت نمودند و موافق استراسیسم او را نفی بلد کردند

خلاصه مدت ده سال مسنیها ایتم را دفاع نموده و بعد تسلیم شدند اسپارتیها هم آنها را

به پیرا اخراج کردند

آتنیها شهر نپاکت را که در برزخ کرت واقع است تسخیر نموده و مسنی ها را در آنجا منزل دادند از آن زمان ببعد مسنی ها با آتنیها متحد گشته و دشمن اسپارتیها شدند

جنگ و شورش زیادی مدتی در یونان طول کشید و اطلاع صحیحی در باب آنها نداریم زیرا که هیچ مورخی آنها را تشریح نکرده است

کرت و اژین رقیب آتنیها بودند مگارها و آتنیها متحد گشته ۷۰ کشتی به اژین روانه نمودند کرت ها مگار را غارت کردند ولی از آنطرف آتنیها اژین را با متفقان و اموالش غصب نمودند (۴۵۷)

اسپارتیها قشونی بجهت تسخیر فسید فرستاده بودند این قشون در راه به آتنیها خورد و آنها را عقب نشانیدند اسپارتیها از این فتح بسیار شاد شده و سپری از طلا ساخته در معبد المپی قرار دادند

سیمن در این جنگ به اردوی آتنیها رفت لکن سرداران او را نپذیرفتند سیمن اسلحه خود را در آنجا نهاد سرداران برای اسلحه او نزاع کرده و در سال ۴۵۲ همدیگر را مقتول کردند بعد از مدتی باز سیمن را سردار کردند و مدت پنجسال نزاع آنها با اسپارت ساکت شد سیمن دویست کشتی برای تسخیر جزیره قبرس

حمل نمود و خودش در آنجا درگذشت

باز جنگ در یونان شروع شد تسالی و مگار و ترزن و ارگس با هم متحد شده با

بائی و اسپارت جنگ کردند چون غالب شهرهای یونان میل زیاد و با اسپارتیها

داشتند کم کم ترک آتنیها را نمودند مثلاً مگار ساخلو آتنیها را بقتل رسانیدند و ساکنین

اُب ملاحان سفاین آتنی را کشتند

بالاخره آتنیها دوباره اُب را مسخر کرده و تمام ممالک متحده از آنها برگشتند آتن

بنا بر معاهده سی سال ترک جنگ با اسپارت نمود (۴۴۵)

اتمام جنگ با ایرانیان — چون آتنیها شهرهای یونانی آسیا را از دست

ایران گرفتند خواستند ممالک جزیره قبرس و مملکت مصر شوند

در این زمان یکی از شاهزادگان افریقا موسوم به اینارس بر پادشاه ایران شورید

آتنیها بکمک این شاهزاده برخاستند و شهر ممفیس را مسخر کردند

ایرانیان در ساخلو **شات بلان** (قصر ابیض) جنگ میکردند پادشاه ایران

مگاباز را پول زیادی برای شوراندن اسپارتیها فرستاد اما بهره مند نشد ولی

یکدسته قشون ایرانی بمصر آمده و آنجا را از آتنیها تخلیه کرد یونانیان در جزیره

مسکن کرده مدت هیجده ماه جنگ کرده تا اینکه ایرانیان تمام آنها را بقتل رسانیدند

ایرانیان ابیارسس افریقائی را بدارزده دویست و پنجاه کشتی آتن بدست آنها افتاد (۴۴۵ — ۴۵۹)

بعد از این جنگ آتینها سفیری بشوش فرستاده و با ایرانیان عهدنامه نوشتند که پادشاه ایران دیگر از شهرهای یونانی آسیا مالیات نگیرد و سفاین جنگی ایران در دریای اژه سیر نکند گویند این سفیر سیمن پسر میلتیاد بوده و از اینجهت این عهدنامه را صلح سیمن نامیدند

فصل شانزدهم
دمکراسی یا حکومت عامه

تشکیل دمکراسی — قبل از جنگ مدحق حکومت و شغلهای عمده و انتخاب وکلا بنابر قوانین سلن فقط با طایفه نجبا بود و چنانکه مذکور شد ملت آتن بچهار طبقه تقسیم شده بود تتِت ها که در طبقه چهارم محسوب میشدند نه حق دخول در ادارات داشتند و نه حق انتخاب

چون تتِت ها در جنگ با ایران زحمات و صدمات فوق العاده کشیدند اریستید قانونی وضع نموده و ملت آتن را در جلو قانون مساوی ساخت

هنگام جنگ مجلس ادیئپاژ مرکب از اعزاء چندی بود که خدمت زیادی بملت

اسپارتی زوجه پریکلس برخلاف زنان آتن علم دوست بوده و همیشه صحبت نقاشی
شوهرش را حفظ میکرد مدت چهل سال پریکلس آتن را حکومت نمود بدون اینکه
هیچکس از او شکایت کند در حکومت او آتن بزرگترین شهر یونان شد فضلای
چندی بدانجا کوچ نموده متوطن گشتند این زمان را قرن پریکلس نامیدند

ملت — در آتن خانواده نجباء و بزرگان فقط جزء ملت محسوب میشده فقرا
و کارگران را جزء اجنبیان محسوب میداشتند

متیک ها یا اجنبیان حق تجارت داشته ولی نمیتوانستند زن آتنی تزویج
نمایند اجنبیان حق ملک خریدن و در مجالس آتن داخل شدن نداشتند
آتنیها فقط مصدر کارهای عمده بوده و اطفال آنها در سن بلوغ جزء قشون
میشده نجبای آتن دارای اراضی بزرگی بوده اند که زراعت آنها با غلامان
بوده ص ۵۲ صنعت های دیگر از قبیل کوزه گری و آهنگری ص ۵۸
و اسلحه سازی هم توسط غلامان و فقرا میشده

مقدار معینی از صنعتگران و عملجات جزء ملت آتن محسوب میشده ولی علماء
این ترتیب را ناصواب میدانسته و ارسطو میگوید دولت منظم دولتی است
که در آن کارگران دخالت در امور نکنند زیرا که شغل جسمانی آنها سبب ضعف



ش ۵۷   دو زارع که حاصل زرعشان را وزن میکنند

هوش و ذکاوت آنها میگردد



ش ۵۸   کارخانهٔ آهنگری

حکومت ملت — حکومت آتن بواسطهٔ ملت انجام میگرفت مثلاً ملت دور و

میبنی عدهٔ وکیل برای مجلس شوری قضاوت انتخاب میکرده و دولت بو کیل مجلس یک درهم (تقریباً یک فرانک) وبعضو محکمهٔ قضاوت روزی سه اُبُل (۴۵ سانتیم) میداده

یونانیان این قسم حکومت را دِمُکراسی (حکومت عامه) میگفتند و ترتیب حکومت قدیم راکه با نجباء بود آریس تُکراسی (حکومت اشرف) یا اُلیگارشی (حکومت منحصره) مینامیدند

شورای پانصد نفری — بغیر از مجلس شوری مجلس دیگری بود مرکب از پانصد نفر که هر سال تجدید میشده برای انتخاب این اشخاص رای را روی باقلاهای سیاه و سفید می نوشتند

برای انعقاد این مجلس اول اعضایش تاجی برسر گذاشته و حیوانی بجهت رب الارباب یا آتِن رَبِّ النوع قربانی میمنودند در یکطرف این مجلس سدّی بنا کرده بودند برای اینکه تماشاچیان مخلوط با عضای شوری نگردند

سان دیدن قشون و محافظت آتش مقدس با این مجلس بوده مثلا این پانصد نفر را بده قسمت نموده و هر قسمتی مدت پنج هفته آتشکدهٔ پرتیان را محافظت میمنود

قضات — در آتن قضات زیادی بوده وچنانکه مذکور شد از گذشته‌ها



س ۵۹ سان دیدن قشون در آتن

روسای قضات و استراتژها روسای قشون بوده اند

نظم شهر و طرق آن با شصت نفر میشده تمام این اجزاء را بغیر از استراتژها انتخاب میکردند و مدت شغل آنها یکسال و تمام مسئول ملت بوده اند شغل قضات اجرای قوانین مجلس بود

دولت آتن — همانطور که در آتیک حکومت با ملت بود در جزایر و سواحل

سفاین جنگی و قورخانه در نزدیکی این بندر قصبه ساخته و آنرا پیره نامیدند سفاین تجارتی
در بندر لنگر انداختند و مال التجاره خود را در آن قصبه میآوردند

تجارت آتن — آتن در قرن پنجم اول شهر یونان بود و یکی از خطبای یونان
میگوید پیره بازار عمده آتن میباشد

چون زمین آتیک بقدر کفایت غله حاصل نمیکرد بنابراین حمل و نقل گندم را بخارجه عقد
نموده بود آتنیها ماهی و شراب و گندم از خارجه داخل کرده در عوض اسلحه و پارچه
و سایر اثاث البیت از قبیل کوزه و ظروف ساخته با آنها میفروختند تجارت
با تقسیم مرتب شد که از سواحل بحر اسود گندم و ماهی و پوست و چوب و غلام خریده
و در عوض ظروف گلی و روغن و شراب بفرستند آتنیها بندر دیگری در دریای اژه
داشتند و از آنجا با سیسیل تجارت میکردند

چون آتنیها در تراس معادن چوب استخراج میکردند از اینجهت شهری در آنجا بنا کرده
و آنرا آمفی پلیس نام نهادند

از طرف جنوب آتنیها با مصریها تجارت داشته و از آنجا گندم میآوردند
روزی یکی از شاهزادگان مصر موسوم به پسامتیک ۳۰۰۰۰
بوواسس گندم به آتنیها بخشید (بوواسس اندازه قدیمه است و مساوی با

از طرف مغرب آتنیها با جنوب ایطالیا و مخصوصاً با سیباریس تجارت داشتند چون
سیباریس خراب شد ساکنینش از آتنیها کمک خواستند و آتنیها شهر توری را
در سال ۴۴۳ قبل از میلاد در برای آنها بنا کردند
اینشهر بواسطه جاده ساحل ایطالیا وصل بود تا شهر ناپل و از تروزی تجارت
میکردند بازی آتنیها مسکوکاتشان از ساحل بحر اسود تا ایطالیا رواج داشت
زدی این مسکوکات شکل جغد یا سر آتن رب النوع نقش شده بود
چون در شهرهای یونان صرافخانه متعدد بوده از اینجهت در آتن همه قسم مسکوکات
یافت میشد و صرافان آتنی پول منفعت میداده این اشخاص را ترا پزیت
میگفتند در قدیم منفعت پول زیاد بوده مثلاً صدی پانزده یا صدی بیست همیشه
منفعت میدادند

فصل هفدهم

ابنیه یادگاری و اعیاد آتن

تزئین آتن — بعد از جنگ با ایران آتنیها زحمات و صدمات زیادی
کشیده شهر خود را بهتر از پیش بنا نمودند

نیمی پولی را که از غارت بعضی شهرها حاصل کرده بود برای زینت آتن بکار برد مثلاً در

میدانهای شهر درختهای چنار کاشته و چند دالان ستون دار در اطراف آنها بنا نمود

یکی از این دالانها موسوم به **فسیل** (ملوّن) بود زیرا که **پلیگنُت تازُسی**

آنجا را رنگ آمیزی کرده بود این نقاش وطن خود را ترک گفته با سیمن به آتن آمده

و در آنجا تسخیر تروا و الپی نیس خواهر سیمن را نقاشی نمود چون سیمن درگذشت دوستانش

تزیین فسیل را اتمام نموده و جنگ ماراتن را در لحظه که آتنیها حمله بایرانیان کرده بودند

رسم نمودند در این پرده تصویر میلتیاد و سی نژیر را هم رسم کرده بودند

چنانکه مذکور شد سیمن معبد تزئیون را بنا کرده و در جنگل آکادموس که خارج شهر

آتن و دور از خانه‌ها باشد مجسمه‌های بزرگ قرار داد

پریکلس اعمال سیمن را بانجام رسانیده و مقداری پول از گنج آتن برداشته برای

مخارج آنها صرف کرد

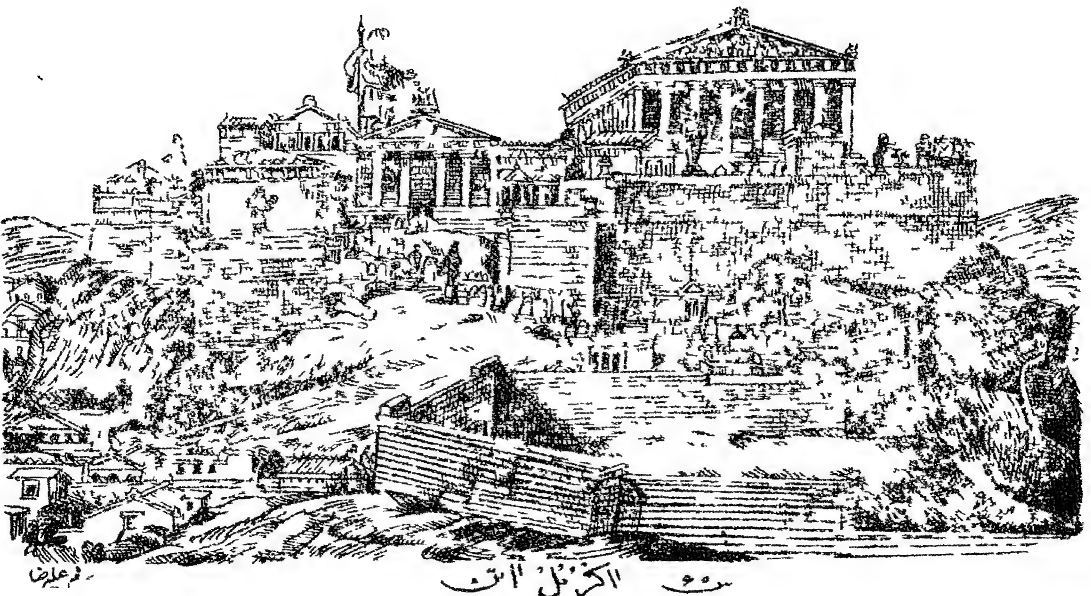
آکرپل — آتنیها ابنیهٔ عالی و مجسّمه‌های قشنگی ساخته در آکرپل و معبد آتن

رب النوع قرار دادند حصاری را که سیمن میخواست بدور آکرپل بنا نماید پریکلس

انجام رسانیده و فاصله بین حصار و صخرهٔ آکرپل را پر نمود

آکرپل شبیه مجسّمهٔ بزرگی بود که روی پایه قرار داشته باشد

پیکلس دربزرگی برای آکرپل ساخته و مخارج آن دو هزار تالان شد
اگر از پایین صخرهٔ آکرپل عبور کنیم به دهلیزی خواهیم رسید که موسوم به پرپیل میباشد
در وسط این دهلیز دیواری بنا شده که بجلوخانی مرکب از شش ستون ختم میگردد
در اطراف این جلوخان دو بنای دیگر است که هر کدام را شش ستون نگاه داشته
یکی در شمال موسوم به پیناکتاک و سقف آن از مرمر ساخته شده
در عقب بنای جنوبی معبد نیکتووار (فتح) واقع شده و چهار ستون جلوخان
آنرا نگاه داشته در طرافش کتیبه هائی است که رب النوع فتح را روی آنها رسم
نموده اند حال اگر از پرپیل بگذریم بجادهٔ مقدس خواهیم رسید که در آنجا معبد
آتن از دور نمایان است ص ۶۰
در این معبد مجسمهٔ آتن پرماشس را با مغفر و نیزه ساخته در بالای آکرپل قرار
دادند اشخاصیکه از طرف دریا به آتیک میرسیده از دور حقیقهٔ مغفر رب النوع را
مشاهده میکردند
چون جادهٔ مقدس را طی کنیم بدو بنای مشهور آکرپل خواهیم رسید یکی پارتنن
در طرف راست و دیگری ارکتئیون در طرف چپ
ارکتئیون نزدیک درخت زیتون مقدس واقع بود و بنا بر قول بعضی مورخین



ش ٥٥ الأكربُل الأثني

بتی چوبی از آسمان دراین مکان افتاده   آتینا اِرِکتِ پهلوان و آتن را

در ارکتیئون ستایش میکردند بنای این معبد از مرمر بود و در سقفش مجسمهٔ چند دختر

موسوم به کاریاتید نصب کرده بودند

در کنار آگروپل معابد پرنیدن و هفائیتس و چند غار بجهت آگلروس و

پان و آپلن بنا شده بود   در آگروپل مأوی و مکنی نبود فقط آنجا را برای

خدایان وقف کرده بودند

پارتنن — مشهورترین بنای آگروپل پارتنن است که در آن معبد آتن ساخته شده

و پنج سال بنای آن طول کشیده

تمام پارتنن را از مرمر معادن پنتلیک ساخته بودند

شکل این معبد مستطیل و دارای شصت و هشت متر طول و سی متر عرض میباشد

هشت ستون در عرض و بیست و هفت ستون در طولش قرار داده بودند

در این معبد بسمت مشرق باز شده و در مقابلش جلوخان بزرگی بود که هشت

ستون آنرا نگاه میداشته

در بالای ستونها چند سنگ موسوم به آرشی تراو قرار داده و در فوق آن

قطعات سنگی دیگری موسوم به فریز گذاشته بودند در فواصل انقطعات مرمر بنصب

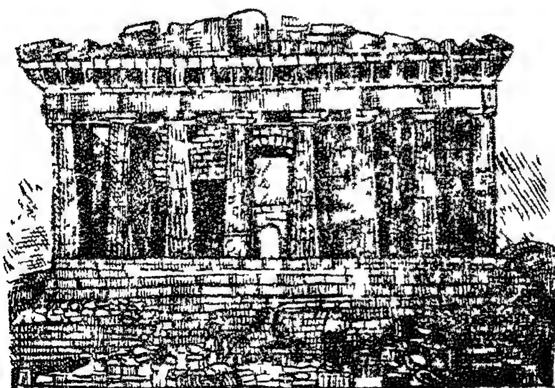
کرده بودند انتهای قطعات را تیر تکلیف و مرمرها را طلپ میساختند
در روی سنگهای مرمر چند کتیبه حجاری نموده و جنگ سانترها و حوادث ایکتیر را
روی آنها رسم کرده بودند
در اطراف تحتانی جلوخان معبد چند کله شیر ساخته و لوله های ناودانها بگردن آنها
وصل نموده بودند در اطراف فوقانی چند مجسمه قرار داده بودند
چون از جلوخان بگذریم به دهلیزی میرسیم موسوم به پرنائس (منزل اول)
در عقب این دهلیز معبد حقیقی نائس (منزل) واقعست در جلو معبد سه دالان
باشد و هر کدام دو ردیف ستون دارند
در نائس مجسمه آتن را که فیدیاس ساخته بود در روی پایه قرار داده اند رب النوع
زره طلائی پوشیده در دستش نیزه و در پائین پایش سپر و ماری گذاشته شده
صورت و دستهای الهه را از عاج ساخته اند
گویند فیدیاس میخواست مجسمه را از مرمر بسازد آتینها او را از این خیال برگردانده
گفتند صرفه جوئی برای خدایان حرام میباشد و باید تمام مجسمه از طلا ریخته شود
در اطراف معبد اسلحه زیادی از قبیل سپر و ظروف طلائی یا نقره آویخته بود
در عقب نائس در کوچکی بود که به تالاری موسوم به اپیس تدمس (منزل آخر)

بازمی‌ستد

خزینه و تاجها و تختهای طلا و شمشیرها و جوشن و تخت پایه طلائی گزرسیس در آنجا محتوی بود

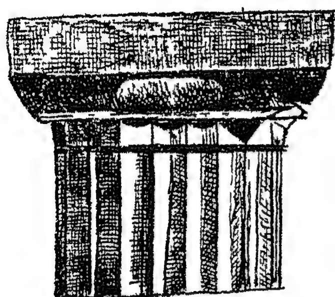
در طول نائس و اپیستدمس ارتفاع سیزده متر کتیبه چندی بود موسوم به فریز پاناتن و طول آنها ۱۵۸ متر بود و در این کتیبه زیبا ارباب النوع ونوس و آرتمس رسم شده بود

پارتنن بقدری بنایش محکم بود که تا قرن هفدهم طول کشیده از صدمات و آفات محفوظ ماند چون ونیسین‌ها آتن را در سال ۱۶۸۷ محاصره کردند قسمتی از پارتنن را با باروت خراب کردند اکنون عده از ستونهای معبد باقیست س ۴۱



س ۴۱ تصویر پارتنن حالیه

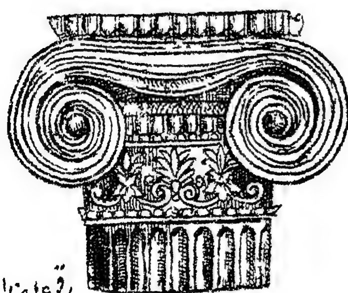
معماری یونان — یونانیان در معماری مهارت زیاد داشته و مخصوصا ید طولائی در ساختن سرستونها داشتند یونانیان غالبا به سبک دُریَن ها و یُنی ین ها و کرنتی ین ها بنائی مینمودند سبک دِرین ها قدیمی و تقریبا تا قرن ششم در جزیره سیسیل و ایطالیا مرسوم بود ش ۶۲



ش ۶۲ سرستون به سبک درین

سبک یُنی ین ها مال مشرق زمینها بود و این سبک از قرن هفتم قبل از میلاد تا قرن چهارم بعد از میلاد مرسوم بود ش ۶۳

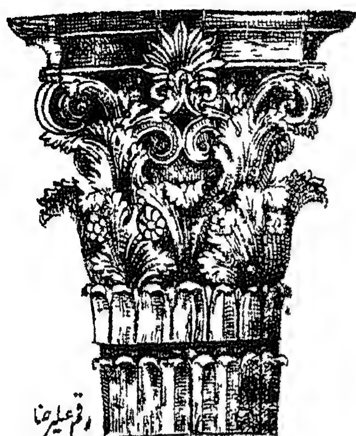
سبک کرنتی ین در عصر پرکلس اختراع شد و اصل آن را بدین نحو نقل میکنند ش ۶۴ یکی از دختران کرنت چون مُرد دایه اش آلات زینتی که این دختر مالک بود در دو...



ش ۶۳ سرستون به سبک یُنی ین

بر سر نهاد و سبدی را روی آنها گذاشت بعد نمو دیک سبد پیچکی از زمین بیرون آمده و تمام آنرا از برگهایش مستور نمود کالیماک حجار اینرا مشاهده کرده و سرستونی بدین ترتیب ساخت

منظر معبد بر حسب قدمتش تغییر میکند مثلاً ستونهای معابد قدیم کوتاه و زمخت و ستونهای جدید بلند و ظریف بود معابد یونان غالباً ملون بسرخ



س ۶۳ سرستون بسبک کرنتی ین

و آبی و زرد و سبز بوده غالباً کتیبه‌ها را قرمز میکردند معابد قدیم تمام ملون ولی معابد جدید فقط ستونها و مجسمه‌هایش ملون بود

فیدیاس — اطلاع کمی درباب زندگانی حجاران و معماران یونان داریم ولی فقط میدانیم فیدیاس مشهورترین آنها بوده

این شخص حجاری را اول نزد اژلادایس ارگسی آموخت و در عصر سیمن مجسمه آتن پرماتس را ساخت بعد پریکلس او را برای حجاری پارتنن آورد

چند معمار و حجار قابل خدمت او را میکردند اما خود فیدیاس مجسمهٔ آتن را از طلا و عاج ساخته و شاگردانش فریز پاناتن را ساختند

گویند چون مجسمه تمام شد آتنیها فیدیاس را خائن قلمداد نمودند زیرا که روی سپر رب النوع تصویر خود و پریکلیس را حجاری نموده بود و حجار مشهور را اخراج کردند

فیدیاس به المپی رفته مجسمهٔ بزرگی برای رب الارباب ساخت این مجسمه بقدری قشنگ و ظریف بود که هر کس آنرا ندیده بود خود را بدبخت تصور میکرد در پایهٔ مجسمه این کلمات از قول رب الارباب حجاری شده بود

(فیدیاس پسر شارمیدس این مجسمه را برای من ساخته است)

عید پاناتن — در آتن اعیاد چندی برای رب النوع مرسوم بود ولی مشهورترین اعیاد عید پاناتن بود که هر چهار سال منعقد میگشت س ۶۵ س ۶۶



س ۶۵ عید پاناتن

روز عید تمام زوار جمع گشته نقابی برای مستور کردن بت رب النوع میبردند دختران
نجبا مدت نه ماه این نقاب را بافته بودند اطراف آن زردوزی و در وسطش
جنگ خدایان المپی را با تیتان ها (عفریتان و دیوان) ظاهر ساخته بودند



عید پاناتی زنان نقاب برنده

تمام زوار در قصبه سرامیک جمع گشته بجاده مقدس میآمده و بعد از انجا به آتن
میرفتند در جلو کشیشان حرکت میکردند و یکدسته دختر لباس طویلی پوشیده هر کدام
ظرفی در دست میگرفتند در عقب آنها یکدسته دختر دیگر موسوم به کانفر اشیاء
مقدس را در زنبیلی کرده روی سرشان گذارده میبردند این دختران از
طایفه نجبا بوده اند
دختران میتک ها (اجنبیان) در عقب و هر کدام آفتابه یا چتری در دست داشتند
بعد از دختران حیوانات قربانی را میآوردند در جلو و عقب حیوانات جنگیان

می نواختند

بعد از اینها پیران حرکت میکرده و هرکدام شاخهٔ زیتونی در دست داشتند و در عقب پیران

جوانان و سواران (س ۶۷) و قشون میآمده



(س ۶۷) سواران یونانی در روز عید پاناتن

تمام این جمعیت مقابل پارتنن صف کشیده قربانی میکردند بعد کشیشها در معبد را باز نموده

و تمام مجسمهٔ آتن رب النوع را مشاهده کرده تعظیم مینمودند

اعیاد دیونیزس و تراژدی — در آتن چند عید برای دیونیزس

رب النوع نباتات مرسوم بود

در عید گلها (آنتس تری) یعنی در اواخر زمستان ملت محصول شراب را در خمرهها

یا ظروف گلی ریخته با افتخار رب النوع مینوشیدند

روز عید تمام کلاهی از گل ترتیب داده بر سر میگذاشتند و هرکدام تنگ لبریز شراب

درظرفی ریخته و درمکانی بعبارت آکرنت پادشاه می نشستند بعد بصدای شیپور
یکدفعه ظروف را برداشته و نوش باد گویان سر میکشیدند هرکس که ظرفش زودتر
خالی میکشت او را جایزه و انعام میدادند

چون تمام شرابها نوشیده میشد تاجهای گل را در معبد رب النوع قرار داده وزن
ارکنت پادشاه با چهارده زن دیگر حیوانی قربانی میکرد

بعد از یکماه عید دیونیزی شروع میشد اول بت رب النوع را در قصبه سرامیک
گردانده و در جلو محراب معبد دیونیزس آوازمخصوصی موسوم به دیتیرامب میخواندند
با مجمع آوازه خوانرا تراژدیک (تراگس یعنی بز) میکفتند زیرا که آوازه خوانان
بشکل ساتیرها لباس میپوشیده

بعد از ساتیرها شخصی با نقابی کتانی ظاهر شده واو را دیونیزس بنامیدند این شخص در
روی عرابه سوار شده با همراهانش صحبت مینمود

غالبا این عید را نزدیک تبرزی سیاسی که در میدان بازار واقع بود منعقد مینمودند
باید دانست که این اعیاد نه فقط مخصوص به دیونیزس بود بلکه آنها را برای خدایان
و پهلوانان هم تشکیل میدادند فرنیکوس مجلس تیاتری تشکیل داده و تسخیر میل را
ظاهر ساخت در این تیاتر بازیگران بلباس زنان درآمده بودند

اشیل که ملقب به خلاق تراژدی میباشد تیاترها و تماشاخانه های بزرگ
ترتیب داده و تراژدی (تیاتر غم انگیز) بدینقسم مرسوم گشت

کمدی -- بعد از خوشه چینی یونانیان عید لن را تشکیل میدادند در آن
عید مقداری شراب برای دیونیزس وقف نموده و مجالس مهمانی منعقد میشد در تمام
شهرها افتخار خدایان آوازه میخواندند بعد چند نفر رامثل بیاتیرها و باکانت ها
لباس پوشانیده و صورت آنهارا از تفاله شراب ملوّن میکردند تماشاچیان بدور
این اشخاص جمع گشته رقص و طرب نموده گاهی هم دشنام و کلمات مسخره آمیز
بهمدیگر میگفتند اینوضع موسوم به کمُس بود

اطلاع صحیحی درباب این عید نداریم لکن چیزی که واضح میباشد اینست که
سوزاریون این عید را در مگار مرسوم نموده و آتنیها تقلید او را نمودند بعد کم کم
این عید مرسوم گشته و بازیگران چندی در روی عرابه سوار گشته مجلس رابطرب
درمیآوردند باین قسم کمدی (تیاتر مضحک آمیز) تشکیل یافت

تیاتر -- تراژدی و کمدی را اوّل روی عرابه ظاهر میساختند بعد چون
این اعمال صعب بود شوار بود بنای بزرگی برای تماشاچیان و بازیگران
ساختند این بنا در دامنه تپه واقع شده و سنگهای تپه را حجاری نموده صفحات

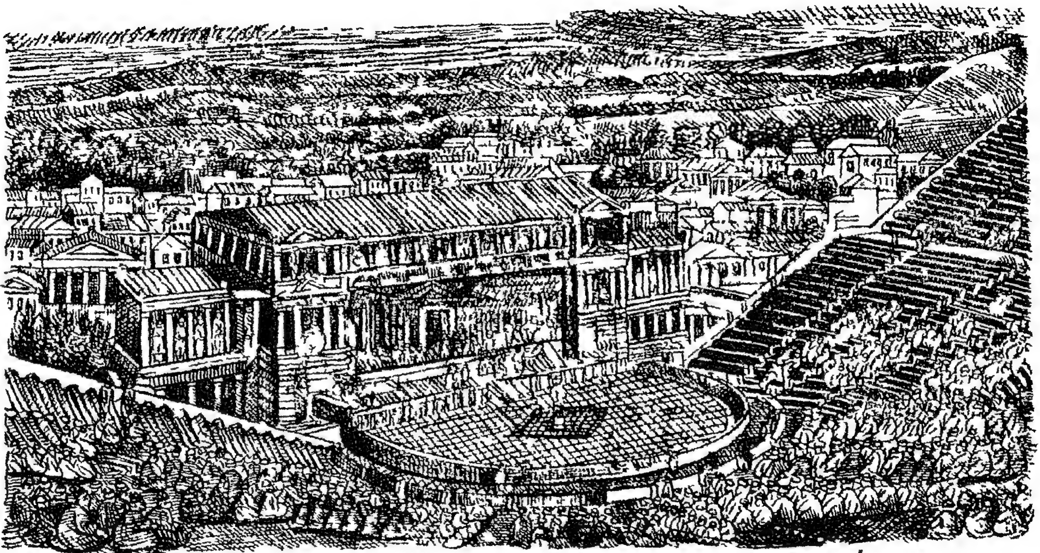
چندی باختند تمام این شبیه به یک نیم دایره بود (این نیم دایره را تیاتر یا تماشا خانه نامیدند)

در سه طبقه پائین کشیشها و در طبقات دیگر تماشاچیان می نشستند در پائین تپه بنای دیگری بود آنهم بشکل نیم دایره و آنجا را ارکستر (محل رقص) نامیدند در وسط این بنا محراب رب النوع واقع بوده و آوازه خوانان و موزیکچیان بدور آن میگشتند ۶۸

در مقابل تماشاچیان محوطه موسوم به سن (مجلس) واقع بود و در جلو آن بنای بزرگی بود که بازیگران در آنجا می ایستادند این تیاتر شبیه به یک عید مذهبی بوده و هر سال آنرا تجدید مینمودند

یک ارکنت رئیس این عید بود و ملت یکی از نجباء را برای تهیه آلات و ادوات تیاتر انتخاب کرده او را کرژ لقب میدادند

مخارج این تیاتر به پانصد درهم میرسید برای ترژدی پنجاه پسر و برای کمدی بیست و پنج پسر حاضر نموده و پول زیادی به آوازه خوانی داده پسرانرا آواز خواندن میآموزاندند مخارج بازیگران و موزیکچیان هم با ارکنت بوده این تیاتر مدت ده روز طول میکشید زیرا که ارکنت ها با هم رقیب بودند



ص ۶۱ تیاتر دیونیزس در آتن

سه دفعه تراژدی و پنج دفعه کمدی بجا میاوردند هر قطعه یک روز طول میکشید

هر مجمع تراژیک مرکب از سه تراژدی (ترلیژی) و یک قصیده ساتیریک بود

در طلوع آفتاب تیاتر شروع میشد سی هزار نفر در آن میتوانستند حضور یابند

قسمت دخول نفری دو ابل بود

آواز خوانان اول به ارکستر آمده دور محراب طواف میکردند بازیگران نقابی بر صورت

آویخته در روی پله که ارتفاعش یک متر و نیم بود می ایستادند

البسه بازیگران تراژدی شبیه مشرق زمینها بود ولی بازیگران کمدی لباس کوتاهی

پوشیده و نقابهای مضحک و عجیب و غریب بصورت میاویختند

هر قطعه تیاتر با سه بازیگر مجری میشد و مرتب کردن تمام آنها با کُرِژ بود

بعد از اتمام تیاتر قضات برای جایزه دادن رؤسا جمع گشته و اسم آنها را روی

سه پایه می نوشتند

مصنفین درام — (درام تیاتریست مرکب از تراژدی و کمدی) مصنفین

درام شعرای مشهور یونان بودند اغلب تیاترهای آنها تلف گشته ولی اسم سه شاعر

با اشعارشان از برای تراژدی و یک شاعر از برای کمدی بیادگار مانده

مشهورترین مصنفین تراژدی اِشیل میباشد برادرش سیژنیر در جنگ

ماراتن کشته شد س ۹۰
شاعر خودش در سالامین
جنگ کرده و از آنجا به آتن
آمده تیاتری منعقد نمود در
اواخر عمر اشیل بجزیره سیسیل
رفته و در آنجا بدرود زندگانی
گفت



س ۶۹ اشیل

شاعر دویم سفکل س ۷۰ میباشد این شاعر مدتی در آتن کار کرده و صد تراژدی
تألیف نموده آتنیها همیشه او را محترم
نگاهداشته و حتی دو دفعه او را سرلشکر
نمودند سفکل نود سالگی در گذشت



س ۷۰ سفکل

شاعر سیم اری پید است که پسر
یک سبزی فروش بوده همیشه با سقراط
و اناکزاگر فیلسوف مراوده مینمود
غالب اشعار این شاعر مذهبی و اخلاقی

بوده چون اشعار اری پیدا فیلسوفی و اخلاقی میدیدند با او محبت نمیکردند از

اینجهت شاعر بمقدونیه آمده و از آنجا به تراس رفت س ۷۱



آریستوفان شاعر کمدی بوده است

مدت چهل سال اشعار مضحک آمیز ترتیب

داده و همیشه بر ضد حکومت عامه و

مجلس و فیلسوفان و مخصوصاً بر ضد

کلئون رییس دمکراتها و سقراط و اُری

پید سخن میراند چون کمدی نوشتن

در آتن آزاد بود از اینجهت حکومت

از او ممانعت نمیکرد

این چهار شاعر در یونان بلکه در تمام عالم مشهور میباشند و هنوز اشعار و قصاید آنها در دست میباشد

فصل هیجدهم

زندگانی در یونان و ادبیات

زندگانی مادی — چنانکه سابقاً مذکور شد آب و هوای یونان نسبتاً

گرم و خشک میباشد و در تمام فصول میتوان با کمی لباس و خوراک زندگانی

نمود مدت چند قرن البسه یونانیان
فقط از یک لباس پشمی طویلی مرکب بود
شیتن لباس کتانی طویلی بود
که یونی‌ها می پوشیدند لباس
مردان و زنان س ۷۲ تقریبا
بهم یکدیگر شبیه بود باید دانست که
یونانیان تقلید آسیائیها را کرده
و بعد مثل آنها لباس پوشیدند



س ۷۲ یک زن یونانی که لباس می پوشد — رقم علیرضا

یونانیان چون از خانه بیرون میآمدند قسمی شنل کوتاهی روی لباس خود میپوشیدند
کفش آنها از چوب بوده و بواسطه چند تسمه او را روی پا می بستند س ۷۳

س ۷۴ س ۷۵ س ۷۶

زنان گیسوانشان را گلوله نموده در عقب سر می بستند مردان غالبا سر برهنه
و ریش و سبیل را می تراشیده در سفر یک قسم کلاه عریضی بسر میگذاشتند
غذای یونانیان بسیار غیر مطبوع بوده و طباخ قابلی نداشتند س ۷۷
غالبا با قسمی حریره و نانهای کلفت و خشن تغذیه مینمودند



ش ۷۳ رقاص ورین



ش ۷۴ یک زن یونانی

یونانیان شراب کم استعمال میکردند و غالباً آن را با آب مخلوط مینمودند

غذای نجبا و اغنیا از زیتون و (ش ۷۸) و باقلا و پیاز و انجیر و

پنیر مرکب بوده

یونانیان اول نشسته غذا میخوردند بعد تقلید آسیائیها را نموده غذا را درازی

بنیز صرف میکردند



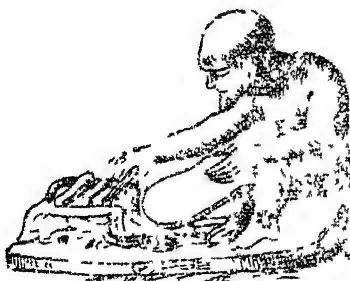
رسم علیرضا

ش ۲۵ دو جوان یونانی



ش ۲۶ دو زن یونانی که آب میبرند

معابد یونانیان از مرمر خیلی
باشکوه بود ولی شهرهایشان کثیف
و دارای خیابانهای تنگ بود
دیوار منازل کوتاه و غالبا
دزدها آنهارا خراب مینمودند
اطاقهای منازل بی پنجره و گلی



ش طباخ یونانی

بود مردان بیشتر از خواب [illegible] زیرا که زنها کار [illegible]



شکل ۸ — دو زارع که روغن میگیرند

در زورخانه ها بود و برای کسب خبر گاهی در دکاکین دلاکان یا آهنگران میرفتند

در یونان چون شخصی میمرد اورا در عرابه گذاشته و چند نفر پارچه بر سر انداخته مرده را تا قبرستان همراهی میکردند شکل ۸۹



شکل ۷۹ — تشییع جنازه یک یونانی

غلامان و کنیزان — در شهرهای یونان عدهٔ غلامان و کنیزان بیشتر از یونانیان بوده

یونانیان غالباً از ممالک لیدی و فریژی و سیری غلام میخریدند

جماعتی و اعمال مشکل با غلامان بود بعضی از کنیزان پارچه میبافته و برخی گندم

آسیا نموده نان می پختند



ش ۸۰ دو کنیز

هر خانواده اقلاً ده غلام و کنیز داشته

نجباء و اغنیاء صد غلام و مقدار زیادی کنیز داشتند

بعضی از غلامان آهنگری

یا نقاشی یا اسلحه سازی و یا دلاکی (ش ۸۱) مینموده در آتن اغلب غلامان

ملاح یا تاجر بوده اند مثلاً

هرکدام در دکانی نشسته نصف

دخل را برای خود و نصف

دیگر را بصاحبانشان میدادند

غلامان حق دخول در حمامهای

شهر و زورخانه ها و مجلس



ش ۸۱ دلاک یونانی

نداشتند. ارسطو میگوید غلام آلت ذیروح میباشد

در یونان غلامان را بسیار اذیت میکردند مثلاً در آتن چون نزاعی بین دو شخص واقع میشد غلامان همدیگر را ضبط نموده و برای بروز دادن خبر صدمه زیادی بآنها وارد میآوردند

یکی از خطبای یونان میگوید برای اثبات گناه و تقصیر شکنجه بهترین وسایل است

زنان — تقریباً در تمام شهرهای یونان زنان غالباً در اطاقی موسوم به ژینسه (منزل زنان) می نشستند در طفولیت همیشه نزد مادر بودند س ۸۲ در سن بلوغ شغل زنان فقط منحصر به بافتن و زردوزی کردن و نساجی س ۸۳ بوده زنان را درس میخواندند صفات عمده زنان منحصر باطاعت و سکوت بود



س ۸۳ یک دختر یونانی با مادرش



۹۳ — زنان نساج

در پانزده سالگی (سن تزویج) پدر دختر شرا یکی از دوستانش تزویج مینمود
چون زن بخانهٔ شوهر داخل میشد فی الفور در اطاق مخصوص خود در عقب موظبت غلامان
و تهیه کارهای خانواده را مینمود س ۹۴

در اعیاد مذهبی زنان با غلامان از خانه بیرون میآمدند و اگر زنی بی اذن
شوهرش بمکانی میرفت او را از جنس زنان نانجیب محسوب میداشتند

اطفال — تربیت اطفال با پدران نبوده فقط چون طفل تولد میشد
او را نزد پدرش میبردند اگر پسند واقع نمیشد فی الفور او را در صحرا یا بتنهایی
شهر میگذاشتند تا آنکه کسی او را بخانه خود برد و گاهی اطفال جدید الولاده را



یک زن نشسته س ۸۴

کسی بر نمیداشت و بدبختان
میمردند اگر بر عکس طفل مطبوع
پدر واقع میشد مادر بچه را نزد
خود میبرد اگر دختر بود او را
از بیرون آمدن منع میکرد
ولی پسر را تا هفت سال
فقط در خانه نگاه میداشتند

اطفال نجبا را به پداگگ ها (لله) می سپردند و تربیت اطفال با آنها بود
در مدارس آتن خواندن نوشتن و حساب کردن و آوازه خواندن را به اطفال
میآموزاندند اطفال غالباً اشعار هُمر را حفظ میکردند

تحصیل در این زمان بسیار مشکل بود زیرا که علوم را روی پاپیروس (گیاهی است
که در مصر میروید) می نوشته و این نسخ خطی نادر و گران بود
برای نوشتن صفحات چوبی یا آهنی را از موم مستور کرده و با سوزنهای موسوم
به استیل روی آنها می نوشتند
در سن بلوغ اطفال بزورخانه رفته جنگ کردن س ۸۵ و کشتی گرفتن و

ددویدن میاموختند

در آتن دو دورخانه عمده بود یکی برای نجبا، و دیگری برای اجنبیان موسوم به

سینُ ژارژ بود



۸۵ سه جوان سرباز آتنی

اطفال در نوزده سالگی در ادارات نظامی داخل گشته مدت دو سال خدمت مینمودند

انجمن عامّه — تمام کارهای عمده و ترتیبات حکومت با نجبای آتن بود غالباً

آتنیها در مکانی جمع گشته و درباب کارها مشورت میکردند

این انجمن های سه مرتبه منعقد میشد در قرن پنجم در میدان آگُرا جمع میشدند ولی

در قرن ششم در پنیکس که در دامنهٔ صحرائی است مجلس میکردند

در بام این انجمن برقی گذاشته بودند اعضاء انجمن روی پله ها نشسته در مقابل

ایشان سکوئی بجهت قضات ساخته بودند

برای تقاضا و انجمن قضات چند بچه خوک در مجلس گردانده بعد آنها را ذبح نموده بر پیشانی
از خون آنها آغشته میکردند بعد یکی از قضات دعائی خوانده و لعن بجانیین مینمود
چون تمام اعضاء در جای خود می‌نشستند یکی از رؤسای شورائی با پنجصد نفر از جای
خود بلند شده مقالاتیرا که در آن باب باید صحبت شود پیشنهاد انجمن عامه مینمود
خطبا در باب کارها صحبت نموده از انجمن جواب میطلبیدند هرکس که آن مقالات را
نمی‌پسندید دستش را بلند میکرد

اگر قانونی را از انجمن عامه بمحکمهٔ قضات میفرستادند و رد می‌شد فی الفور
مقننش را از تمام کارهایش تنحیه نموده و غالبا او را در شمارهٔ ملت محسوب نمیداشتند

محاکم قضاوت — انتخاب قضات هم با ملت بود انجمن آنها موسوم
به هیلیه و اجزایش کمتر از انجمن حکومتی بود و هر روز اعضای انجمن در میدانی
جمع شده محل شوری و مرافعه را تعیین میکردند

هر قاضیی رئیس ۵۰۰ یا ۱۰۰۰ یا ۲۰۰۰ نفر بود در مجلس مقصر و مفتری
حاضر شده مرافعهٔ خود را بیان میکردند قضات بعد از اتمام حرف ایشان
چند ریگ سفید یا سیاه در ظرفی موسوم به اوُرْن میانداختند (اوُرْن
ظرفی بود که در آن خاکستر نعش مرده‌ها را میگذاشتند)

خطباء — در آتن خطبه بسیار محترم و بدو قسمت بوده اند بعضی مثل پریکلیس و کلئون
و دمستن در باب جنگ و صلح و ترتیبات حکومت صحبت میکرده برخی در باب قوانین
مذهبی سخن میسرانده

در آتن کسی حق وکیل گرفتن نداشته ولی از ابتدای قرن پنجم هر کس مقداری
پول بخطباء داده آنها را وکیل مینمود مشهورترین وکلای مرافعه ایزه و لیزیاس
بوده اند خطبای قدیم مقالات خود را نمی نوشته از اینجهت اطلاع صحیحی در باب
آنها نداریم ولی از قرن پنجم خطباء مقالات خود را نوشته اند و مقالات ده
نفر از آنها باقی مانده و آنها را ده **خطیب آتیک** مینامند

مورخین — در قرن ششم مردمان زیادی مخصوصا در شهرهای یونانی آسیا
زندگانی خود را وقف بتاریخ نوشتن کرده اند و آنها موسوم به **لگگراف**
میباشند

مورخین مشهور اول آتنی بوده اند **هرُدُت** مورخ قدیمترین آنها میباشد
این مورخ در یکی از شهرهای آسیای صغیر موسوم به **هالیکارناس** متولد گشته
و مدتی در ممالک آشور و مصر و اروپا سفر کرده جنگ ایران و یونان و عادات
و رسوم ایرانیانرا در تاریخ خود نقل کرده

تاریخ هردت به نه قسمت بوده و هر کدام برای یکی از موزها (در تب النوع طرب) نوشته شده بود

هردت در تاریخش محسنات زیادی از آتنیها نموده بود و حکومت آتن از ابت ده تالان باو جایزه داد

توسیدیت مورخ آتنی بوده و معادن طلائی یادی در ترس مالک بود ریاست سفاین جنگی آتن مدتی با توسیدیت بود لکن او را متهم کرده و از آتن اخراجش نمودند مورخ بدبخت به **اسکاپت هیل** که در تراس واقع است رفته و تاریخ جنگ پلپنز را نوشت بیچاره هنوز تاریخش را اتمام نکرده بود که او را بقتل رسانیدند س ۸۲

گزنفن تاریخ توسیدیت را تمام نمود این مورخ یکی از سرداران بزرگ آتن بوده و مدتی در آسیا جنگ نموده ولی فایده از فتوحاتش ندیده او را از آتن اخراج کردند گزنفن به **الید** که یکی از شهرهای اسپارت است رفته در آنجا متوطن گشت گزنفن تاریخش را بزبان ساده نوشته و مخصوصاً مراجعت ده هزار نفر را که خود سردار آنها بوده و بعدها مذکور خواهد شد بخوبی نمایانده

سوفسطائیان و عالم معانی و بیان — در عصر پریکلس



مردمان چندی به آتن آمده
از تقوی و حوادث دنیوی
و اعجاز سخن میراندند یکی
از آنها موسوم به هیپیاس
گفته من بر ضد طبیعت کار
میکنم

این اشخاص دوست و دشمن زیاد داشتند زیرا که غالبا اعتقاد بخدایان یونان
نداشتند مثلا پرتاگراس که معروف ترین آنها است گفته انسان مقیاس
هر شیئی است وجود خدایان را نمیتوانیم ثابت نمائیم آتنیها از این مقالات
متغیر گشته حکم قتل او را بستند پرتاگراس فرار نمود

دیاگراس که از ساکنین ملس بود عیاد مذهبی الوزیس را مسخره نمود آتنیها
او را تعاقب کردند دیاگراس بشهری فرار نموده خود را خلاص کرد

اطلاع صحیحی درباب سوفسطائیان نداریم لیکن واضح است که پرتاگراس و پرودیکوس
اشخاص حکیم عاقلی بودند

در همین عصر مردمان دیگری به آتن آمده مقالات زیادی در فصاحت و بلاغت

نوشته‌اند مشهورترین این علما از جزیره سیسیل آمده‌اند

گرژیاس که از ساکنین لئون تینی است در مقالات خود میگوید بلاغت و فصاحت را میتوان آموزاند ولی تعلیم کردن عقل محالست — هیچ موجودی نیست — اگر موجودی باشد شناختن آن محال است — اگر هم شناخته شود آن را بابشر نخواهند توانست برسانند

گرژیاس مدتی در آتن بسر برد و همیشه او را محترم میداشتند هرچند از اهل سیسیل بود لکن مقالاتش را بزبان آتیک ها نوشته بود

یکی از علمای سیسیل موسوم به کراکس که از ساکنین سیراکوز بود مقالات چندی در باب مرافعه و شکایت نوشته

تیزیاس یکی از شاگردان کراکس گفته بود اگر من بتوانم هر مرافعه را در محاکم قضات باثبات رسانم مبلغی پول به استادم تقدیم خواهم کرد چون تعلیمش تمام شد کراکس پول طلب کرد تیزیاس نداد کراکس شاگردش را بمحکمه قضاوت برد تیزیاس در مقابل تمام قضات بلند شد و گفت اگر معلم من چیزی ثابت کند من هیچ نخواهم داد زیراکه من با او قرار داده‌ام که چون شیئی را من باثبات رسانم باو جایزه دهم قضات متعجب گشته حرف او را پسندیدند

فصل نوزدهم

جنگ پلپنز

آغاز جنگ — در مدتی که آتن با اسپارت صلح کرده بود یعنی در سال ۴۴۵ آتن اول شهر بحری و اسپارت اول شهر بری یونان گشت و هرکدام مقداری متحد با خود داشتند

اسپارتیها در ترتیبات حکومتی یونان دخالت نمیکردند لکن کرنت که با اسپارت متحد بود رقیب آتینها شد زیرا که بتجارتش ضرر میرساندند

کرنت با کرسیر که یکی از مستعمراتش بود جنگ میکرد زیرا که حیوانات قربانی را برای روز عید بکرنت نفرستاده بود کرسیرها از آتن کمک خواستند او هم مقداری کشتی و قشون به کرسیر فرستاد

در این زمان پتید که یکی از مستعمرات آتن بود بر آتینها شورید کرنتیها که رقیب آتن بودند چند کشتی به کمک ساکنین پتید روانه کردند

مگارها هم بر آتن شوریده و آتینها قرار دادند که از آن زمان ببعد سفاین تجارتی مگار را در بنادرشان داخل ننمایند مگارها هم قسمتی از اراضی آتیک را غصب نموده و آنجا را زراعت کرده برای دمیتر وقف نمودند

در جنگ کرنت با آتن نمایندگان اسپارت و مگارا و کرنت جمع گشته قرار جنگ

دادند ولی آتنیهائیکه در مجلس حضور داشتند مخاطرات و صدمات جنگرا پیشنهاد مجلس کرده

اسپارتیها گوش باین حرفها نکرده و بریاست آرکیداموس پادشاه اسپارت در

سال ۴۳۲ قرار جنگ را دادند

اسپارتیها اول از دلف وحی خواستند وحی رسید که آتنیها را بقوت غلبه خواهید

کرد اسپارتیها در این باب با متحدین خود مشورت نموده و از گنج دلف و المپی مبلغی

پول برداشته چند سفینه جنگی ساختند

آتنیها پیغامی به اسپارت فرستادند که تصور نکنید آتن پست تر و ضعیف تر از اسپارت است

اگر مانند شهر اسپارت نیست بی شک از او قویتر است

غفلت پلاتیها — قبل از جنگ تبها که دشمن آتنیها بودند کوشش زیادی

نموده و شهر کوچک پلاتـ را تسخیر نمودند

در اوایل بهار سال ۴۳۱ سیصد مرد جنگی تب کمین نموده و بدستیاری یارانی داخل

پلات شده و فریاد کردند هر کس میخواهد آسوده باشد اسلحه خود را گرفته به پائین رود

پلاتها بجز تسلیم چاره ندیدند ولی چون صبح آمد پلاتها خیابانهای شهر را سنگر

کرده حمله بتبها نمودند زنان پلات از بالای بامها سنگ بسر دشمن میریختند تبها

خود را بمکانهای تنگ شهر انداخته خواستند از دروازه که داخل شده بودند فرار نمایند
لکن دروازه بسته بود از اینجهت عدهٔ بقتل رسیده و عدهٔ خود را از حصار شهر
پرت نموده هلاک شدند

پلات ها ۱۸۰۰ اسیر خود را کشته و برای آتینیها خبر این فتح را دادند آتینیها
چند کشتی آذوقه بدانجا فرستاده و زنان پلات را به آتیک آوردند

استیلاء آتیک — قشون آتن مرکب از ۱۳۰۰۰ مُلیت و ۱۶۰۰۰
کلاهدار و ۱۲۰۰ سوار و ۱۶۰۰۰ برای ساخلو بود

شهرهای متحدهٔ آتن ۳۰۰ کشتی و سالی ۱۰۰۰ تالان برای آتن میفرستادند
آتینیها در معبد پارتنن ۶۰۰۰ تالان بغیر از ۶۰۰ تالان و شِنل طلای الهه مالک بودند

تمام شهرهای پلپنز بغیر از آرگس و آشِئن با اسپارت متحد شدند
قشون اسپارت زیادتر از آتن بود لیکن بی پول و بی کشتی بودند پریکلس چون
قوهٔ بری اسپارت را میدانست آتینیها را مجبور بجنگ بحری نمود
تمام سکنهٔ آتیک به آتن آمده در حوالی بندر پیرئه مسکن نمودند اسپارت تمام
شهرهای متحده را جمع کرده و ۶۰۰۰۰ نفر بریاست ارکیداموس پادشاه اسپارت
در سال ۴۳۱ به آتیک روانه نمود چون اسپارتیها به آتیک رسیدند شهر را خالی دیدند

مقداری داخل شده و مقداری در بیرون چادر زدند

اسپارتیها آتیک را غارت کرده و درختها را بریده دروها را آتش زدند آتنیها

از دور شعله آتش را مشاهده نموده خواستند از سنگرها بیرون آمده جنگ نمایند

لیکن پریکلس آنها را ممانعت نموده گفت درخت اهمیت ندارد بار سال دیگر

خواهد روئید ولی انسان چون کشته شد محال است دیگر زنده شود

بواسطه تنگی آذوقه اسپارتیها بعد از یکماه از آتیک بیرون آمدند

سفاین آتن از بندر پیره بیرون آمده و سواحل پلپونز را غارت نمودند

پریکلس بعد از غارت آتیک با ۱۳۰۰۰ هپلیت به مگار رفت ولی چون از آتنیها

متوحش بود اول آنجا را مسخره کرده و آتنیها را در آنجا مسکن داد

طاعون آتن — در سال ۴۳۰ مجدداً اسپارتیها آتیک را غارت نمودند

در این زمان طاعون سختی در آتن بروز کرد گویند این طاعون از مصر یا ایران سرایت

کرده بود زیرا که اول بواسطه تجاری که در بندر پیره آمده بودند ناخوشی

بروز کرد آتنیها تصور میکردند که آمدن رب النوع سبب بروز طاعون شده

مقدار زیادی از ایشان هلاک شدند پریکلس با وجود ناخوشی جنگ سختی با اسپارت

نموده و ۱۰۰۰ نفر از قشونش هلاک شد ملت پریکلس را متهم نموده او را از

سرداری جمع نمودند و پسر و خواهر پریکلس از طاعون مردند ولی پریکلس هیچ
به مرگ آنها اهمیت نداده و همیشه وطن را مدافعه نمود تا آنکه پسر آخریش جان کند
پریکلس تاج عزا را بسر پسرش گذاشته گریه زیادی نمود این اول دفعه بود
که این سردار بزرگ گریه و زاری نمود

آتنیها دو مرتبه پریکلس را سردار نمودند ولی اینده فعه بواسطه ضعف و غصه زیادی
این سردار بزرگ دچار طاعون گشته و در سال ۴۲۹ درگذشت

دوستان پریکلس در نزدیک مردنش بدورش جمع شده فتوحات او را بیاد
میاوردند سردار بزرگ با صدای ضعیفی دوستان را خطاب نموده گفت تمام حظ
دنیا را برده ام و تا بحال باعث مرگ کسی نشده ام

تسخیر پلاتت — مدت چند سال اسپارتیها به آتیک آمده آنجا را غارت
مینمودند از آنطرف هم آتنیها بسواحل پلپنز آمده آنجا را غارت میکردند اسپارتیها چون
سفاین تجارتی آتن را مسخر مینمودند ملاحانش را در دریا میافکندند از آنطرف آتنیها
قاصدین اسپارت را در چاه باراتر میانداختند

قشون اسپارت پلاتت را محاصره نمودند در این شهر فقط یکدسته قشون و صد زن برای نان
پختن بود پادشاه اسپارت چند حیوان قربانی نموده و از خدایان حامی پلاتت خواهش

تسخیر شهر را نمود

چون حصار این شهر را محکم ساخته بودند اسپارتیها نتوانستند بزور آنجا را تسخیر کنند از اینجهت خواستند آنجا را آتش بزنند ولی روسای قشون این عمل را نپسندیده قرار دادند که سنگر محکمی با خندق بدور پلاتیا بسازند بالاخره مدت دو سال شهر را احاطه نمودند تا اینکه پلاتیها بتنگ آمده در شب تاریکی ۲۲۰ مرد جنگی از حصار پائین آمده و با خنجر و نیزه حمله به اسپارتیها نمودند بعد از جنگ فرار کرده به آتن رفتند اسپارتیها شهر را مسخر نموده تمام مردان را بقتل رسانیده و زنان را فروختند بعد ابنیه شهر را خراب کرده پلاتیا را به تب بخشیدند

شورش و تسخیر میتیلن — میتیلن بزرگترین شهر لسبس بود ساکنینش چون ضعف آتن را مشاهده کردند با پلپنزیها متحد شدند آتنیها ۲۵۰ کشتی و ۳۰ دسته قشون در پی تید و میتیلن را گرفتار نموده نگذاشتند

میتیلن تسلیم شده و اسپارتیهائی که در آنجا بودند بمعابد پناه بردند ولی آتنیها آنها را با سرداران شان از معابد بیرون آورده با غل و زنجیر به آتن فرستاده و تمام آنها را بقتل رسانیدند

چون آتنیها از میتیلن فراغت حاصل کردند خواستند که شهرهای متحده دیگر مثل میتیلن

رفتار نکنند از اینجهت قرار دادند که تمام ساکنین میتیلین را بقتل رسانند ولی روز
دیگر از این حکم پشیمان گشته و قاصدی برای منع قتل به میتیلین روانه نمودند
ساکنین میتیلین از قتل خلاص شدند ولی شهرشان خراب گشته و زمینش به ۳۰۰۰
قسمت شده و هر کدام را به یکی از نجبای آتن بخشیدند

نیسیاس و کلئن — بعد از مرگ پریکلس دو نفر در باب ریاست مجلس
آتن همیشه نزاع داشتند

رئیس دمکراتها کلئن بود این شخص دارای چند کارخانه دباغی بود (اریستفان
که رقیب او بود او را مسخره نموده دباغ خطابش میکرد)

کلئن حکم قتل میتیلنیها را داد زیرا که عداوت زیادی با اسپارتیها داشت و چنانچه
میگویند جنگ را او سبب شد

نیسیاس یکی از متمولین بزرگ آتن بود و چند معدن نقره در لریوم پاک بود
گویند در معدن نقره اش ۱۰۰۰ غلام خدمت میکرده آین شخص خطیب و عالم
نبوده لکن چون مهمان نواز و حامی ضعفا بود کم کم در آتن مشهور گشت

نیسیاس ضد دمکراتها بود و جد و جهد زیادی برای اصلاح نمود

وقایع پیلس و اسفاکتری — آتنیها برای حفظ شهر لیئوتی که در

جزیره سیسیل واقعست چند کشتی و عدهٔ قشون بریاست دمستن فرستاده بودند

این سردار فتوحات زیادی در اکارنانی کرده بود

دمستن برای حفظ هیلت هائی که به اسپارت شوریده بودند خواست چند سنگر

روی کوهی که مشرف به پیلس است بنا نماید سرداران انحرف را نپسندیدند ولی سربازان

چند سنگر چنانکه دمستن گفته بود ساختند در این ایام اسپارتیها عیدی داشتند و ممانعتی

از ساختن سنگرها نکردند

بعد از شش روز سفاین آتن از پیلس مراجعت نموده و دمستن را با پنج کشتی و تعدادی

قشون در آنجا گذاشتند اسپارتیها بعد از عید قشون خود را از آتیک و کرسیر برگردانده

دمستن را احاطه نمودند

۴۲۰ هیلیت اسپارتی از کشتی بیرون آمده در جزیره اسفاکتری اردو زدند دمستن

مقداری از قشونش را در دامنه کوه نگاه داشته و خود با ۶۰ هیلیت جلو بندر

پیلس را نگاه داشته مدت دو روز جنگ کرد آخر الامر اسپارتیها خواستند حمله

نمایند ولی ده کشتی از آتن به کمک دمستن آمده و سفاین اسپارت را شکست

داد و چهارصد و بیست هیلیت اسپارتی که تمام از خانواده نجبا بودند بین

سفاین و قشون آتنی گرفتار شدند

مفتشین اسپارت برای خلاصی جزیرهٔ اسفاکتری بجز صلح چاره ندیدند از اینجهت

چند قاصد به آتن فرستاده برای اینکه قرارداد صلح را بدهند

کلئون خواست که اسپارتیهای اسفاکتری تسلیم شوند ولی قضات با این عمل راضی نگشتند

و جنگ دوباره شروع شد

حکومت اسپارت اعلان نمود که هیلتها اگر آذوقه بجهت اسپارتیهای اسفاکتری

برسانند تمام آزاد خواهند شد هیلتها از اینخبر مشعوف گشته هر کدام مقداری

آذوقه بجهت آنها بردند

کلئون در مجلس آتن اظهار کرد که باید حتماً جزیرهٔ اسفاکتری را تصرف آورد

نیسیاس گفت اینکار را باید کلئون انجام دهد تمام اعضاء مجلس رای بجهت کلئون دادند

کلئون قرار داد که پس از بیست روز به اسفاکتری خواهم رفت

کلئون چنانکه وعده داده بود بعد از بیست روز با عده قشون بکشتی نشسته روانهٔ اسفاکتری

شد در این جزیره اسپارتیها در پناه چند درخت منزل کرده بودند از اتفاقات کشتی

جرقهٔ آتشی پریده درختها را سوزانید اسپارتیها را در حرکت داده بعضی نزدیک

چشمه و برخی در ساحل جزیره منزل نمودند

کلئون چون به اسفاکتری رسید قشونش را بدو قسمت نموده شب در دو جزیره

اول پیش قراولان اسپارت را بقتل رساندند و نقطهٔ مرتفعهٔ جزیره را مسخر نمودند

در طلوع آفتاب اسپارتیها خود را میان دو دستهٔ دشمن دیدند از هر طرف که حمله

مینمودند بضرب تیر یا فلاخن ملال میشدند تا اینکه از گرسنگی و تشنگی خسته شده و

از آن ۴۲۰ نفر فقط ۲۹۲ نفر باقیماند

کلئون خواست آنها را زنده به آتن برد لکن اسپارتیها قرار دادند با قشونی

که در ساحل بندر پیلس منزل داشت مشورت نمایند در این بین کاغذی رسید

و در آن نوشته بود ای اسپارتیهای شجاع خود را تسلیم نموده سبب خفت

اسپارت نشوید

اسپارتیها تسلیم شدند و این اول دفعه بود که اسپارتی تسلیم شود زیرا که در موقع

خطر چون چاره نمیدیدند خودشان را میکشتند

شخصی یکی از محبوسین جزیرهٔ اسفاکتری گفت آیا اسپارتیهائیکه در جزیره کشته شدند

شجاع بودند محبوس جواب داد بلی تیرهای گران شجاعان را انتخاب میکنند

چون کلئون به آتن مراجعت نمود آتنیها تحسین زیادی از او نمودند و او را بتقسیم اجر دادند

که در معبد پریتان غذا خورد و در اکرپل مجسمهٔ برای رب النوع ظفر بسازد (۴۲۵)

برازیداس در آمفی پلیس —— آتنیها بعد از فتح اسفاکتری

قرار دادند که اگر این دفعه اسپارتیها به آتیک حمله برند محبوسین سفاکتری را بقتل برسانند از اینجهت مدتی اسپارتیها جنگ نکردند

آتینها باز عادت خود را ترک نکرده هر سال سواحل پلپنز را غارت مینمودند مثل آنکه جزیره سیتِر را تسخیر نموده و یک ساخلو آتنی در آنجا گذاشته بعد شهر تیر را که در آن اژین یاسکن نموده بودند تسخیر کرده و ساکنینش را به آتن فرستاده و در آنجا تمام را بقتل رساندند

یکنفر اسپارتی موسوم به برازیداس که در شجاعت و عدالت مشهور بود قصد کرد که آتینها را از تراس خارج کند آتینها احتیاج زیادی باین شهر داشتند زیرا که معادن طلا و جنگلهای زیاد داشت

متفقین ۱۰۰۰ سرباز پلپنزی و ۷۰۰ هیلت همراه برازیداس نمودند

برازیداس با کمال اطمینان از تسالی که یکی از شهرهای متحده آتن بود عبور کرد نزد پردیکاس پادشاه مقدونیه رفت و خواست او را با اسپارتیها متحد کند

برازیداس از آنجا بکالسیدیک رفت یکی از ساکنین این شهر موسوم به آکانت خواست او را از عبور کالسیدیک منع کند ولی بهره مند نگشت

یک ساخلو آتنی در آمفی پلیس که نزدیک رود استریمن است توقف داشت برازید

اول پل رودخانه را تصرف آورده بعد شهر را مسخر نمود و قرار داد که ساکنین یا تسلیم شوند و یا شهر را تخلیه نمایند

برای امداد آمفی پلیس از توسیدیت با هفت کشتی آمد ولی وقت گذشته بود آتنیها توسیدیت را اخراج کردند

شهرهای کالسید یک تماما بر ملت آتن شوریده و با اسپارتیها متحد شدند بعد تاج طلائی به برازیداس جایزه دادند

کلئن چون از تسخیر آمفی پلیس مخبر گشت بمجلس آتن حاضر شده گفت حتما باید این شهر بزرگ را از تحت تصرف اسپارتیها خارج کنیم آتنیها او را سردار نموده و با ۳۰ کشتی به اُیون که بندر آمفی پلیس بود روانه نمودند

کلئن در دامنه تپه‌های شهر اردو زد برازیداس سربازانش را در شهر مخفی نمود سردار آتنی مخبر گشته خواست به ایون فرار نماید اما برازیداس یکدفعه بایشان حمله نموده و شکست فاحشی بایشان داد کلئن در جنگ مقتول و ۶۰۰ نفر از همراهانش هم کشته شدند مقتولین اسپارت با خود برازیداس هفت نفر بود (۴۲۲)

صلح نیسیاس — در این مدت هر دو طرف از جنگ خسته شده و نیسیاس آتنی و پلیستوناکس پادشاه اسپارت میل بصلح داشتند ولی

شهرهای کرنت و مگارو باتی همیشه در فکر جنگ بودند اسپارتیها صلح نموده و قرار

دادند که مدت پنجاه سال جنگ نکنند برای قرارداد صلح هفده آتنی و هفده اسپارتی

قسم بوطن خوردند هرسال این قسم نامه مکرر میشد آن قرار روی سنگها حجاری نموده در معبد

اکرپل و آپلن آمیکلین و المپی و دلف قرار دادند این عهدنامه موسوم بصلح نیسیاس

میباشد ۴۲۱

جنگ کرنت با آتن و اسپارت با ارگس مدتی طول کشید ارگسها با آرکادیهای

مانتین و الئن متحد شده ولی باز از اسپارت شکست خوردند

الئنها رقابت نموده دیگر اسپارتیها را در بازیهای المپی داخل نمودند لیکاس

اسپارتی بدون معرفی کردن وطنش در بازیهای المپی حاضر شده و فاتح گشت

ولی چون بعدا او را شناختند قضات حکم قتل او را داده و لیکاس بدبخت را

بضرب چوب هلاک کردند

آلسی بیاد — در این عصر شخصی موسوم به آلسی باد در آتن مشهور گشت پس

خانواده متشخص از نجبا، مادرش از طایفه آلکمئید و پدرش کلنیاس

که در یکی از جنگها مقتول شد در وجاهت و فصاحت از تمام آتنیها گوی سبقت

برده بود و حکایات زیادی درباب زندگانی او نقل میکنند

روزی در کوچه با رفقایش
تخته نرد بازی مینمود ناگاه
عرابه رسید رفقا از جای
خود بلند گشته معبر گشاد
نمودند آلسی بیاد از عرابه
خواهش نمود که قدری



آلسی بیاد س ۸۷

صبر نماید تا بازی تمام شود عرابه‌چی اعتنائی نکرده پیش رفت فی الفور آلسی بیاد
در کوچه خوابید و گفت حال اگر میتوانی پیش بیا

روزی یکی از رفقایش را با دندان گاز گرفت رفیقش گفت تو مثل زنان گاز میگیری
آلسی بیاد جواب داد خیر آسوده باش مثل شیر گاز میگیرم

آلسی بیاد سگ قشنگی داشت که ۷۰۰۰ درهم قیمت او بود برای اینکه خود را در آتن
مشهور نماید دم سگ را برید

روزی با رفقایش شرط نمود که هیپونیکس را که در آتن مشهور بود سیلی زند
اینعمل را انجام داده و روز دیگر نزد هیپونیکس رفته عذر خواهی نمود

زنش هیپارت از ترتیب زندگانی او شکایت نزد قضات برده و طلاق

خواست آلسی بیاد نزد قاضی شد زنش را در بغل گرفت بخانه آورد و با او صلح نمود

روزی جائی دعوت داشت بعد از ناهار ظروف غذا را خالی کرده بیکی از رفقایش بخشید صاحبخانه اظهار کرد که هرچه آلسی بیاد طلب کند دریغ نخواهم کرد

روزی بمدرسه رفته و ایلیاد هومر را در آنجا ندید فی الفور صدمهٔ زیادی بمعلم وارد آورد

خلاصه آلسی بیاد در تمام کارها سرآمد رفقای خود بود مثل اینکه در بازیهای المپی هفت عرابه برده و دو جایزه گرفت همیشه با لبسهٔ ارغوانی و کفشهای عالی بسبک مشرق زینتها و گیسوان مجعد حرکت مینمود سپری داشت که از طلا و عاج ساخته شده بود همیشه شبیه بزنان حرف میزد جوانان آتن وضع و ترتیب او را تقلید میکردند

آلسی بیاد میل زیادی بموسیقی و فیلسوفی داشت چنانکه یکی از شاگردان سقراط بود کم کم ترقی نمود و بزرگترین خطیب یونان گشت

آلسی بیاد خود را بتمام صدمات از قبیل گرسنگی و تشنگی و عریان بودن غیره عادت داده بود چون با محبوسین جزیرهٔ اسفاکتری مراوده میکرد کم کم مهر و محبت اسپارتیها در قلبش نفوذ کرد لکن اسپارتیها همیشه ازاو پرهیز میکردند آلسی بیاد از آنها مأیوس شده و رئیس دمکراتهای آتن گشت و قشونی بکمک چند شهری

که با سپارت جنگ میکردند فرستاد

سفر جنگی سیسیل — چون کلن پادشاه سیسیل کارتاژ ها را در سال ۴۸۰ شکست داد
سیراگوز شهر عمده سیسیل شد این شهر باکرنت متحد گشته و رقابت به آتن ها مینمود آتنیها چند
کشتی بکمک ساکنین شهر کوچک لئونتی که با سیراگوز جنگ میکرد فرستادند

چون سیسیل جزیره خوش آب و هوا و دارای مراتع عالی و بنادر زیاد بود آلسیبیاد
در مجلس آتن اظهار کرد که باید آنجا را مسخر نمود این خبر کم کم در آتن منتشر شده در تمام
زورخانه ها و میدانها از تسخیر سیسیل سخن راندند

نیسیاس این مقصد را ناصواب دانسته مکیفت حال که تمام مستعمرات ما در انقلابست
چگونه میتوان سیسیل را مسخر نمود ملت بسخن او گوش نداده و تهیه جنگ را دیدند
مدت ۲۴ روز سفاین و قشون و آذوقه لازمه را حاضر کرده و بریاست سه سردار
که عبارت از نیسیاس و لاماکس و آلسیبیاد باشد حرکت نمودند (۴۱۴)
یکشب قبل از حرکت قشون مجسمه هرمس در معبد افتاده و بشکست آتنیها این حادثه را
شوم تصور کرده آلسیبیاد را مقصر نمودند آلسیبیاد بیگناهی خود را با ثبات رسانده
وقشون را حرکت داد چون بپیذر پیره رسیدند آلات حرب و آذوقه و قشون را
در سفاین نشانیده و یکی از پهلوانان دعائی خوانده و قدری شراب با آب مخلوط

نموده و برای خشنود ایشان بدریا ریخت بعد تمام قشون سرودی خوانده حرکت نمودند
کشتیها چون به کرسیر رسیدند قدری توقف نمودند تا اینکه قشون و سفاین شهرهای
متحده حاضر شدند

در این سفر ۱۰۰ کشتی جنگی آتن و ۳۴ کشتی جنگی شهرهای متحده و ۳۰ کشتی برای
آذوقه و ۱۰۰ کشتی برای حمل و نقل ۵۰۰۰ قشون بود

چون سفاین به سیسیل رسید نزاعی ما بین سرداران واقع گشت زیرا که لاماشس
میخواست سیراکوز را مسخر کند نیسیاس خیال مراجعت داشت آلسیبیاد خواست با
متحدین حمله نماید در اینوقت یک کشتی برای مراجعت دادن آلسیبیاد رسید
چنانکه مذکور شد برای شکستن مجسمه هرمس رب النوع آلسیبیاد را مقصر کرده بودند و بعد از
عزیمت او هفده نفر از نجبا را بقتل رسانیده بودند

آلسیبیاد فرار نموده به پلپنز رفت آتنیها اموال و املاک او را غصب نموده قضات
معونش خطاب کردند آلسیبیاد چون به اسپارت رسید آنها را ملک نموده
و برای جنگ با آتن ترغیب نمود

محاصرهٔ سیراکوز — نیسیاس چند ماه سفاین را در دریا نگاه داشت
تا اینکه فصل بهار شد آنوقت قشون را از دریا بیرون آورده در کوههای شمالی سیراکوز

منزل داد آتنیها برج مدوری در دامنه کوه بنا کرده و چند سنگر محکم در اطرافش

ساختند سیراکوزها برای تسخیر سنگرها جنگی نموده ولی از آتنیها شکست سختی خوردند

لاماشوس در اینجنگ کشته شد

شهر سیراکوز از دو طرف محاصره شده بود یکی از سمت دریا دیگری از طرف شمال

بواسطه قشون آتنی

اسپارتیها بنابر سفارشات آلسیبیاد گلیپ سردار را به سیراکوز فرستادند این سرکرده

۳۰۰۰ نفر قشون از سیسیل جمع نموده و از سمت شمال وارد شهر گشت

سیراکوزها خیلی مسرور گشته و در یک حمله سنگر محکم آتنیها را گرفته آنها را عقب نشاندند

سفاین آتنی چون مدتی در دریا توقف کرده بود ضایع گشته و ملاحان بی شوق شده

بودند نیسیاس کاغذی به آتن فرستاد که یا سفاین مرا مراجعت دهید یا کمک زیادی

با پول فرستید زیرا که من ناخوشم و مراجعت خواهم نمود

آتنیها ایندفعه ۷۳ کشتی و ۵۰۰۰ هپلیت و ۳۰۰۰ کماندار بریاست دمستن فرستادند

شب جنگ واقع شد و کرسیرا که متحد به آتن بودند سرود اسپارتی خواندند آتنیها

آنها را اسپارتی گمان کرده حمله برایشان بردند دو هزار نفر در آنشب هلاک گردید

دمستن و نیسیاس خواستند مراجعت نمایند ولی کسوف پیدا شده آتنیها گمان

کردند که این کسوف علامت منع جنگ از خدایان است از این جهت مدت یکماه
صبر کرده وقت را با قربانی زیادی برای خدایان نمودند
در این زمان سفاین سیراکوز سفاین آتن را شکست داده و آنها را از بندر بیرون نموده
دمستن خواست با ۶۰ کشتی که باقی مانده بود جنگ نماید ولی ملاحان قبول نکرده
سفاین را سوزاندند
قشون آتن مرکب از ۴۰۰۰۰ نفر بود ناخوشی درمیان آنها افتاده و عده زیادی
از ایشان را هلاک نمود دمستن و نیسیاس قشون را به دو قسمت کرده و هر کدام از یک طرف
جزیره حرکت کردند قشونیکه همراه دمستن بود روز اول ۶ کیلومتر راه طی نموده
مقابل قشون دشمن رسید سیراکوزها آنها را شکست داده و دمستن سردار
آنها را حبس کردند
قشونیکه همراه نیسیاس بود نزدیک رودخانه ازیناروس دچار سیراکوزها
شد نیسیاس تسلیم گشت (۴۱۳)
سیراکوزها دمستن و نیسیاس را بقتل رسانیده و قشونی که از آنها باقی مانده بود فروختند
ولی بخیال آتن را که جزو قشون بودند به لاتمی ۸۹ که نزدیک سیراکوز است
برده و ۷۰۰۰ نفر از آنها را در دره که از همه طرف کوه بر آنها احاطه داشت زندانی نمودند

غذای این محبوسین فقط جو و قدری آب بود کم کم ایشان ناخوش شده غالبشان مر
سیراگوزیها بعد از هفتاد روز آنهائی را که باقیمانده بودند از آنجا بیرون آورده فروختند





تقویت اسپارت بواسطهٔ پادشاه ایران

—— اسپارتیها چنانچه ذکر شد هر سال به آتیک آمده حوالی آنجا را غارت مینمودند آلسیبیاد آنها را مأمور به تخریب آتیک نمود آژیس پادشاه اسپارت این رأی را پسندیده و به دِسِلی که ۲۴ فرسخ از آتن دور است آمد (۴۱۳) اسپارتیها در آنجا سنگر محکمی بسته و

ساخلوی در آنجا گذاشتند چون آذوقهٔ آتنیها از آب یعنی [illegible] می‌آمد

این راه را خیلی حفظ میکردند ولی در این وقت مجبور شده با خرج زیادی آذوقه را

از طرف دریا میآوردند

تمام غلامان و [illegible] و اشخاصی که از حکومت آتن رضایت نداشتند به دکلیه

" و چنانکه مورخین نقل کرده‌اند عدهٔ آنها به ۲۰۰۰۰ نفر رسید

پادشاه ایران چون ضعف آتنیها را مشاهده نمود خواست شهرهای یونانی آسیا را که

مدت پنجاه سال مالیات نداده بودند از تحت تصرف آتنیها خارج نماید.

در سواحل آسیای صغیر دو ساتراپ ایرانی (حاکم) حکومت داشتند در شمال

فارناباز که مقر حکومتش در داسکلیون بود در جنوب تیسافرن که مقر

حکومتش در سارد پایتخت لیدی بود

این دو ساتراپ با هم رقابت کرده جد و جهد زیادی برای تسخیر سواحل هلسپنت

و یونی نمودند اسپارتیها آلسیبیاد را نزد تیسافرن فرستاده وعده نمودند

که شهرهای یونانی آسیا را برای پادشاه ایران مسخر نمایند تیسافرن در عوض این

خدمت بزرگ پول زیادی جمع کرده به اسپارت فرستاد

تمام شهرهای متحده کم کم بر آتنیها شوریده و از تحت تسلط ایشان خلاص گشتند فقط

شهر سامس با آتن متحد ماند آتینها سفاین قشون خود را بدانجا کوچ دادند

مراجعت آلسی بیاد — آلسی بیاد مدتی خدمت به اسپارتیها نموده و عاقبت با ازیس پادشاه اسپارت بهم زد و اسپارتیها خواستند او را بکشند آلسی بیاد مجبور شد نزد تیسافرن رفت و در آنجا جد و جهد زیادی نموده و نگذاشت دیگر پول باسپارت فرستند

در این عصر نجبای معدودی در آتن بودند زیرا که اغلب آنها در سیسیل کشته شده و یا آسامس رفته بودند

دشمنان دمکراتی وقت را غنیمت شمرده رؤسای دمکراتها را بقتل رسانیده و مجلسی مرکب از چهار صد نفر تشکیل دادند بعد خواستند صلح نمایند ولی اسپارتیها قبول ننمودند

آلسی بیاد خواست تیسافرن را با آتینها متحد نماید چون شورش در آتن برپا شد ملاحان و تجار از سامس وطنشان برگشته قسم خوردند که مجلس شوری را حفظ نمایند بعد آلسی بیاد با چند نفر دیگر سردار نمودند (۴۱۱)

آتن در این وقت دچار صدمات و مخاطرات زیادی بود آلسی بیاد از طرف بسیس پا قشون فارنا بازجنگ میکنمود آتینها هم از این راه گندم میآوردند و نزدیک بود قحطی سختی در آتن پیدا شود لکن آتنی با سفاین دشمن را شکست دادند بعد چند سفیر

برای استقراض نزد فارناباز (ساتراپ ایران) فرستادند حاکم ایرانی تسالی

سفرا را نگاهداشت

سفاین آتن بدو قسمت شدند ترازیبول به تراس رفته خواست شهرهای این مملکت را

با آتن متحد نماید آلسیبیاد برای کسب پول به کاری رفت

بعد از آنکه آلسیبیاد مبلغ ۱۰۰ تالان جمع نمود با ۲۰ کشتی به پیره مراجعت کرد

ولی چون از آتنیها خوف داشت با چند نفر از همراهانش به آتن وارد شده فی الفور

بمجلس حاضر شده گفت من بیگناه را بمرگ فتوی داده و اموالم را غصب نمودید ولی

من همیشه فکر وطن خود بوده و آنی از ترقی دادن او کوتاهی ننموده ام وکلای

مجلس از اقوال او متأثر گشته اموالش را رد نموده دو دفعه سردارش کردند

لیزاندر — اسپارتیها لیزاندر را امیرالبحر سفاین نمودند شخص جسور نجیباً

نبوده زیرا که چنانکه نقل میکنند مادرش از هیلت ها بود

تیسافرن در این زمان از حکومت سارد خلع شده و کورش بجای او نشسته بود این حاکم

جدید میل زیادی به اتحاد با اسپارت داشت لیزاندر نزد کورش رفته قرض طلب نمود

کورش در جواب گفت پدرم ۵۰۰ تالان بمن داده من آنرا با تخت طلایم تقدیم

اسپارتیها خواهم کرد باوجود اینهمه محبت باز لیزاندر روزی چاپار ابل برای

سربازان متصرف و در صورتیکه آتنیها روزی سه ابل به ملاحان و سربازان میدادند
از این جهت مقداری از ملاحان آتنی استعفا نموده بقشون اسپارت متحد گشتند لیزاندر
آنها را پذیرفته و ۹۰ کشتی مرتب نمود

آتنیها چون از استعفای ملاحان مخبر شدند تغیر زیادی به آلسی بیاد نموده و او را از
سرداری خلع نمودند آلسی بیاد ناامید شده به کرسونس که در تراس واقعست رفته
و دیگر به آتن مراجعت ننمود

جنگ جزایر آرژینوز — سال دیگر اسپارتیها لیزاندر را خلع نموده
کالیکراتیداس را امیرالبحر نمودند این امیرالبحر از آتنیها ۱۴۰ کشتی گرفته
به سارد رفته و در آنجا از کورش خواست استقراض نماید کورش مدتی طول داد
تا اینکه امیرالبحر اسپارتی خسته شده گفت چرا دولت یونان باید از وحشیان
استقراض کند بعد از سارد بیرون آمده و شهر میتیمن را که در جزیره لسبس واقعست
مسخر نمود و از طرف اسپارت باو حکم شد که ساکنین جزیره را غلام کند کالیکراتیداس
جواب داد تا امیرالبحری سفاین اسپارت بعهده منست محالست چنین حکمی را انجام
دهم کالیکراتیداس محبوسین را آزاد نمود
بعد از تسخیر میتیمن کالیکراتیداس سفاین آتنی را که بریاست کنن بود شکست داد

تکن کنن خود با دو کشتی فرار نمود آتنی‌ها اینده‌فعه ۱۱۰ کشتی فرستادند امیرالبحر اسپارتی

۵۰ کشتی در میتیلن گذاشته خود با ۱۲۰ کشتی بجلوگیری سفاین آتن که نزدیک جزایر

ارژینوز بود رفت کاهنان گفته بودند اگر در این جنگ صبر نکنید کالیکراتیداس

کشته شود امیرالبحر اعتنائی نکرده گفت کشته شدن من اهمیت ندارد اسپارت

پهلوانان و مردمان کافی زیاد دارد

چون جنگ شروع شد کشتی کالیکراتیداس واژگون شده و امیرالبحر اسپارتی

غرق شد آتنیها سفاین اسپارت را عقب نشانیده و ۷۰ کشتی آنها را ضبط نمودند

و ۲۵ کشتی آتن هم تلف شد

سرداران آتنی دو سرکرده و ۴۷ کشتی برای خلاصی غرق شدگان تعیین نموده

و خواستند سفاین اسپارت را که در میتیلن مانده بود مسخر کنند در این وقت طوفان شدیدی

پیدا شده و ممکن نشد غریق‌ها را خلاص نمایند

چون سرداران به آتن مراجعت کردند شش نفر از آنها را مقصر نمودند زیرا که

غریق‌ها را خلاص نکرده بودند ترامین سردار در مجلس حاضر شده گفت سبب

اتلاف غریق‌ها طوفان بوده و سرداران هیچ تقصیر ندارند ملاحان قشون هم

شهادت دادند ولی شهادت آنها فایده نبخشید زیرا که شش نفر سردار را بقتل رسانیدند

 آتنیها بعد از قتل سرداران پشیمان گشته اشخاصی را که در حکم قتل آنها
اصرار داشتند بقتل رسانیدند

جنگ اِگُس پتاموس — یونانیان آسیا میل و محبت زیادی به لیزاندر

داشتند ولی چون در اسپارت دو دفعه منصب امیرالبحری را بشخص معینی نمیدادند
از اینجهت شخصی را بجای لیزاندر گماشته و لیزاندر را حاکم شهرهای یونانی آسیا نمود آراکوس
اسمی بود ولی باطناً لیزاندر چند کشتی مرتب کرده به هلسپن آمد و شهر لامپزاک را
مسخر نمود آتنیها صد و هشتاد کشتی نزدیک مصب رودخانه سئوز یا اگُس پتاموس
گذاشتند در این نقطه عرض هلسپن چهار کیلومتر میباشد

مدت پنج روز سفاین هر دو طرف صف کشیده و هیچ جنگی نمیکردند اسپارتیها
در لامپزاک بسر میبردند ولی آتنیها در ساحل اگُس پتاموس میماندند آتنیها تصور میکردند
که لیزاندر جرئت جنگ کردن ندارد

چون در ساحل رودخانه آذوقه نبود آتنیها مجبور بودند که در صحرا پراکنده شده
تحصیل غذا نمایند آلسیبیاد دیگر و نزد سرداران آتنی آمده گفت خوب است که در
سستس منزل نمایند سرداران آتنی نصیحت او را قبول نکردند
شب روز ششم لیزاندر سفاین را در دریا نگاهداشته و چند کشتی در عقب سفاین

آتن فرستاد برای اینکه او را از بیرون آمدن آتنیها از سفاین مجبور کند

لیزاندر بعد از لحظه سفاین را حرکت داد چون از تنگه گذشت کنن سردار آتنی ایشانرا

مشاهده کرده خواست آتنی ها را بسفاین برساند لکن تمام آتنیها در تهیه غذا یا خواب

بودند اسپارتیها سفاین را ضبط نموده و غالب سربازان را بقتل رسانده یا اسیر

نمودند کنن با دو کشتی فرار نمود

لیزاندر ۳۰۰۰ آتنی را اسیر نموده و فتوای آنها را از سرداران شهرهای متحده

پرسید سرداران گفتند آتنیها قرار داده بودند که اگر در اینجنگ فتح کنند فقط انگشت

اسرا را قطع کنند لیزاندر آن ۳۰۰۰ نفر را بقتل رسانید

تسخیر آتن — یکی از سفاین آتنی فرار نموده به بندر پیره آمد و خبر شکست

سفاین را پیشنهاد مجلس نمود آنشب چنان هیجان و خوفی در ملت پدید شد که هیچ

استراحت نکردند و همه در فکر اسیر شدن بودند

لیزاندر خواست آتن را بواسطه قحطی متصرف شود از اینجهت هر آتنی را که در راه

میدید بشهر میفرستاد تا آنکه عده نفوس زیاد شود بعد با ۲۰۰ کشتی ساحل بحری شهر را

محاصره کرد پادشاه اسپارت با قشون زیادی در باغهای آکادموس منزل کرد

آتنیها چون از هر طرف محاصره شدند خواستند صلح نمایند لکن اسپارتیها گفتند

اگر آتنیها برج و باروی شهر را خراب کنند صلح خواهیم نمود
یکی از روسای دیگر آتنیها موسوم به ترامین نزد لیزاندر آمده سه ماه توقف نمود و در آن
وقت قحطی سختی در شهر پیدا شد و هر روز از عده نفوس بواسطه گرسنگی کاسته میشد
آتنیها شش نفر سفیر با ترامین برای قرارداد صلح نزد اسپارتیها فرستادند
متحدین اسپارت میل تخریب آتن را داشتند لکن اسپارتیها حرف ایشان را
نپذیرفته گفتند به چنین ملتی که یونان را از جنگ ایرانیان خلاص نموده نباید
چنین رفتار کرد فقط اسپارتیها بر این راضی شدند که حصار شهر را خراب نموده
و تمام سفاین آتن را ضبط نمایند مجلس آتن صلح را بر شروطی که اسپارتیها قرار
داده بودند تصویب نمود

اسپارتیها مدت چندروز قشون شان را با موزیک وارد آتن کرده جشن دادند
بعقیده بعضی مورخین روزی لیزاندر با وکلای شهرهای متحده در باب آتنیها
مشورت میکرد در این بین یکی از آوازه خوانان آتنی که در این مجلس حضور داشت
اشعاری از اریپید را خواند ای دختر آگاممنن من نزد تو پناه آورده ام و خواهش
میکنم که مرا نگاهداری کنی سرداران اسپارتی متأثر گشته قسم یاد کردند که
هیچ صدمه به آتنیها وارد نیاورند

فصل بیستم

تفوق اسپارت

حکومت سی نفری آتن — در آتن اغنیا میل بمجلس نداشته و همیشه در فکر تخریب آن بودند لهذا از این نفاق غنیمت شمرده حکم نمودند که حکومت آتن باید با اغنیا باشد

ملت سی نفر از نجباء را انتخاب نموده قرار دادند که وضع قوانین با آنها باشد انتخاب این وکلاء را اسپارتیها دشمنان مجلس نمودند

چون مجلس منعقد شد وکلاء ترک قوانین گفته و بالاستقلال حکومت کردند چنانکه غالب نجباء و بزرگان شهر را توقیف نموده و عده زیادی از آنها را بقتل رسانیدند بعد از اسپارت ۷۰۰ نفر سرباز خواسته و آنها را در وسط حصار آتن منزل دادند وکلای این مجلس بقدری صدمه بسکنه شهر وارد آوردند که آنها را ظالم و جابر لقب دادند در میان وکلاء کم کم نفاق افتاد و ترامن که صلحنامه را نوشته بود گفت چرا اینقدر ظلم میکنید و مردمان بیگناه را بهلاکت میرسانید وکلای دیگر متغیر گشته ترامن بیچاره را کشتند

انهدام مجلس سی نفر — آتنی ها چون اینهمه صدمه از این مجلس دیدند ترک وطن نموده به تب رفتند یکی از آنها موسوم به ترازیبول با ۷۰ نفر از رفقایش به

کوه پاوندس آمده بقلعه که چهار کیلومتری آتن مسافت داشت متصرف شدند

قشون آتن حمله بآنجا نموده شکست خوردند بعد خواستند قلعه را بواسطه قحطی مسخر کنند

لکن چون زمستان بود و برف زیادی اطراف قلعه را گرفته بود سربازان تاب

نیاورده بشهر برگشتند این دفعه مجلس سی نفر آن ۷۰۰ اسپارتی را که در آتن بودند

بدانجا فرستادند ترازیبول به آنها شبیخون زده و ۱۲۰ نفر از آنها را کشت

سی نفر وکیل بعد از این شکست به الوزیس آمده و سیصد نفر از نجبای آنجا را به آتن

آورده بقتل رسانیدند آتنیها کم کم شورش نموده و با ترازیبول متحد شدند

ترازیبول چون عده همراهانش به ۱۰۰۰ نفر رسید به پیره آمده آنجا را متصرف

شد بعد بقلعه مونی شی رفت

قشون آتن باز حمله بقلعه نموده ولی دو مرتبه شکست خوردند یکی از همراهان ترازیبول

بشهر آمده فریاد کرد ای ملت در مدت یکسال این مجلس بیشتر بشما صدمه وارد آورد

تا اسپارتیها مدت ده سال

آتنیها این دفعه جمع شده قدرت و حکومت شهر را بدست ده نفر دادند این ده نفر

از اسپارت کمک طلبیدند لیزاندر با صد تالان و برادرش با چهل کشتی به آتن آمد

پزانیاس پادشاه که دشمن لیزاندر بود با قشون زیادی به آتن آمده نگذاشت جنگ

واعتمود قرار داد تمام اشخاصی که جلای وطن نموده اند دو مرتبه به آتن مراجعت کنند

از اینجهت ترازیبول با همراهانش به شهر آمده و قربانی بزرگی در آکرپل نمودند (۴۰۳)

آن سی نفر به الزیس رفته تهیه شورش میشمودند آتنیها تمام متحد گشته حمله بدانجا بردند

اول روسا را بقتل رسانده بعد همراهانشانرا به آتن برگردانیدند

بعد از این جنگهای داخلی تمام ملت جمع گشته قسم خوردند که از وقایع گذشته چشم

پوشیده در ترقی وطن بکوشند

مرگ سقراط — چنانکه مذکور شد آتنیها همیشه از سوفسطائیان و فیلسوفان پرهیز

میکردند زیرا که این اشخاص اعتقاد صحیحی به ادیان نداشته و غالبا عادات مردم را

تغییر میدادند در آتن پیرمردی بود که در عقل و ذکاوت مشهور و موسوم به سقراط

بود س ۹۰ — این فیلسوف

بزرگ اول حجار بود ولی کم

از شغلش دست کشیده شروع

به تحصیل فیلوسفی نمود

سقراط زشت رو و بسیار فربه



س ۸۹ — سقراط

بود و او را غالباً به سیلن می سنجیدند یونانیان سقراط را خیلی محترم داشته و

سخنانش را بگوش هوش استماع مینمودند

سقراط در غالب جنگها شجاعت زیادی بخرج داده بود چنانکه در پتیدیه آلسیبیاد را که
مجروح شده بود نجات داد و در جنگ دیگری بعد از آنکه تمام قشون فرار نمودند
او برگشت سرداران تعجب نمودند اگر تمام سربازان مثل سقراط رفتار میکردند فتح از طرف ما
میشد سقراط در پلیتیک ید طولائی داشت و در مجلس آتن بر ضد حکم قتل سرداران
جزیره ارژینوز حرف زد در مدت زندگانیش هیچ اطاعت بقوانین سی نفر نمود
آلسیبیاد چند قطعه زمین باو عطا نمود و پادشاه مقدونیه خواست او را بمملکتش ببرد ولی
سقراط هیچکدام را قبول نکرد غالبا پا برهنه و نیم عریان حرکت میکرد گاهی در
خیابانها و میدانها مردم را بدورش جمع نموده از حقیقت و عدالت و وطن پرستی
حرف میزد در چهل سالگی شاگردان زیادی بدورش جمع شدند و او همیشه شاگردانرا
مخاطب ساخته میگفت در دنیا فقط یک چیز میدانم و آن بی‌علمی من است
کاهنان دلف خبر داده بودند که شخصی موسوم بسقراط اول عاقل یونان خواهد گشت
سقراط بر ضد سوفسطائیان مجانی تعلیم مینمود از اینجهت سوفسطائیان رقیب و
دشمن او شدند
آتنیها این فیلسوف بزرگ را از سوفسطائیان محسوب داشته و او را بر ضد دین خدایانها تصور

مینمودند مثل اینکه اریستفان در یکی از تیاترهایش سقراط را جسور و سوفسطائی شمرده بود سه نفر از نجبای شهر خواستند سقراط را بمحاکمه کشند یکی انی تس دباغ دیگری ملیتس شاعر دیگری لیسکن معانی و بیان دان

این سه نفر در محکمه حاضر شده و سقراط را بیدین و لامذهب قلمداد دادند و گفتند اگر آنرا جلوگیری نکنند کم کم ملت را از دین آباء و اجداد شان برخواهد گرداند

محاکمه در مجلس هلیاست که مرکب از ۵۵۹ قاضی بود واقع شد یکی از خطبای بزرگ موسوم به لیزیاس خواست وکالت سقراط را نماید لکن فیلسوف بزرگ قبول ننمود ۲۷۸ قاضی حکم آزادی او را دادند و ۱۸۱ نفر فتوای قتلش را دادند

در آن وقت قرار براین بود که هر کسی حکم قتلش داده شود میتواند از ملت خواهش نماید سقراط خواهش ذیل را از ملت نمود چون عمری در راه وطن رنج برده ام خواهش میکنم تا مادام العمر مرا مجانا در پریتان غذا دهند

قضات از این حرف متغیر شده و این دفعه ۳۸۱ نفر قتلش را تصویب نمودند

سقراط سی روز در حبس بسر برد تا اینکه عید دلس تمام گشت در مدت حبس مطالب اخلاقی به شاگردانی که نزدش میآمدند تعلیم نمود بعضی از ایشان ما و میکشتند

خوب است فرار نمائی سقراط در جواب میگفت محال است که از قوانین وطنم سرپیچی کنم

روز سیم در غروب آفتاب زندانبان جام شوکران را بدست سقراط داد فیلسوف بزرگ

فی الفور آنرا سر کشید دوستانش اطراف او را گرفته شیون و زاری مینمودند چون سم

در او اثر کرد نگاهی بیکی از شاگردانش نموده گفت فراموش مکن خروسی را که برای

آسکلپیوس باید قربانی نمائیم این بگفت و بعد از لحظه جان بجان آفرین

تسلیم نمود (۳۹۹)

سفر جنگی ده هزار نفر

— چون داریوش دوم سال (۴۰۴)

درگذشت دو پسرش آرتاگزرسس (اردشیر درازدست) و کورس

در سر سلطنت نزاع نمودند عاقبت آرتاگزرسس پادشاه شد و کورس حاکم لیدی گشت

کورس چون با اسپارتیها دوست بود خواست قشونی از یونان گرفته برادرش را

از سلطنت خلع نماید

اسپارتیها ۱۳۰۰۰ نفر هپلیت که غالب آنها از آرکادی و آشئن بود باو دادند

رئیس این قشون کلئارک اسپارتی بود از آنطرف کورس ۱۰۰۰۰۰

قشون ایرانی داشت ولی غیر منظم .

در اوایل سال ۴۰۱ کورس بدون خبر قشون را به سارد برد و به سربازان گفته بود

که جنگی با سکنه آسیای صغیر خواهیم نمود از آنجا به تارُس آمده دو بیست روز
آنجا توقف نمودند

چون از تارس حرکت نمودند یونانیان مضطرب گشته و کلئارک را باعث این قصد
دانسته خواستند او را به قتل رسانند کورس ایشان را آرام نموده قرار داد که مبلغی
به ماهانه آنها بیفزاید بعد گفت به جنگ حاکم شام خواهیم رفت

کورس قشون را از آنجا حرکت داده به تاپزاک که نزدیک رودخانه فرات
واقعست آورد و خواست آنها را به بابل برد

در اینوقت قشون بواسطه حرارت آفتاب و رنج راه خسته شده در کوناکزا
که در بیست فرسخی بابل واقعست اردو زدند بعد از لحظه یکی از دوستان کورس خبر آورد
که قشون ایران را در این نزدیکی دیده ام

بمحض شنیدن این خبر کورس از عرابه خود بیرون آمده اسلحه بر خود مرتب کرده یونانیان را
در دست راست و ایرانیان را در دست چپ قرار داد

نزدیک طلوع آفتاب گرد و خاکی پیدا شد و قشون ارتاگزرسس که عبارت از نهصد هزار
نفر بود پیدا شد در جلو این قشون عرابه چندی بود که بر آنها شمشیر بسته بودند

چون فاصله دو قشون ٤٠٠ متر رسید یونانیان سرودی بافتخار ادیس

(رب النوع جنگ) خوانده و نیزه ها را به سپرها زده حمله به ایرانیان نمودند قشون

ایرانی عرابه ها را گذاشته فرار نمودند در تمام این جنگ فقط یکی از یونانیان بواسطه

تیری مجروح شد

آرتاکزرسس با ۶۰۰۰ سوار یونانیان را محاصره نمود کورس با ۶۰۰ سوارش به نظر

حمله نموده آنها را متفرق ساخت ولی خودش از قشون جدا مانده دچار برادرش

آرتاکزرسس شد نزدیک بود که پادشاه ایران را مقتول نماید که یکی از ایرانیان نیزه

به بالای چشم کورس فرو برده او را مقتول و قشونش را بی سردار نمود (۴۰۱)

مراجعت ده هزار نفر — یونانیان بعد از جنگ بخیمه ها داخل شده

و هیچ از قتل کورس خبر نداشتند ولی چون از آن واقف شدند خواستند آری به

که سردار کورس بود پادشاه ایران کنند ولی او قبول ننموده و قشونش را متحد نقشه

تیسافرن که ساتراب بنی بود نمود

تیسافرن خواست قشون یونان را سان ببیند و قسم یاد کرد که صدمه باشیان وارد

نیاورد ۲۰۰ نفر از سرداران با کلیارک بخیمه او رفتند ولی ساتراب بیرحم رد قسمش را

نموده تمام آنها را به قتل رسانید

گزنفون که یکی از شاگردان سقراط و دوست پرکزن یکی از سرداران مقتول بود

نصیحت زیادی به قشون نموده و قرار داد که آنها را به یونان برساند یونانیان او را
با چند نفر دیگر سردار نمودند از آنوقت گزنفن حکایت مراجعت ده هزار نفر را
شروع بنوشتن نمود

یونانیان ساحل یسار دجله را گرفته بطرف شمال حرکت نمودند قشون تیسافرن همیشه
در فکر جنگ با یونانیان بودند ولی چون از آنها خوف زیادی داشتند نتوانستند با آنها
حمله نمایند در نزدیکی چشمه‌های دجله قشون تیسافرن از یونانیان جدا شد ولی از
آنوقت یونانیها دچار کاردوکها که در کوههای این محل مسکن داشتند شدند
کاردوکها عده از یونانیان را هلاک نمودند یونانیان از این محل حرکت کرده
به ارمنستان رفتند در آنجا تیریباز ساتراپ ایرانی با آنها دوست شده و آذوقه
زیادی برای آنها تهیه نمود در آنوقت طوفان سختی پیدا شد و مقداری از یونانیان را
هلاک کرد

یونانیان بعد از طی مسافت زیادی به پائین کوهی که یک جبهش بسمت بحر اسود است
رسیدند سربازان بمحض مشاهده دریا بقدری مشعوف شدند که گزنفن خیال نمود که
با ایشان صدمه وارد آمده فی الفور خود را به آنها رسانید اول تشکر زیادی از خدا
نموده بعد هرمی در قله کوه بنا کرد

یونانیانرا عقیده براین بود که به وطنشان رسیده اند ولی کمرنفی آنهارا مجبور نموده و قشونرا

به طرابوزان برد در انشهر بازیهای و قربانیهای زیادی بافتخار خدایان نمودند

و سان خود را دیدند عده هپلیت ها ۸۰۰۰ نفر بودند و کماندار ان ۱۴۰۰ نفر بود

یونانیان در ساحل دریا آمده از امیر البحر اسپارتی کشتی خواستند ولی او نداد

از اینجهت فقط زنان و ناخوشها و اطفال را در کشتیها نشانده روانه یونان نمودند

هپلیتها تا پائیز در کنار دریا بسر برده و از آنجا به بزانس (قسطنطنیه) آمدند بعد از

آنجا حرکت کرده در خدمت پادشاه تراس داخل شدند و پس از مدتی به یونان

مراجعت کردند

سفر این قشون پانزده ماه طول کشید در راهی که طی کرده بودند عبارت از

۶۴۰۰ کیلومطر بود

استیلاء لیزاندر در آسیا — چون لیزاندر سفاین آتن را

شکست داد خود صاحب تمام ممالک یونانی آسیا که در تحت دولت آتن بود شد

در تمام انشهرها ساکنین دو فرقه شده بودند یکی نجباء و اغنیاء دیگری رعایای آن

لیزاندر قرار داد که حکومت هر شهری با ده نفر از اغنیاء و نجباء آن شهر شود حکام

کم کم مردمان بیگناه را نفی بلد کرده املاک رعایا را غصب نمودند بقدری آن

حکام صدمه بسکه شهرها دارد آوردند که غالب بجای شهرهای میتیل و هراکل و تاریخ
و بیراس ترک اموال و وطن عزیز گفته عریان و سرگردان بممالک دیگر پناه بردند
این حکام همیشه مدح لیزاندر را میسنمودند قربانیها و اعیاد زیادی بافتخار او میکردند
مثلاً در افز مجسمه برایش ساخته در معبد ارتمیس قرار دادند ساموس ها اسامی اعیاد مذهبی را
تغییر داده و آنها را الیزاندری اسم گذاشته بودند

لیزاندر با سرداران یونانی دیگر کم کم ایرانیان را تقلید نموده دارای قوت و قدرت
کاملی شدند

حکومت اسپارت از این ترتیب کم کم مضطرب گشت زیرا که لیزاندر میخواست انتخاب
سلاطین از طایفه هراکلیدها شود خودش هم از این طایفه بود

لیزاندر برای دوستی با کاهنان دلف پول زیادی برای آنها فرستاد مخصوص
برای دلف و دُدُن و زئوس آمُن

مفتشین اسپارت لیزاندر را خواستند او هم اطاعت نموده به اسپارت برگشت

اژزیلاس — چون اسپارت آتن و سایر مستعمرات آنرا تسخیر کرد چند کشتی
و عده‌ قشون بسواحل ممالک آسیا برای جنگ با ایران روانه نمود رئیس این
قشون اژزیلاس بود

بعد از آنکه آژیس پادشاه اسپارت درگذشت پسر پانزده ساله اش موسوم به لئنی تشیدس بجای او نشست لیزاندر او را از سلطنت خلع نموده خواست دوستش آژزیلاس را که ۴۴ ساله بود پادشاه نماید

لیزاندر خیال داشت که در تحت سلطنت آژزیلاس خود مستقلا سلطنت کند ولی او قبول ننمود

مدت شش سال بود که یکی از سرداران اسپارت با ساتراپ آسیای صغیر جنگ میکرد در سال ۳۹۶ یک یونانی از سیراکوز به اسپارت آمده گفت ۳۰۰ کشتی جنگی و قشون زیاد پادشاه ایران در فنیسی است ممکن است خیال جنگ با اسپارت را داشته باشد حکومت اسپارت آژزیلاس را بجلوگیری آنها فرستاده ۳۰ نفر اسپارتی که لیزاندر هم جزء آنها بود معاون او قرار دادند

آژزیلاس قشونش را در بندر الیس پیاده نشانید و از اینجاست که آگاممنن بجنگ تروا رفت چون به آسیا رسید تجار و اغنیاء بدور لیزاندر جمع شده او را شاه تصور نمودند آژزیلاس او را از این اعمال و ترتیب منع میکرد ولکن لیزاندر اعتنا ننموده گفت تو میخواهی سبب خفت و رسوائی رفقایت شوی آژزیلاس جواب داد بلی خود را از تو بیشتر میدانم لیزاندر متغیر شده به هلسپن رفت

تیسافرن مقداری قشون دیگری جمع نموده بجلگه مآندر آمد اما آژزیلاس

سواره‌اش را به افزوده و در آنجا قشون بزرگی مرتب ساخت بعد خیال کرد که تمام

آسیای صغیر را از تحت تسلط ایرانیان درآورد

روزی آژزیلاس چند ایرانی را عریان نموده و بدن آنها را به قشونش نشان داده

گفت ببینید چقدر بدن اینها از تن پروری و عیاشی لاغر و سفید گردیده آیا اینها

قوه جنگ با یونانیان را دارند که شب و روز کوه‌ها و صحراها طی نموده یا در زور

خانه همیشه ورزش نموده اند

آژزیلاس قشون تیسافرن را در نزدیکی پاکتل شکست داد پادشاه ایران اینده فعه

تیترست را با قشون زیادی برای قتل تیسافرن و ریاست قشون ایران فرستاد

تیترست تملق زیادی از آژزیلاس گفته و برای بیرون کردن یونانیان ۳۰

تالان بدو داد آژزیلاس قشون را در ناحیه که فارنا باز حاکم آنجا بود برد

در این ناحیه آژزیلاس خیال جنگ داشت لکن خبری از اسپارت برایش رسید

فی الفور قشون را برداشته به یونان رفت

کزنفن که دوست آژزیلاس بود میل زیادی بجنگ با ایران داشت چنانکه چون

خبر فتح اسپارت و کرنت را شنید آهی کشیده گفت برای جوانانی که دیروز بجنگ

کشته شده اند خیلی افسوس میخورم زیرا که بتوسط آنها تسخیر مملکت بزرگ ایرانیان ممکن بود

جنگ کرنت — تیزت برای خارج کردن قشون آژزیلس از آسیا

خواست قشونی بیونان فرستد

برای انجام قصدش یکی از ساکنین جزیره رُدْ را که موسوم به تیمکرات بود با

۵۰ تالان برای شورانیدن حکام یونانی شهرهای یونان فرستاد

تمام یونانیان مخصوصا اهالی کرنت از ظلم و جور اسپارتیها خسته شده بودند زیرا

اسپارتیها باقی را به تب و سیراکوز و کرسیر را به کرنتیها نداده بودند

ساکنین این دو شهر با ارگسی و آتنیها متحد گشته تیمکرات پول زیادی برای جمع

آوری قشون و سنگرسازی با آنها داد

تب با قشونی به فُسید بردند اسپارتیها لیزاندر را با عده قشون بدانجا فرستادند

پزانیاس پادشاه اسپارت خواست او هم با لیزاندر رفته و هالیارت را که در

بائی واقع است تصرف کند ولی بزودی از این خیال برگشت

در موقعیکه لیزاندر هالیارت را محاصره کرده بود قشون تب رسید و جنگ سختی در

آنروز واقع گشت لیزاندر در این جنگ کشته شد (۳۹۵)

بعد از این شکست یونانیان آژزیلاس را از آسیا احضار نمودند

شهرهای متحده برضد اسپارت عبارت از تب و آتن و ارگس و کرنت و چند دیگر بودند سکنهٔ این شهرها در کرنت صندوقی برای جمع آوری پول و مجمعی برای شوری تشکیل داده بودند ولی اسپارتیها قبل از اتحاد آنها جنگ سختی نزدیک رود خانهٔ نمه نموده و قشون شهرهای متحده را شکست دادند

قشون شهرهای متحده عبارت از ۲۴۰۰۰ هپلیت بود یعنی ۶۰۰۰ آتنی و ۷۰۰۰ ارگسی و ۵۰۰۰ باقی و ۳۰۰۰ کرنتی و ۳۰۰۰ از اوب

قشون اسپارتیها مرکب از ۱۵۰۰۰ نفر بود و با وجود کمی قشون فتح نمودند لکن هر قدر کوشیدند نتوانستند برزخ کرنت را متصرف شوند

آژزیلاس قشونش را از طرف شمال به تسالی آورده از ترمپیل گذشته وارد باتی شد قشون شهرهای متحده در جلگهٔ کرنی اردو زده بودند آژزیلاس جنگ سختی نمود آنها را شکست فاحشی داد و بقدری از این فتح مسرور شد که مبلغ ۱۰۰۰ تالان به معبد دلف فرستاد

در اینوقت کنن امیرالبحر آتنی که در قبرس پناه برده بود چند کشتی کمک پادشاه قبرس و فارنا باز ساتراپ مرتب نموده و سفاین اسپارتی را شکست داده در نیدس آنها را کشت

اسپارتیها در جنگ آسیای صغیر را از دست دادند بعد از این واقعه مدت شش
سال جنگ بین کرنت و اسپارت طول کشید و کراتیهای کرنت رعایای اسپارت را
قتل و غارت نموده آنها را بیرون نمودند اینوفعه اسپارتیها با سیونیها متحد شده
در وسط کرنت و بندرش قرار گرفتند

آتنیها عده قشون بریاست ایفیکرات به کمک شهرهای متحده فرستادند و این
سردار جنگی بزرگ در آنجا بود

یونانیان این عصر بطریقه اسپارتیها جنگ میکردند یعنی اسلحه سنگین بر خود مرتب
کرده نیزه های بزرگ بدست میگرفتند ایفیکرات این سبک را نپسندیده بسربازانی
که برای کسب معیشت جنگ میکردند لباسهای سبک و اسلحه کوچک داد و این
اشخاص را پلتاست میگفتند (پلتا یعنی سپر کوچک)

ایفیکرات تمام قشون را به دسته های کوچک تقسیم نموده آنها را در عقب سنگرها قرار داد
کنن و فارنا باز بعد از تسخیر آسیای صغیر در سواحل و جزایر یونان گردش کرده
به اسپارتی را که یافتند بقتل رسانیدند بعد سفاینشان را به لاکنی آورده
جزیره سیتر را تسخیر نموده و مسنی را غارت کردند

بعد فارنا باز و کنن به کرنت آمده قرار دادند که حصار آتن را دوباره بنا

نمایند فارنابازپول زیادی جمع نموده و تب ۵۰۰ بنا برای ساختن حصار به آتن روانه کرده بعد از مدتی آنرا تمام نمودند (۳۹۳)
آتنیها برای جایزه دادن کنن مجسمهٔ از برنج برایش ساخته و آنرا در یکی از میدانهای شهر قرار دادند

عهدنامهٔ آنتالسیداس — چون اسپارتیها نتوانستند در آن واحد با شهرهای متحدهٔ با ایران جنگ کنند آنتالسیداس را برای اتحاد نزد پادشاه ایران فرستادند آتنیها هم کنن را فرستادند این دو سفیر به سارد که پای تخت تریبازز ساتراپ ایران بود رسیدند ساتراپ چون بیشتر مایل به اسپارتیها بود کنن را حبس نمود

چون یونانیان این خبر را شنیدند شورش سختی در تمام یونان برپا کردند تراز یبول آتنی با چند کشتی سواحل هلسپن را مسخر کرد اسپارتیهائی که در سواحل آتن بودند کشتی حمله به بندر پیره نموده قورخانه و سفاینی که در آنجا بود غارت کردند
آنتالسیداس با تریبازز به شوش رفته و با آرتاگزرسس پادشاه ایران صحبت زیادی در باب ایران نمودند در مراجعت به یونان تریبازز نمایندگان هر شهر را جمع نموده جواب ذیل را از طرف پادشاه ایران قرائت نمود
(جزیرهٔ قبرس و شهرهای یونانی آسیا تمام با ایران متعلق میشد و تمام شهرهای

یونان خواه بزرگ و خواه کوچک در حکومت آزاد و مستقل میباشند مگر ملتی

و امپیریس و سیپرس که در تحت حکومت آتن هستند هر گاه ساکنین شهری از

حکم پادشاه ایران سر به پیچند قشون ایران بآن شهر روانه خواهد شد تمام ابنیه

آنجا را خراب و ساکنینش را اسیر خواهد نمود)

بعد از قرائت اینمقاله سکنهٔ شهرهای یونان هیچکدام تاب مقاومت با پادشاه ایران ننموده

صلح نمودند و این قرارداد را عهدنامهٔ آنتالسیداس نام نهادند

اسپارت در این میانه هیچ تلف ننمود زیرا که متحدین و مستعمراتش شورشی نکردند

شخصی به آژزیلاس گفت خیلی خفت و خجلت بود اگر اسپارتیها دوست ایرانیان

میشدند آژزیلاس جواب داد بلی ایرانیان آنرا اختصار کذرانیدند

فصل بیست و پنجم

تفوق تب

ظلم و جور اسپارت — اسپارتیها بعد از آنکه با ایرانیان و یونانیان

متحد شدند خود را صاحب اختیار تمام یونان دانستند

اسپارتیها خواستند حصار شهر مانتین را که در آرکادی واقعست خراب نمایند

زیرا که سکنهٔ این شهر هیچ کمکی ننموده بودند ساکنین مانتین از خراب کردن حصار

امتناع کرده اعلان جنگ نمودند اسپارتیها نهرهائی را که آب بشهر میآورد برگردانده

بعد آب انها را بدور حصار جمع کردند چنانکه بعد از مدتی حصار خراب گشته شهر مسخر شد اسپارتیها

صدمه زیادی به سکنه وارد آورده شهر را بچهار قریه قسمت نمودند (۳۸۵)

شهر اُلنت که در کالسیدیک واقعست با شهرهای مجاورش و آتن و تب متحد گشتند

دو شهر به آن رقابت نموده از اسپارت کمک طلبیدند اسپارتیها دو دفعه قشون

فرستادند دفعهٔ اول اسپارتیها بعد از چهار سال جنگ اُلنت را مسخر نمودند (۳۷۹)

دفعهٔ دویم قشون اسپارت از تب عبور کرده در نزدیکی رودخانه که در خارج شهر است

اردو زدند یکی از ساکنین تب از فبیداس سردار اسپارتی خواهش نمود که

کادم را مسخر نماید سردار قبول نموده و در ظهر یکروز تابستانی قشون بشهر وارد نموده

و اِیسمیاس رئیس دمکراتها را محبوس نمود

در اسپارت شورش بزرگی برپا شد زیرا که تب یکی از شهرهای متحدهٔ اسپارت

بود آژزیلاس در مجلس حاضر شده گفت هر اسپارتی میتواند کاری را که برای

وطنش با فایده است بکند و در انجام آن آزاد است

لکن حکومت این حرف را قبول ننموده جریمهٔ زیادی از فبیداس گرفته و

اِیسمیاس را بقتل رساند

استخلاص تب بواسطهٔ پلپیداس — بعد از تسخیر کادم چهار
صد نفر از ساکنین تب به آتن پناه بردند ما بین این چهار صد نفر شخصی بود شجاع
موسوم به **پلپیداس** این شخص خواست مثل ترازیبول وطنش را از دست
اجانب خلاص نماید

پلپیداس با صد نفر بقصبه که نزدیک سیترن هست آمده و در آنجا با شارن
که یکی از اغنیاء شهر و با فیلیداس معاون سرداران همدست شدند

شبی در ماه دسامبر پلپیداس با همراهانشان بسبک شکارچیان لباس پوشیده
داخل چند دروازه وارد شهر شده در منزل شارن جمع شدند

در این شب دو نفر از سرداران موسوم به **ارشیاس** و **فیلیپ** منزل
فیلیداس دعوت داشتند بآنها خبر دادند که شورشیان در منزل شارن هستند
سرداران فی الفور شارن را احضار کردند این شخص آنها را اطمینان داده بمنزلش
برگشت چند دقیقه بعد کاغذی از آتن در باب پلپیداس رسید ارشیاس مست بود
فی الفور کاغذ را در زیر بالشش گذاشته گفت فردا کارها را مرتب خواهیم نمود
چون وقت خواب رسید فیلیداس شورشیان را لباس زنانه پوشانیده بخانهٔ
خود شبی آورده ایشان در آنجا آن دو سردار را کشتند بعد رؤسای نجبا را بقتل

رسانده و محبوسین را از حبس در آوردند

بعد از این اعمال پلپیداس با همراهانش اسلحه که در معابد بود بیرون آورده در

معبد آمفیون قرار دادند و در کوچه ها استخلاص شهر را جار زدند

اسپارتیهائی که در کادم بودند از واقعه مخبر گشته از منزلشان بیرون نیامدند

فردای آن روز در طلوع آفتاب پلپیداس و همراهانش با چند کشیش بمجلس حاضر شده

قرار دادند که اسپارتیهای کادم را از تب بیرون نمایند از اینجهت نقشه

ترتیب داده و تب را از تحت تسلط اسپارتیها نجات داده

اپامینونداس — شهرهای باقی هر کدام دارای حکومت علیحده بوده

و تب ها خود را صاحب اختیار این شهرها میدانستند لیکن تمام شهرهای باقی مایل به

اطاعت کردن تب ها نبودند

حکومت تب از روی عدالت کار میکرد ولی چون تب ها شجاعت زیادی در

جنگها بخرج داده بودند تب یکی از شهرهای بزرگ یونان محسوب بود بعد از جنگ

با اسپارت اپامینونداس حاکم اسپارت شد

خانواده این شخص بسیار فقیر ولی نجیب بود البته او فقط منحصر به یک شنل بود در

همینکه روزی در مکانی موعود بود خواست لباسش را بشوید ولی چون لباس دیگری

نداشت ازاینجهت مدتی در منزلش ماند تا آنرا شستند

اپامیننداس چون بسن رشد ۴۰۵ رسید قرض نموده تهیهٔ البسه و اسلحه خود را نمود

اپامیننداس نزد یکی از شاگردان فیثاغورث تحصیل کرده بود در نواختن

نی و سیتار بسیار ماهر بود کشتی گیری و ورزش را نمی پسندیده و میگفته است

مرد باید با اسلحه بازی نماید

در فصاحت و بلاغت اپامیننداس سرآمد رفقایش بود ولی همیشه کم حرف و مختصرگو

بود در مدت زندگانیش هرگز دروغ نگفته و در وقت بازیش هرگز از قوانین نطامی

سرنه پیچید اپامیننداس یکی از دوستان خاص پلپیداس بود و همیشه در ترقی

وطن کار کرده و تهیهٔ قشون بزرگی برای جنگ با اسپارت نمود

پلپیداس ۳۰۰ نفر از جوانان تب را انتخاب نموده و این دسته را قشون مقدس

نام نهاد

جنگ تب با اسپارت

— مدت چند سال اسپارت و تب جنگ

کردند اسپارت نهاد و نفر از سرداران آتن را که کمک به پلپیداس نموده بودند

بقتل رسانند بعد خواستند بندر پیره را متصرف شوند آتنیها از استماع اینخبر متغیر شده

اعلان جنگ نمودند آتنیها بعد از معاهدهٔ آنتالسیداس کشتی در ساحل آسیا نداشتند

و دزدان بحری وقت را غنیمت شمرده سفاین تجاری آتیک و کشتیهای تجارتی دریایی اژه را غارت مینمودند

آتینیها چون تجارتشان ضرر رسید با شهرهای بیزانس و شلسی پلس و رودس و شصت و هفت

شهر دیگر متحد گشته سفاین بزرگی ساختند (۳۷۷)

هر شهری نماینده به آتن فرستاد و در آن مجلس در باب تجارت و جنگ با اسپارت

مشورت مینمودند بعد از چند سال اسپارتیها در یابقی و در دریا با شهرهای متحده جنگ

نمودند آرژیلاس به تب رفته آنجا را غارت کرده ولی اهل تب با جرئت و شجاعت را

از دست نداده جنگ نمودند

روزی پلپیداس با قشون مقدس نزدیک سپارتیها رسید یکی از رفقایش با و گفت

حال در وسط دشمن خواهیم افتاد پلپیداس جواب داد بلی دشمن در وسط ما خواهد

افتاد در این محل پلپیداس با سیصد نفر قشون با اسپارتیها جنگ کرده

آنها را شکست داد

آتینیها کم کم از ترقی تب ها مضطرب شده با اسپارت صلح نمودند بعد قرار برآن

شد که هر شهری حکومت علیحده داشته باشد و هر شهری که از این قرار داد سپیچد

سایر شهرها متحد شده او را مضمحل کنند

اسپارتیها و آتینیها به اسم شهرهای متحده قسم خوردند ولی تب ها خواستند در قسم نامه

بجای تب بائی نوشته شود آژزیلاس قبول نمود اپامینونداس در نوشتن بائی
اصرار کرد آژزیلاس بدو گفت آیا مایل نیستی که شهرهای بائی مستقل باشند سردار
تب جواب داد چرا در صورتیکه اسپارت میل باستقلال شهرهای لاکنی داشته باشد
آژزیلاس متغیر شده کلمه تب را از قسم نامه محو کرد

جنگ لکتر — کلیمبرت پادشاه اسپارت خواست شهرهای بائی را
از چنگ تب‌ها خلاص نماید اسپارتیها با ده هزار هپلیت بین کوه سیترن
و هلیکن اردو زدند تب‌ها با شش هزار هپلیت در شهر کوچک لکتر آمدند به مجلس
شورای تب جنگ را تصویب نمود ولکن اپامینونداس بواسطه بعضی جهات تهیه جنگ را نمود
اسپارتیها قشونشان را به دوازده صف تقسیم کردند اپامینونداس قشون خود را
در سمت راست نگاه داشته و قشون مقدس به ریاست پلپیداس در طرف چپ قرار داد
قشون مقدس بقشون طرف راست اسپارت حمله نموده آنها را شکست داد کلیمبرت
پادشاه کشته شد و هزار **لاسدمنی** که چهارصد نفر آنها از نجبای
اسپارت بودند بقتل رسیدند

در موقع عید **ژیمنپدی** این خبر وحشت انگیز به اسپارت رسید در آن زمان
جوانان در میدانها با نیمها مشغول رقص و آوازه خوانی بودند مفتشین جنگ را بعد از اتمام

عید واگذاشتند اقوام مقتولین با البسه قشنگ در میدانهای شهر گردش کرده خوشحالی مینمودند اقوام فراریون در جنگ از خجالت در منازلشان ماندند

استیلاء پلپنز بواسطه تب ها — اهل پلپنز که مدتی محکوم به قوانین اسپارت بودند کم کم خسته شده خواستند از تحت تسلط اسپارت خارج شوند

سکنه مانتینه با وجود جنگ و شکستی که از آژزیلاس خورده بودند دوباره حصار شهرشان را بکمک شهرهای متحده بنا کردند

دیگر اهالی تژه مقداری از ارستکراتها را بقتل رسانیدند باقی ایشان بمعبد ارتمیس پناه بردند دیگر اهالی در معبد داخل شده تمام آنها را کشتند

دیگر اهالی آرکادی تمام سکنه شهر را جمع نموده شهر بزرگی ساختند این شهر در کنار رودخانه نزدیک لاکنی بنا شد اول حصار محکمی بدور آن ساختند بعد بناهای بزرگ در آن بنا نمودند این شهر موسوم به مگالپلیس شد

تب ها بنا بر حکم اپامینونداس از برزخ کرنت گذشته به پلپنز وارد شدند در این محل آرکادیها و آرژینها با آنها متحد گشته قرار دادند که پلپنز را با اسپارت جنگ نمایند

در اینوقت مدت سرداری اپامینونداس تمام شده بود لکن قشون جمع شده دو مرتبه او را سردار کردند

(۳۷۵) قشون تب از دره ارتاس پائین رفته مقابل دروازه اسپارت اردو زد

چون شهر اسپارت دارای حصار و برج و باروی صحیحی نبود سکنه‌اش مضطرب شدند

لکن آژزیلاس که حال هفتاد و شش ساله بود تپه‌های حوالی شهر را لشکر بسته قرار داد

تبیها را بعد از جنگ آراد کند ملیتهای بدبخت خوشحال شده شهر از تصرف

ازآنها خلاص شدند

تبیها جلگه امیکل را غارت نمودند دویست نفر از شورش کنندگان

اسپارت ترک وطن گفته خواستند اسپارت را به تب تسلیم نمایند اسپارتیها خواستند

آن دویست نفر را بقتل رسانند لکن آژزیلاس مانع شد ولی شبی آنها از قتل رهائی یافتند

اپامینداس تمام حوالی اسپارت را غارت نمود و قشونش در اینوقت بی غذا

مانده عقب نشستند

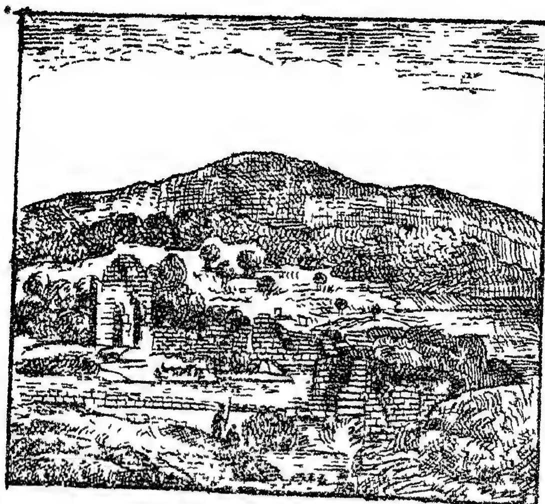
قبل از بیرون رفتن از پلپونز اپامینداس مسنیها را که مطیع اسپارت بودند شورانید

قشون بزرگی از آنها مرتب کرد بعد در روی کوه ایتم شهر جدیدی بنا کرده آنرا

مسن (س ۹۵) نام نهاد

تبیها برای جمعیت کردن این شهر مسنیهائی که در سفالنی و نپاکت

بودند بدانجا آوردند (۳۶۹)



۹۵ شهر مسن

مسنی کم کم دولت معتبری شد و اسپارتیها دیگر نتوانستند آنجا را متصرف شوند

در مرتبت قشون تب اپامینداس مقتصر شد زیرا که چهار ماه بیشتر از مدت ریاستش

فرمانروائی کرده بود بعد در خواستند بقتل رسانند اپامینداس جوابش

نمود که بعد از مردنش اسم لکترا و اسپارت و مسن را روی قبرش حجاری نمایند

پلپیداس در تسالی — مملکت تسالی از سایر شهرهای یونان زیادتر

بود لکن بواسطه جنگهای داخلی و نفاق هرگز با هم متحد نگشته بودند

پادشاه فرز موسوم به ژازن باشهر فرز در تسالی آمده و سکنه آنجا را

دیگر

در تحت یک حکومت قرار داد

ثارزن خود را تاگش (سردار کل) نام نهاد و بعد بیست هزار پلیت و شش هزار
سوار برای حفظ مملکت ترتیب داد

ثارزن خیال تسخیر ایران را داشت و قبل از این قصد هزار گاو و ده هزار بز برای
قربانی به دلف برده قرار داد که هر کس حیوان قربانیش مطبوع واقع شود تاج طلائی
باو عطا نماید در روز قربانی هفت نفر کمین کرده او را هلاک کردند

برادرش جانشین او شد لکن برادر کوچکش او را بقتل رسانیده خود به تخت نشست برادر
زادهٔ ثارزن روزی وارد قصر پسر عمویش شده او را کشت این جانشین آخری
موسوم به اسکندر فر بود چون بتخت نشست نیزه را که بواسطه آن پسر عمویش
کشته شده بود وقف یکی از معابد نمود و بعد سکنهٔ دو شهر را که باو دشنام داده بودند
هلاک نمود

تسالی ها از وضع حکومت اسکندر متوحش شده از تب کمک خواستند پلپیداس
با مقداری قشون به تسالی آمده اسکندر را از سلطنت خلع نمود از آنجا پلپیداس به
مقدونیه رفته پادشاه آنجا را با تب متحد نمود

دفعه دیگر باز پلپیداس به تسالی رفت این دفعه اسکندر او را بمهمانی دعوت کرد

جمیع

حبسش نمود

گویند پلپیداس در محبس به اسکندر گفت چرا مرا نمیکشی اگر از جنگ تو خلاص شوم انتقام خواهم کشید اسکندر جواب داد تو در مردن خیلی شتاب داری پلپیداس گفت بلی زیرا که در قتل تو بسیار عجله دارم

زن اسکندر روزی داخل محبس شده از برای زن پلپیداس غصه خوری نمود پلپیداس او را مخاطب ساخته گفت از برای تو بیشتر من غصه میخورم زیرا که نمیدانم چگونه تو تحمل این شوهر ظالم را مینمائی

تبها قشونی برای خلاصی پلپیداس به تسالی روانه کردند لکن اسکندر ایشان را شکست داد در جزء قشون تب اپامینداس بود قشون او را سردار کردند و او هم بطریقه پلپیداس را خلاص کرد

چند سال بعد پلپیداس جنگی با اسکندر نموده او را شکست داد و خواست اسکندر را در میدان جنگ بقتل رساند لکن بمقصودش نرسید زیرا که سربازی خود او را هلاک کرد (۳۶۴)

بعد از جنگ زن اسکندر از ظلم و خلق بد شوهرش تنگ آمده شبی او را کشت

اتحاد تبها با ایرانیان — آتنیها به تبها حسادت نموده با اسپارت

متحد شدند و مرهمی مدت پنج روز ریاست قشون را میکرد (۳۶۹)

آرکادیها برای خلاصی از اسپارت کمک از تب خواستند اپامینونداس به آرکادی رفت لکن قشونی از سیراکوز بکمک اسپارتیها آمده تبها و آرکادیها را شکست داد (۳۶۸)

تبها چون خود را تنها دیدند پلوپیداس را برای اتحاد نزد پادشاه ایران فرستادند این شخص در راه به قاصدین آتن و الید و آرکادی برخورد پادشاه ایران محبت زیادی به پلوپیداس نموده فقط با تب متحد شد و قرار داد که اگر هر شهری داخل در اتحاد نشود با او جنگ کند در مراجعت ایشان به یونان آتنیها قاصدشان را بقتل رسانیدند پلوپیداس با یکی از رسولان ایران بیونان مراجعت نموده و در مجلسی که نمایندگان شهرها بودند پیغام پادشاه ایران را خواند پلوپیداس بعد از قرائت کاغذ خواست آنها را در اتحاد قسم دهد نمایندگان جواب دادند ما برای کسب خبر آمده ایم نه برای اتحاد (۳۶۷)

جوابهای نمایندگان بسیار مضحک بود مثل اینکه نماینده آرکادیها گفته در شوش شربت و شیرینی زیاد بود لکن هیچ مرد جنگی در آنجا مشاهده نکردم

آرکادیها با اسپارت و آتن متحد شدند ولی باز تب با ضدیت نموده دسته جنگی بریاست اپامینونداس مرتب کردند

جنگ مانتینه — اپامینونداس با قشون بزرگی مجدداً به پلوپونز رفت
و در آنجا با آرکاس‌ها و مسنی‌ها متحد شده نزدیک تگه اردوی بزرگی زد در این وقت
آژزیلاس با قشونش در مانتینه بود یک سرباز کرتی فی الفور او را مخبر کرد
او هم قشون را به اسپارت آورد
شبی اپامینونداس قشونش را وارد لاکنی نمود ولی اسپارتیها آنجا بسنگر بسته بودند
سردار تب در همان شب قشون را برگردانده دوباره به تگه آمد
تب‌هائی که در مانتینه بودند از آتنیها شکست خورده فرار نمودند قشون اسپارت
که عبارت از ۲۰۰۰۰ نفر بود در دیوارهای شهر سنگر کرده بودند اپامینونداس
با سی هزار پلیت وارد شد در آن روز جنگ سختی واقع شد و یک اسپارتی چنان
نیزه سختی بسینه اپامینونداس زد که آهن نیزه در سینه او ماند فی الفور تب‌ها دور او
جمع شده و او را بخیمه بردند
حکماء چون زخم را مشاهده نمودند گفتند اگر آهن را از سینه بیرون بیاوریم فی الفور او
خواهد مرد اپامینونداس از یکی از نوکرانش سپرش را خواست بعد از فتح قشون
سؤال کرد در وقتی که خبر شکست تب را باو دادند فی الفور آهی کشیده گفت حال
خوب است جان بسپارم و خواهش میکنم آهن نیزه را از سینه من بیرون آورید

در اینوقت دوستانش بدور او جمع شده گریه و زاری مینمودند یکی از آنها فریاد نموده

گفت آیا تو باید بی طفل و وارث درگذری آیا فرزندی نیست با صدای ضعیفی آهی کشیده

گفت برای رب الارباب میمیرم آسوده باشید من دو دختر دارم یکی لکتر و دیگری

مانتین این بگفت و جان بجان آفرین تسلیم کرد (۳۶۲)

تب ها سردار باقی مانده صلح کردند و قرار بر این شد که هر یک مستقل باشد

فصل بیست و دویم

تفوق مقدونیه

مقدونیه — در شمال تسالی یعنی در عقب کوه المپ جلگه ایست وسیع

که جبال چندی از همه طرف بر آن احاطه کرده و آنرا فقط از یکطرف متصل بدریا مینماید

در مشرق این ناحیه جلگه دیگریست که رود استریمن آنرا سیراب میکند

جلگه ثانی از طرف دریا محدود بکوه پانژه میباشد که در آن معدن طلا یافت میشد

مابین این دو جلگه شبه جزیره کالسیدیک واقع شده

این نواحی موسوم بمقدونیه میباشد سواحل این مملکت بی بندر و اراضیش فقط

برای کشت و زرع گندم بکار میاید و در دامنه جبالش مرتع بسیار عالی بود

نژاد سکنه این مملکت شبیه باپیرها بود ولی چون کم کم با یونانیان معاشرت

گردند تقیه آنها را کرده حتی بزبان آنها تکلم مینمودند

اول مقدونیه بچند قسمت شده بود و هر قسمتی حکومتش پادشاه علیحده داشت

یکنفر از ساکنین مقدونیه که از نسل هراکلس بود کم کم تمام این قبایل را متحد نموده

دولتی تشکیل داد

یکی از پادشاهان مقدونیه موسوم به اسکندر بود این پادشاه پایتختش را در پیدنا

قرار داد بعد چندی اسب در بازیهای المپی برده و از غالب یونانیان پیش افتاد

یکی از پادشاهان دیگر موسوم به ارشلس در دربارش زکسیس

نقاش و اریپید شاعر را آورده و پای تختش را در پلا قرار داد

ساکنین مقدونیه غالباً بیعلم و بی تربیت بودند فقرای آنها شغلشان چوپانی و

اغنیا فقط به شکار و جنگ و شرب خوردن میل داشتند

در مقدونیه قرار بر این بود که هرکس گرازی نکشته باشد او را مهمان نکنند و کسی که در جنگ

فرار میکرد همیشه طنابی بدور بدنش می بستند

با وجود بیعلمی و بی ترتیبی قشون مقدونیه منظم تر از سایر ممالک یونان بود

فیلیپ (پادشاه مقدونیه) فیلیپ پسر بیست و دو سالگی در

سال (۳۵۰) قبل از میلاد بتخت نشست این پادشاه مدت سه سال در ب

زندگانی کرده علوم و صنایع یونانیان را آموخته بوطنش مراجعت کرد در فنون جنگ و قوت و سواری و جرئت مشهور و همیشه مایل جنگ و صحبت بود

چون فیلیپ بتخت سلطنت قرار گرفت اجانب از همه طرف مقدونیه را احاطه کرده بودند ایلیریک‌ها از طرف غرب — یونانی‌ها از طرف شمال ترا‌س‌ها از طرف مشرق آتنی‌ها از طرف جنوب خیال تسخیر آمفی پلیس را داشتند

فیلیپ چند رقیب داشت از اینجهت جنگهای داخلی نزدیک بود بسبب انقراض مملکت را فراهم بیاورند

فیلیپ سرباز زیادی از تراس‌ها خریده اجانب را شکست داده خود صاحب اختیار تمام مقدونیه گشت

قشون مقدونیه — فیلیپ برای مرتب کردن قشون سرباز زیادی از ممالک مجاورش خریده سوارانرا از نجباء و سربازان پیاده را از میان فقراء و کارگران انتخاب نمود

اسلحه و البسهٔ جنگی مقدونیه‌ها عبارت از کلاه خود مخصوصی بود موسوم به کزیا زره‌ها چرمی و سپر گرد و غداره کوتاه طول نیزه آنها پنج مطر و نیم موسوم به ساریس بود بجائیکه در جنگ همراه فیلیپ حرکت میکردند موسوم به هتر (همراهان) بودند اسلحه

تمام سواران شبیه و عبارت [illegible] از یک عده آزاده بود همراهان پادشاه فقط عبارت از ۸۰۰ نفر بود

فیلیپ برای تسخیر شهرها منجنیق و آلات جنگی ساخته بود که توسط آنها سنگهای بزرگ پرت میکردند قشون سواره فیلیپ [illegible] زیاد شده به سی هزار نفر رسید

قشون مقدونیه منظم تر و مطیع تر از قشون یونانی بود زیرا که یونانیها غالباً بممالک دور از وطنشان نمیرفتند و غالباً در بهار جنگ می نمودند و برای حمل و نقل غالباً عرابه بکار میبردند ولی فیلیپ قشونش را تعلیم داده بود که روزی پنجاه کیلومتر (تقریباً دوازده فرسخ) پیاده راه میرفتند

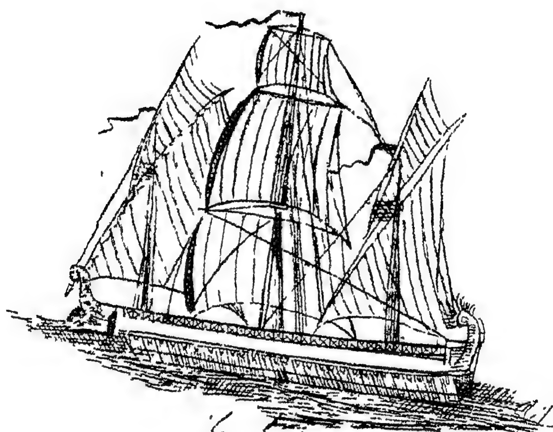
گویند فیلیپ دو سردار را معزول کرد زیرا که مضطرب شده [illegible] بودند یک سرباز را که از صف قشون برای آب خوردن خارج شده بود شلاق زیاد زد و یکنفر دیگر را که بی اذن صاحبمنصبش از صف قشون خارج شده بود بقتل رسانید

رقابت بین فیلیپ و آتنیها — آتن بعد از [illegible] مجلس سی نفر اول شهر تجارتی یونان شد زیرا که حکومت به مجلس شوری بود و [illegible] در امور دولتی مداخلت نمیکردند

آتنیها چند کشتی مرتب کرده خواستند شهرهای یونانی را که در ساحل دریای اژه بود
مسخر کنند و برای انجام این قصد تسخیر الیسپن و کالسیدیک لازم بود
در جنگ آتنیها شکست یافتند سردار آتنی موسوم به تیموت شهرهای کالسیدیک را
مسخر نموده بود بعد از قتل اپامینونداس آتنیها مهاجر زیادی به مقدونیه فرستاده
شهر کرزنس را مسخر نمودند از این راه با بحر سیاه ارتباط پیدا کردند (۳۵۲)
چون در این ایام برای جنگ خریدن سرباز لازم بود و آتنیها با هیچ شهری
اتحاد نداشتند و پول هم نبود مالیات زیادی بروی اغنیا بستند مجلس شوری
گاهی اظهار جنگ و گاهی اظهار صلح مینمود
فیلیپ اول متحد با آتن شد و آمفیپائی را که حبس کرده بود با تحف و هدایای
زیاد به آتن روانه نمود و باین قسم خواست شهرهای کالسیدیک را مسخر کند از
اینطرف آمفیپا باین عمل راضی نبودند
سکنه آمفی پلیس از اطاعت آتن سر پیچیدند آتنیها از فیلیپ کمک خواستند او هم
قبول کرده آمفی پلیس را برای مقدونیه مسخر کرد بعد قشونش را بطرف کوه پانژه
که در آنجا معدن طلا بود برده و آنجا را تصرف کرد و شهر بزرگی موسوم به فیلیپ
در دامنه کوه بنا کرد (۳۵۶) بنابر قول مورخین سالی ۱۰۰۰۰ تالان

از این معادن عاید مقدونیه میشد

آتنیها اعلان جنگ با فیلیپ نمودند در اینوقت شهرهای بیزانس و شی یس و رُد
از اتحاد با آتن امتناع کردند ولی باز آتنیها چند کشتی جنگی س ۹۱ برای مجبور
کردن شهرهای سابق را به اتحاد فرستادند مگر این ایشان شکست خورده بعد از سه سال
صلح کردند و بنابراین صلح اتحاد سال (۳۵۵) تمام شد



س ۹۱ یک کشتی جنگی

آتنیها بعد از این شکست در مملکت خود بسر برده و هیچ کشتی نفرستادند

دِمُستِن — بعد از زندگی یکی از خطبای بزرگ موسوم به دِمُستِن س ۹۲
نجبای شهر را جمع کرده ایشان را مجبور بجنگ با فیلیپ نمود این خطیب بسر سلحه

سازی بود در هشت سالگی
پدرش درگذشت و ۱۴
تالانی که از او به ارث
مانده بود اقوامش دزدید
ند فقط یک تالان برای
او گذاشتند دمستن
نزد یکی از خطبای مشهور
موسوم به ایزه تحصیل
کرد



صورت ۹۲ دمستن خطیب

دمستن در ۱۸ سالگی اشخاصی که پولش را دزدیده بودند بمحکمهٔ قضاوت کشانیده پول را از آنها پس گرفت دمستن کم کم خود را در امور دولتی داخل نمود اول دفعه که در مجلس حاضر شد حضار او را مسخره کردند زیرا که صدایش ضعیف و حرکات و اطوارش نامقبول بود

گویند دمستن غاری در خانه‌اش ساخته و در آنجا بسر میبرد برای توانائی تقویت در غار نصف سرش را تراشیده و انقدر در آنجا میماند که موی سرش دو مرتبه

میروید در بیابانها سواره از کوه بالا رفته رجز میخواندند

بعد از زحمات و صدمات فوق العاده دمستن نطق مفصلی برای تحریک جنگ در

مجلس مود. حضار سخنانش را یکدفعه بگوش هوش استماع نمودند

روزی شخصی صفات خطیبی را از دمستن سؤال کرد این خطیب بزرگ جواب داد

صفات مهمهٔ خطیبی عمل و کردار است

دمستن با **هیپرید** و **لیکورگ** خطیب متحد شده ملت را بجنگ با فیلیپ

تحریض نمود

جنگ مقدس ـــ مدت ده سال آتنیها با فیلیپ جنگ کرده ولی

هیچ فایده عاید آنها نشد

در این ایام جنگ بزرگی در تب شروع شد تب فسیدینها را در انجمن آمفیکتیون

(۳۵۶)

متهم کردند زیرا در مزرعهٔ وقفی گندم کاشته بودند مجلس آمفیکتیون جریمهٔ بزرگی برای آنها قرار داد

یکی از جوانان فسید موسوم به **فیلملس** جریمه دادن را خفت شمرده هم وطنانش را

بجنگ ترغیب کرد فسیدینها قبول نموده او را سردار کردند

فیلملس به اسپارت رفته از ارکیدامس پادشاه پانزده تالان قرض نموده به فسید

برگشت بعد تهیهٔ قشونی دیده دلف را تصاحب کرده مستحفظین آنجا را کشت پس از

این فتح حصار محکمی بدور معبد ساخته و بتمام شهرهای یونان اعلان نمود که حامی معبد دلف فسیدیها میباشند

مجلس آمفیکتیون اعلان جنگ نموده آنرا جنگ مقدس نامیدند در این جنگ تمام شهرهای یونان بر ضد فسیدیها قشون کشیدند ولی اسپارتیها ... نفر و آتنیها چند کشتی بکمک فسید فرستادند

فسیدیها پولی را که در دلف بود بکار برده ده هزار سرباز مرتب کردند در این جنگ وحشیگری زیاد شد محبوسین را خفه و نعش مقتولین را دفن نکرده سپس بتبیها تاختند فسیدیها تسالیها و لکریها را شکست دادند بائیها از طرفی داخل فسید شده شهرها محاصره کردند

فیلملس برای خلاصی از دشمن خود را از یکی از قلل کوه پارناس پرت نموده هلاک شد (۳۵۴) انمارشس بجای او سردار شد و پولی که در دلف بود بیرون آورده با چند شهر متحد شده قشون بزرگی به پائی برد

مجلس آمفیکتیون از فیلیپ کمک خواست انمارشس بجلوگیری او به تسالی رفت ولی فیلیپ از راه دیگر با ۲۰۰۰۰ پیاده و ۳۰۰۰ سواره آمده فسیدیها را شکست داد شش هزار نفر از فسید هلاک شد و سه هزار نفر در دریا غرق شدند بعد نعش انمارشس را

پیدالروه بدارآ وبختند (۳۵۲)

فیلیپ پاگاز را که یکی از بنادر تسالی بود ضبط کرده و سفاینی را که از اسکندر باقی مانده بود صاحب شد

در اینوقت پادشاه مقدونیه قصد فتح ترمپیل را داشت لکن آتنیها چهار هزار هپلیت بانجا فرستادند فیلیپ جنگ ننموده برگشت (۳۵۲)

جنگ مقدس شش سال طول کشید فسیدیها تمام ظروف طلا و نقره که در دلف بود بیرون آورده با اسپارت و آتن متحد شدند آنوقت تب با قاصدی نزد پادشاه ایران فرستاده ۳۰۰ تالان قرض نمودند

جنگهای النت و کرزنس — چون فیلیپ نتوانست به ترمپیل رود عازم سواحل دریای اژ شد

در این سواحل فیلیپ شهرهای آمفی پلیس و پیدنا را در سال ۳۵۷ و کوه پانژرا در سال ۳۵۶ و آبدر و مرن و متن را در سال ۳۵۳ گرفته بود در محاصره اینشهر آخری چشم فیلیپ کور شد پادشاه مقدونیه متغیر شده شهر متن را خراب کرد فیلیپ سواحل تراس را متصرف شده تا بیزانس رفت و با سکنه اینشهر متحد شد دمستن مقاله مفصلی موسوم به فیلیپیک درباب جنگ بیان کرد و چند

حرف او را در اینجا بیان میکنیم

ای آتنیها چه وقت وطن شما را از دست اجانب خلاص خواهید کرد — آیا منتظرید که قشون اجانب داخل شهر شود — مردمان با غیرت بی شرفی را بدترین خفتها میدانند — این ایام وقت گردش در میدانها یا کسب خبر نمودن در خیابانها نیست — چه خبر از این جدیدتر است که یکنفر از سکنهٔ مقدونیه آتن و تمام یونان را مالک شود —

بستن ملت را تحریص بجنگ نموده خیال داشت تمام قشون را از سپاه آتن مرتب سازد چنانکه گفته است ثروت و سفاین و قشون آتن بهتر و منظمتر از قشون ممالک یونان است

آتنیها چند کشتی بجلوگیری فیلیپ فرستاده او را برگردانیدند

یکی از شهرهای کالسیدیک که موسوم به الُنت و متحد مقدونیه بود از اطاعت فیلیپ سر پیچیده و به آتن متحد گشت پادشاه مقدونیه اعلان جنگ نمود الُنت از آتن کمک خواستند

بستن اینده فعه مقاله دیگری موسوم به الُنتی ین ساخت و مضمون آن از اینقرار است

ملت آتن تمام ممالک یونان آزاد و مستقل میباشند شما مقدار ۱۵۰۰ تالان

بیهوده خرج کردید مدتی در خانه نشسته خوابیدید و ملتفت نشدید که اجانب چنگالشان

همیشه بطرف شما دراز است

آتینها چند کشتی فرستادند لکن فیلیپ پول زیادی بسرداران الُنث داده آنها را

خلع اسلحه نموده و باین قسم شهر مسخر شد اوّل شهر را خراب نموده بعد ساکنینش را

فروخت (۳۴۸) بعد از تسخیر الُنث فیلیپ مهمانی بزرگی ترتیب داده

و تمام بزرگان یونان را دعوت نمود

فیلیپ گفته است هر شهری که بقوت مسخر نشد با پول آنرا میتوان گرفت

فیلیپ جزء مجلس آمفیکتیون شد — در آتن خطبای زیادی از قبیل

اُبوُل و اِشیِن و دِماد و ایزکرات و فسیوُن

سردار خیال صلح داشتند

ایزکرات مقاله در باب صلح نوشته خواست پادشاه مقدونیه را با شهرهای

یونان متحد نموده با پادشاه ایران بجنگند

فسیوُن سردار گفته است ای آتینها شما قوه جنگ با فیلیپ را ندارید

خوبست اوّل قوه نظامی را زیاد کنید تا از عهده جنگ برآئید

اِشیِن رقیب دِمُستِن بود خانواده این خطیب بسیار فقیر بود لکن خود او

املاک زیادی در مقدونیه داشت از اینجهت آتنیها او را با پادشاه مقدونیه

متحد میدانستند سنه ۹۳



بعد از خرابی الینت آتنیها

ده سفیر که دِمُستِن

واشین جزء آنها بود

برای اتحاد نزد فیلیپ فرستادند

در این زمان فیلیپ با پادشاه

کرسبلپت جنگ

مینمود دمستن خواست شخصاً

به آنجا برد لکن آشین او را

ممانعت کرده و قرار داد در پلا که پای تخت مقدونیه بود صبر نمایند فیلیپ

بعد از فتح تراس به پایتخت آمده ضیافت شایانی از سفرا نموده و صلحنامه را نوشت

چنانکه مذکور شد جنگ فسید مدتی طول کشید آتنیها خواستند دلف را از فسید

گرفته بمجلس امفیکتیونها دهند تبها از فیلیپ کمک خواستند پادشاه مقدونیه

قبول کرده فسید را محاصره کرد سرداران فسید شهر را تخلیه نموده قرار داد که او را

با ۸۰۰۰ نفر قشونش آزاد نمایند

فیلیپ بعد از فتح فید از ترموپیل گذشته به مجلس آمفیکتیون رفت و در آنجا قرارداد
که ۲۲ شهر فسید را خراب کرده اسلحه سکنه آنجا را بفروشند و هر سال مبلغ پنجاه
تالان فسیدها به دلف فرستند و علاوه فسیدها نباید به مجلس آمفیکتیونها نماینده
بفرستند (۳۴۶) بعد از این قرارداد فیلیپ رئیس بازیهای پی‌تیک
که در دلف واقع میگشت شد

جنگ کِرُن — فیلیپ کم کم سواحل ترآس تسالی را که متعلق به آتنیها
بود تسخیر کرد بعد با ارگسها و آرکادیها و مسنی‌ها که بر ضد اسپارت بودند متحد شد
دمستن مقالات زیادی بر ضد فیلیپ برای مسنی‌ها خواند ولی فایده نبخشید و خطیب
بزرگ به آتن برگشته در مجلس شوری فریاد کرد محالست فیلیپ دوست آتنیها
شود و باید با او جنگ کرد (۳۴۳)

فیلیپ ترآس را تسخیر کرده تا ساحل بحر اسود رفت بعد با سی هزار قشون شهر پرنت
که در کنار پرپنتید واقعست رفت این شهر روی تپه بنا شده و دریا از دو طرف
بر آن احاطه کرده فیلیپ برای تسخیر این شهر زحمت زیادی کشید لکن سکنه آنجا
مقاومت کامل نمودند

در اینمدت دمستن در تمام شهرهای یونان سفر کرده و خواست آنها را به فیلیپ بشوراند تا اینکه شهرهای تجارتی بیزانس دشی پس و رد را با آتن متحد کرد و یونانیان تاج طلائی باو جایزه دادند

فیلیپ بیزانس را محاصره کرد آتنیها ستونی را که عهدنامه مقدونیه روی آن نوشته شده بود سرنگون کرده فسیون را با ۱۲۰ کشتی کمک بیزانسها فرستادند (۳۴۰) فیلیپ مقاومت نکرده بمقدونیه برگشت (۳۳۹) ولی بعد از جنگ مقدس اورا مجبور به مدنیت یونان نمود

سکنهٔ امفیسا آتی ها را در مجلس آمفیکتیون مقصر کرده بودند دمستن که نمایندهٔ آتنیها بود تقصیر را به سکنهٔ آمفیسا داد زیرا که در مزرعه که وقف آپلن بود گندم کاشته بودند

آمفیکتیونها فیلیپ را سپهسالار قشون یونان نمودند پادشاه مقدونیه به فسیده رفته و مخفیانه خود را به الات که در بالای درهٔ سفیز واقعست رساند آتنیها شب از اینخبر واقف گشته تمام سکنهٔ اطراف شهر را مخبر کردند

در طلوع آفتاب آتنیها مجلسی در پنیکس منعقد کردند دمستن نطق مفصلی از برای جنگ بیان کرد آتنیها او را برای اتحاد به تب فرستادند چون دمستن به آنجا رفت

قاصدین فیلیپ را دید که برای اتحاد آمده بودند ولی تب ها با آتن همدست شدند

چون قشون آتن و تب رسید فیلیپ جنگ نکرد ولی در سال دیگر با ۱۰۰۰۰ قشون

آمفیسا را گرفته بعد آنجا را خراب کرد بعد خواست با یونانیان صلح نماید فسیون

که امیرالبحر آتن بود خواست صلح نماید لکن دمستن مانع شد آتنیها از انجهت تاجی

باو جایزه دادند

فیلیپ حیله بکار برده قشونش را به یاری آورد شهرهای متحده قشونی بجلوگیری او

او فرستاده و در کرُن جنگ سختی نمودند

۱ قشون فیلیپ عبارت از ۳۰۰۰۰ پیاده و ۲۰۰۰ سواره بود ولی قشون

شهرهای متحده کمتر از مقدونیه بود

آتنی ها در طرف چپ و تب ها در طرف راست قرار گرفتند از آنطرف فیلیپ در

مقابل آتنیها و پسرش اسکندر در مقابل تب ها قرار گرفت اسکندر تب ها را شکست

داد آتنیها اول غالب شده خواستند قشون اسکندر را شکست دهند لکن فیلیپ

آنها را محاصره نمود ۱۰۰۰ نفر آتنی را کشته و ۲۰۰۰ نفر از آنها را حبس نمود

مابقی که دمستن هم جزء آنها بود فرار نمودند (۳۳۸)

آتنیها در میدان جنگ مجسمهٔ شیری بیاد گار مقتولین ساختند و دمستن هم قصیده

در باب شجاعت آتنها نوشت

فیلیپ سردار کل قشون یونان شد — شبی بعد در جنگ کرن

فیلیپ چند قربانی به افتخار خدایان نموده و مهمانی بزرگی از تمام سردارانش

نموده در حالت مستی تاج گلی بر سر گذاشته و مجلس آمده یونانیان را مسخره نمود

یکی از نجبای آتن موسوم به دماد که جزو محبوسین بود باو گفت خدایان

شان و بخت آگاممنن را بتو داده اند لکن تو شغل ترسیت را (۱) پیش

میگیری فیلیپ خجل شده تاج گلش را بزمین زد

پادشاه مقدونیه دوستی زیادی به آتنیها نموده محبوسین آتنها را لباس پوشانیده

و با چند سفیر برای صلح دادن به آتن فرستاد و پیغام داد که فقط شهر کرن متعلق بما

باشد و آتن شهری مستقل و همیشه متحد با مقدونیه باشد

مجلس شورای آتن قرارداد را قبول نموده مجسمه برای فیلیپ ساخته و در پایین

آن این کلمات را نوشتند نیکوخواه و آزاد کننده وطن

فیلیپ با تب ها بد رفتاری کرده محبوسین آنها فدیه گرفته ایشان را رها کرد بعد

ساخلوی در کادمیا قرار داده و نفی بلد شدگان را به تب مراجعت داده حکومت را

(۱) آگاممنن پادشاه تمام یونان و ترسیت مقلد مشهوری بوده

بایشان تفویض کرد

فیلیپ بعد از پلیپور رفته با ارگیها و مسینی ها و ارکادینها متحد گشته تمام لاکنی را غارت
کرده و تمام شهرها را که اسپارتیها مسخر کرده بودند تصرف نمود

یونانیان مجسمهٔ از طلا موسوم به فیلیپیون برای پادشاه مقدونیه ساخته آنرا
در المپی قرار دادند

فیلیپ با تمام شهرهای یونان بغیر از اسپارت متحد شده و نمایندگان آنها را
در کرنت جمع کرده باجازهٔ آمفکتیونها خواست با پادشاه ایران جنگ کند
زیرا که در وقت جنگ بدی ایرانیان معابد یونانیانرا غارت کرده بودند
یونانیان این رای را پسندیده فیلیپ را سردار کل قشون یونان نمودند

قتل فیلیپ — فیلیپ چندی با خلو در تب و کالسیس و کرنت گذشته بعد
بمقدونیه مراجعت کرده تهیهٔ جنگ ایران را دید

بعد از تهیه فیلیپ مهمانی بزرگی برای عروسی دخترش موسوم به کلئوپاتر
برای برادر زنش که پادشاه اپیر بود دید

روزی در طلوع آفتاب تمام مدعوین در تیاتر بزرگ پایتخت جمع شدند فیلیپ
بعد از لحظهٔ با لباس سفیدی وارد شد در اینوقت جوانی که قداره را در زیر لباسش

مخفی نموده بود از مکانی بیرون آمده اسلحه اش را بپهلوی فیلیپ فرو برد و پادشاه

چهل و شش ساله را مقتول کرد

این قاتل موسوم به پزانیاس بود چون پدر زن فیلیپ که موسوم به اتال

بود دشنام زیادی با وگفته بود این جوان نتوانسته بود انتقام خود را بگیرد از این جهت

پادشاه را مقتول نمود (۳۳۶)

فصل بیست و یکم فتح آسیا بواسطهٔ اسکندر

اسکندر کبیر — پسر فیلیپ موسوم به اسکندر در ۲۰ سالگی تخت سلطنت

جلوس کرد این پادشاه جوان دارای قیافهٔ وجیه و موهای خرمائی مجعد بود

گویند در وقت تولد اسکندر دیوانهٔ موسوم به اِرُسْ تَرات معبد بزرگ افز را

آتش زد بقول بعضی مورخین در روز تولد اسکندر سه مژده برای فیلیپ آوردند

یکی از سردارانش ایلیرین ها را شکست داده بود اسبهای پادشاه در بازیهای

المپی سبقت برده بودند یکی از زنان فیلیپ موسوم به المپی یاس

بچه بدنیا آورده بود

اسکندر سن ۱۴ بر روی اسب سواری تیراندازی را آموخت و ادبی را داشت

موسوم به بوسفال که فقط خودش میتوانست بر آن سوار گردد
گویند روز اول هیچکس نتوانست
سوار آن اسب گردد اسکندر
به تنهائی جلو رفته سوار او شد
پدرش باو گفت ای پسر مملکت
دیگری تجسس کن مملکت من
برای تو کوچک است



اسکندر میل زیادی بتحصیل داشت مخصوصا در موسیقی چنانکه روزی صدای سرود
جنگی شنیده فی الفور اسلحه پوشید
اسکندر میل زیادی به ایلیاد هُمر داشت و هر شب آنرا در زیر بالشش قرار داده
میخوابید چون سیزده ساله شد پدرش او را به اَرسطو سپرد اسکندر کم کم بصحبتهای
او مایل گشته نصایح او را گوش نمود
اسکندر سخاوت زیاد داشت مثلا هر وقت قربانی میکرد عود و عنبر زیادی بتماشاچیان
می بخشید لئونیداس سپارتی که نوکرش بود باو گفت ای شاهزاده چرا این چنین
رفتار میکنی خوبست صبر کنی تا مملکتی پر از عود و عنبر بیابی و آنوقت بخشش کنی

چون اسکندر آسیا را مسخر کرد ۵۰۰ تالان عود و عنبر خریده و برای لئونیداس فرستاد

پیغام داد حال خوب بخت و لئامت برای خدایان نمائی

اسکندر میل زیادی بجهانگیری داشت چنانکه روزی از شجاعت و متصرفات

پدرش نقل میکردند اسکندر متغیر شده فریاد کرد آیا پدرم برای من مملکتی را باقی

نخواهد گذاشت

گویند فیلیپ المپیاس را که مادر اسکندر بود طلاق داده کلئوپاترا را که خواهرزاده

آتال سردار بود تزویج کرد شبی در مهمانی بزرگی که تمام مست بودند آتال گفت

آرزو از خدایان میکنیم که پسری از ملکه تازه متولد شده صاحب تخت و تاج مقدونیه

شود اسکندر متغیر شده فریاد کرد پس من برای چه بدنیا آمده ام فی الفور کیلاسی

که در دست داشت بطرف آتال پرت کرد پدرش متغیر گشته با شمشیری حمله با اسکندر

نمود ولی چون مست لایعقل بود افتاده بیهوش شد اسکندر آنوقت گفت ملاحظه

کنید پدر من میخواهد از اروپ به آسیا سفر کند ولی در یک طاق نمیتواند راه برود

اسکندر بعد از این مباحثات از مقدونیه بیرون آمد تا اینکه پدرش کشته شد

چون سربازان محبت زیادی به اسکندر داشتند او را پادشاه نمودند مادرش

پسر کلئوپاترا را کشته بعد خود را خفه کرد

آغاز کارهای اسکندر — چون یونانیان از قتل فیلیپ مخبر شدند شادی زیادی نموده عید بزرگی گرفتند

اول کسیکه مخبر شد دمستن خطیب بود در اینمدت دخترش مرده بود بعد از هفت روز عزاداری تاجی از گل بسر گذاشته بمجلس شوری حاضر شده گفت خدایان خبر خوشی بمن الهام کرده‌اند و شما بزودی از آن مخبر خواهید گشت

بعد از چند روز دیگر آتنیها از قتل فیلیپ خبر یافتند و تاج طلائی برای پزانیاس قاتل ساختند

در این موقع تمام ملل یونان خواستند از تحت اتحاد با مقدونیه خارج شوند ناگاه اسکندر قشونش را وارد یونان نموده از ترمپیل گذشت نمایندگان مجلس آمفیکتیونی اورا سردار کرده و آتنیها دو تاج طلا برایش فرستادند

اسکندر به کرنت آمده مجلسی در آنجا منعقد نمود نمایندگان شهرهای یونان اورا سردار قشون یونان نموده قرار دادند که با پادشاه ایران جنگ نمایند

گویند چون اسکندر به کرنت آمده خواست دیوژن حکیم را (دیوجانس) که در خمره منزل داشت به بیند چون نزد او رفت از او سؤال کرد هر چه میخواهی طلب کن که آنرا برایت مهیا سازم دیوژن جواب داد قدری دورتر بایست که

شعاع آفتاب بمن برسد

آنوقت پادشاه گفت اگر اسکندر نبودم میخواستم بجای دیوژن باشم

در مراجعت اسکندر بدلف آمده وحی طلب کرد پی تی از جواب دادن امتناع کرد اسکندر او را گرفته خواست در معبد ببرد پی تی فریاد کرد پسر من کسی تاب مقاومت نتواند کرد اسکندر این حرف را بفال نیکو گرفته بیرون آمد

در مراجعت بمقدونیه اسکندر تراس را تصاحب کرده و در مدت ده روز خود را بپای کوه هموس (کوه بالکان) رسانید تراسها برای مسدود کردن راه عرابه زیادی از بالای کوه پرت کردند اسکندر بطریق مخصوصی تمام این صدمات را رفع کرده بدون هیچ قتلی از رود دانوب گذشت

ممالک یونان از این فتح متوحش شده نماینده چندی نزد اسکندر فرستادند این نمایندگان دسته از سلتها (۱) بود اسکندر بآنها گفت هیچ نترسید در جواب گفتند از هیچ چیز وحشت نداریم لکن می‌ترسیم آسمان بیفتد اسکندر گفت معلوم میشود سلتها خیلی شجاعند

انهدام تب — بعد از فتح تراس خبر قتل اسکندر در تمام یونان

(۱) نژاد سلت با گلوا که ساکنین قدیم فرانسه بودند یکی میباشد

شیوع یافت فی الفور نفی بلد شدگان تب بوطنشان مراجعت کرده دو سردار

مقدونیه را کشتند و برای هلاک کردن ساخلو مقدونیه را که در کادم بود حصاری

بدور ایشان بنا کردند اسکندر با ۳۳۰۰۰ قشون تب را محاصره کرد بعد قاصدی

فرستاد که شهر را تسلیم نمایند تبیها از بالای حصار شهر فریاد کردند اگر شاه خیال

استقلال یونان را دارد خودش وارد شهر شود

قشون آرکادینها که بکمک تب می‌آمدند در برزخ کرنت توقف کرد تبیها

با وجود تنهائی مدت سه روز مقاومت کردند در روز سیم قشونی را که در کادم

بود بیرون آورده با صدمه زیادی وارد شهر شد ششهزار سکنه تب را کشته

۳۰۰۰۰ نفر آنها را حبس نمود

سکنه شهرهای ارکمن و تسپی و پلاته که مدتی در تحت تسلط تب بودند

در این جنگ همراه اسکندر آمده بودند پادشاه مقدونیه در باب تب از آنها

مشورت کرد آنها قرار دادند که تب را خراب نمایند اسکندر بهمین قسم رفتار کرده

و زمین آنجا را مابین شهرهای متحده تقسیم نمود

عزیمت اسکندر باسیا — چنانکه مذکور شد فیلیپ قشونی برای

جنگ با آسیا تهیه نموده بود ولی او بمقصود نرسیده پسرش او را انجام داد

اسکندر در بهار سال ۳۳۴ قبل از میلاد با سی هزار پیاده و پنج هزار سوار از پلا پای تخت مقدونیه حرکت کرد

قشون او مرکب از سکنهٔ تمام شهرهای یونانی بغیر از اسپارت بود اسکندر آنتی پاتر را با ۱۲۰۰۰ پیاده و ۱۵۰۰ سوار برای حکومت مقدونیه گذاشت

پادشاه مقدونیه تمام اموالش را به دوستانش عطا کرد پردیکاس باو گفت برای خودت چه نگاه خواهی داشت اسکندر جواب داد امید بخدایان فقط برای من کافی است

قشون مقدونیه در مدت بیست روز از پلس پنت گذشته و با ۱۶۰ کشتی از هلسپن عبور کردند اسکندر چون بساحل آسیا رسید نیزه اش را بزمین انداخت و اول کسیکه از کشتی بیرون آمد او بود به خرابه های ترووا رفته قربانی بزرگی کرد پس از آن خودش و هفستیون قبر آشیل و پاترکل را گل باران نمودند گویند اسکندر در سر قبر آشیل فریاد کرد ای پهلوان چقدر تو شجاع بودی که هم جنگهای تو را اشعار در آورده

جنگ گرانیک — مملکت ایران پنجاه دفعه بزرگتر و بیست دفعه مسکونتر از مقدونیه بود ولی چون تمام ایران همیشه جنگ داخلی داشتند از اینجهت قشونشان

غیر منظم بود فقط پادشاه ایران بواسطه خزاین و دفاینش آنها را نگاه داشته بود

فقط قشون منظم ایران یونانیان بودند

چون اسکندر به آسیا رسید قشون یونانی ایران عبارت از پنجاه هزار نفر بود

ممنن که از ساکنین رُد بود سردار این قشون بود و کم کم پادشاه ایران اورا

ساتراپ یکی از ایالاتش نموده بود

ممنن در باب جنگ سفارش زیادی به ساتراپها نموده قرارداد راهی را

که بواسطه آن اسکندر می‌آمد خراب نمایند برای آنکه قشون او بی آذوقه بماند ساتراپها

حرف او را گوش نداده جنگ کردند

ایرانیان در کنار رودخانه گرانیک صف کشیدند قشون آنها مرکب از بیست

هزار نفر از شهرهای مختلفه بود و غالب آنها یونانی بودند اسکندر در طرف عصر

بدانجا رسید

آب این رودخانه بسیار سریع و سواحلش سراشیب بود پارمنیون سردار

مقدونیه خواست جنگ را بفردا بیندازد اسکندر س ۹۵ قبول نکرده گفت

از هلسپن گذشتیم آیا ممکن است از این رودخانه نگذریم؟

و شاه مقدونیه در جلو سرداران افتاده وارد رودخانه شد اسبها نتوانستند

بطرف بالا روند لکن قشون پیاده از عقب رسید و از رودخانه عبور نمودند

نیزهٔ اسکندر در رودخانه شکست بعد خواست نیزهٔ میرآخورش آکیر و ادیس

جواب داد فکر نیزهٔ دیگر کن زیرا که مال منهم شکسته آنوقت دِمارات کرنتی نیزهٔ



خود را تقدیم پادشاه مقدونیه کرد اسکندر میتریدات را که داماد پادشاه

ایران بود کشت ناگاه یک ایرانی ساطوری برای مغفر پادشاه انداخت و

اسکندر بر شکم او زد سوراخ کرد یکنفر ایرانی دیگر از عقب حمله باسکندر نموده

خواست گردن او را بزند لکن کیلیتوس لئوان مقدونیه با قداره دست

دست او را انداخت و ایرانیان شکست سختی خورده فرار کردند

سربازان اسکندر یونانیان قشون ایران را متفرق نموده ده هزار نفر از آنها

حبس کردند

مقتولین قشون مقدونیه عبارت از ۲۵ پیاده و ۶۰ سواره بود اسکندر

مقتولین را دفن کرده محبت زیادی بمجروحین نمود

اسکندر بعد از شکست دادن ایرانیان محبوسین یونانی را بمقدونیه فرستاده

و آنها را فروخت زیرا که با حبشیان کمک کرده بودند بعد سیصد پارچه اسلحه

باکتیبه برای معبد آتن فرستاد و مضمون آن اینست اسکندر و تمام یونانیها

بغیر از اسپارت آسیا را شکست دادند

فتح آسیای صغیر — در آسیای صغیر دشمن اسکندر فقط یونانیان بودند

شهر سارد که پایتخت لیدی بود با وجود برج و باروی محکمش بزودی تسلیم شد اسکندر

دو حاکم برای آنجا معین کرد شهر افز تسلیم شد اسکندر اراضی آنجا را برای

آرتمیس الهه وقف کرد یونانیانی که در شهر میل بودند قدری مقاومت کردند

لکن اسکندر در مدت کمی آنجا را متصرف شد

ممنن با قشون یونانیش در هالیکارناس پایتخت کاری سا خلوا داشت

اسکندر آنجا محاصره کرده حصار آنجا را خراب کرد ممنن شهر را آتش زده فرار کرد

بعد از این شکست ممنن خواست بیونان رود لکن عمرش وفا نکرده در ...

می تیلن درگذشت پادشاه ایران آنوقت سربازان یونانی را ترد خودش برد
اسکندر با وجود زمستان جنگ را ترک نکرد فقط بعضی سربازان را بیونان
فرستاد بعد خودش در آسیای صغیر مانده در اوایل بهار سال (۳۳۳) قبل از
میلاد به گردیون که پایتخت قدیم فریجی بود رفت
در یکی از معابد این شهر عرابه بود که متعلق به پادشاه قدیم فریژی بود طناب
گره داری بر این عرابه بسته شده بود و هیچکس نتوانسته بود آنرا باز کند
کاهنان خبر داده بودند که هرکس این گره را باز نماید پادشاه تمام دنیا خواهد شد
اسکندر بضرب شمشیری تمام گره ها را قطع کرد
جنگ ایسوس — (۳۳۳) داریوش پادشاه ایران که در سال
(۳۲۵) بتخت نشسته بود قشونی ترتیب داده در شام منتظر ورود دشمن شد
اسکندر بسمت او حرکت کرده از بعد توروس گذشته به سیلیسی آمد در این
مکان اسکندر تازه از راه رسیده در آبهای منجمد کوه سیدنوس غسل
کرده از اینجهت سرمای شدیدی خورده تب سختی بر او عارض گشت فیلیپ
حکیم شرحی بدو داده و در وقت خوردن آن کاغذی برای اسکندر رسید
که این حکیم دشمن تو میباشد ممکن است ترا مسموم نماید اسکندر کاغذ را

چلیم نشانداده شربت را نوشید اما تهمتی که به چلیم بسته بودند برعکس شد و پادشاه بزودی علاج گشت

داریوش مدتی منتظر ورود اسکندر شد و آخرالامر از کوههای "امانوس" گذشته به ایسوس رسید اسکندر از کوههای جنوبی اینشهر گذشته مقابل داریوش قرار گرفت

عرض این جلگه پنج کیلومتر بود از اینجهت داریوش نتوانست ششصد هزار قشونش را در این جلگه حرکت دهد اول مقدار زیادی از قشونش را در طرف راست و سی هزار سوار و بیست هزار کماندار در طرف چپ قرار داد بعد سی هزار و نهصد یونانی و ششهزار سرباز کوهستانیش را در مرکز قرار داد

اسکندر پارمنیون را با قشونش در طرف چپ و خودش در طرف راست قرار گرفت آنوقت قشون طرف راست را حرکت داده حمله بمرکز قشون ایرانیان نموده آنها را شکست داد سربازان یونانی داریوش هنوز جنگ میکردند لکن پادشاه ایران آنها را اجازه فرار داد سواران ایرانی که نزدیک بود تسالیها را شکست دهند آنها هم فرار کردند

در جنگ ایسوس ۱۰۰۰۰۰ ایرانی و ۳۰۰ پیاده و ۱۰۰ سواره مقدونیه

کشته شد

داریوش بر عرابه سوار شده لباس و سپرش را گذاشته فرار کرد چون جنگ
تمام شد شب بود از اینجهت اسکندر آنها را تعاقب نمود یونانیان اردوی ایرانرا
ضبط کردند در چادر داریوش مادر و زن و خواهر و پسر و دو دخترش بودند
چون اسکندر داخل خیمه داریوش شد صدای ناله و زاری شنید باو خبر دادند که
مادر و زن داریوش برای پادشاه گریه میکنند و تصور میکنند که او کشته شده اسکندر
قاصدی نزد آنها فرستاده پیغام داد که داریوش سالم و زنده است من شمارا
بچشم حقارت نظر نخواهم کرد زیراکه من هیچ کینه داریوش را بدل ندارم
فقط میخواهم آسیا را از تحت تصرف او بدر آورم

فردای آنشب اسکندر با دوستش هِفِستیون نزد زنان رفت مادر دارا هفستیون را
شاه تصور کرده تعظیم بدو نمود ولی چون بعد ملتفت شد خجالت کشید اسکندر تبسم
کنان بدو گفت اهمیت ندارد او هم اسکندر است

تسخیر تیر — بعد از فرار داریوش اسکندر تمام شهرهای فینیقی را صاحب شد چون
به تیر رسید خواست بجهة قربانی برای رب النوع تیر که موسوم به هرکلس (۱)

(۱) یونانیان رب النوع تیر را که موسوم به آل ملکارت بود با نام خدای خودشان هرکلس اشتباه میکردند

بود بنماید لکن سکنه آنجا قبول نکرده گفتند اجنبیان را در مملکت ما راهی نیست

شهر تیر روی جزیره صخره ساخته شده بود و ارتفاع حصارش ۴۵ متر بود

اسکندر سد بزرگی ما بین جزیره و دریا ساخت بنای این سد مدتی طول کشید زیرا

دفعه اول سکنه شهر آنرا خراب کردند بعد ۱۲۰ کشتی از قبرس و ۸۰ کشتی از

فنیسی به کمک اسکندر آمد

اسکندر تمام قشونش را از طرف شمال شهر حرکت داد بعد خودش با مقداری همراه

از طرف جنوب شهر بالا رفته وارد تیر شد سکنه جنگ سختی نموده و هشت هزار

نفر از آنها کشته شد .

اسکندر از مقاومت سکنه این شهر متغیر شده تمام محبوسین آنها را خفه کرد بعد سکنه

شهر را غیر از پادشاه و چند نفر از نجباء که به معبد ملکار پناه برده بودند فروخت

اسکندر بعد از فتح تیر قربانی بزرگی در معبد شهر نموده و تمام قشونش را در آنجا

سان دید بعد شب از آنجا حرکت کرده و هزار مشعل چی در جلوش انداخت

قبل از جنگ تیر داریوش کاغذی نزد اسکندر فرستاده و او را از جنگ ملامت

کرده خانواده اش را از او طلب کرد و گفته بود اگر صلح نمائی مبلغ زیادی

پول برایت فرستاده با مقدونیه متحد خواهیم شد اسکندر در جواب نوشت

ای داریوش تو نباید مرا مساوی خودت تصور کنی بلکه مرا باید پادشاه تمام آسیا خطاب نمائی

در وقت محاصرهٔ تیر بار داریوش کاغذی نوشته بود که اگر صلح نمائی ۱۰۰۰۰ تالان و قطعهٔ از آسیا را تا شط فرات و دخترم را برایت عروسی خواهم کرد پارمنیون گفته بود اگر من بجای اسکندر بودم قبول میکردم پادشاه مقدونیه جواب داده بود که منهم بجای پارمنیون بودم قبول میکردم

بنای اسکندریه — (۳۳۲) بعد از فتح تیر اسکندر بسمت مصر حرکت کرد

سکنهٔ شهر گازا خواستند مقاومت نمایند اسکندر بدانجا حمله برده مجروح شد آنوقت حصاری بارتفاع ۲۵ متر بنا نموده و بعد از دو ماه محاصره آنجا را تسخیر کرد مردان را بقتل رسانیده زنان و اطفال را فروخت

گویند اسکندر در اینشهر تقلید آشیل پهلوان نموده یعنی طنابی به پای حاکم این شهر بسته و هفت دفعه او را دور شهر گردانید

حاکم مصر مقاومت نکرده اسکندر تا ممفیس که پای تخت مصر بود رفت و یک قربانی برای گاو آپیس که معبود مصریان بود نمود

اسکندر از نیل گذشته به کانپ رسید در این محل جزیره پارس بندر طبیعی تشکیل

میداد اسکندر شهری مقابل این جزیره ساخته آنرا اسکندریه نام گذاشت

گویند اسکندر خودش نقشهٔ این شهر را کشید و چون گچ برای ترسیم اراضی نبود

از اینجهت آرد بجای آن استعمال کردند

اسکندر در معبد آمن — در مغرب مصر معبدی بود موسوم بمعبد آمن

یونانیان و آسیائیان برای عبادت در آنجا میرفتند اسکندر برای دیدن معبد

بدانجا رفته وحی خواست رهبانان معبد او را پسر خدا لقب دادند چنانکه فراعنه

مصر را پسر آمن لقب داده بودند

اسکندر از این زمان ببعد متکبر شده خود را پسر خدا تصور میکرد گویند چون

بمعبد رفت دو مار یا دو پرنده هادی راه او بودند

بعد از مدتی اسکندر قاصدی بیونان فرستاده پیغام داد که از این زمان ببعد

باید مرا پرستش نمائید اسپارتیها جواب دادند خوب بود اسکندر خود را

خدا تصور میکرد

جنگ اربل — (۳۳۱) — اسکندر بعد از تسخیر شامات و مصر

بسمت مشرق حرکت کرده بدون جنگ از فرات و دجله گذشت

داریوش در جلگه گگامِلس که نزدیک اربل واقعست توقف کرده بود

قشون او حال مرکب از دو کرور پیاده و چهل هزار سواره و دویست عرابه داسس دار و پانزده فیل جنگی بود ولی تمام این قشون بزرگ غیر منظم و ورزش نکرده بودند

قشون اسکندر در اینوقت مرکب از چهل هزار پیاده و هفت هزار سواره بود

دو قشون مقابل همدیگر صف کشیدند

پارمنیون خواست جنگ را شب بندازد لکن اسکندر گفت این کار برای من خفت است

فردا صبح اسکندر دیر از خواب برخاست سرداران او را بیدار کردند صف قشون را پادشاه مقدمه و میمنه منظم کرده و در جلو خودش کشیشی را با تاج طلا نگاه داشت

داریوش در وسط قشون با سوارهای نجیبانش ایستاده بود اسکندر بطرف راست حمله نمود داریوش عرابه‌ها را بسمت دشمن حرکت داد سربازان مقدمه اسبان عرابه‌ها را هدف تیر نمودند ولی چند عرابه تا آنها رسید قشون راه را باز کرده بدون هیچ قتلی آنها را از خود گذرانیدند

داریوش اینمرتبه تمام قشونش را حرکت داد اسکندر با سوارانش راهی مابین آنها پیدا کرده خواست خود را به پادشاه ایران برساند ایرانیان فرار نموده داریوش را بردند و در اینوقت سواران ایرانی و هندی پارمنیون را احاطه کرده بودند اسکندر بطرف او حرکت کرده و بعد از جنگ سختی آنها را شکست داد

فردای آنروز اسکندر به اربل رسید اسلحه و عرابه و خزینه داریوش را بتصرف آورد ولی باز پادشاه ایرانرا در آنجا نیافت زیراکه به مدیه فرار کرده بود

فتح و تسخیر ایران — اسکندر از شط دجله گذشته بطرف بابل حرکت کرد و سکنه آنجا باستقبال او آمدند اسکندر داخل شهر شده یک قربانی برای بل رب النوع نمود بعد معبدی را که گزرسیس خراب کرده بود مجددا ساخت

اسکندر کم کم پایتختهای ایران را مسخر کرده به شوش رسید در آنجا پنجاه هزار تالان و جواهر زیاد و عطریات و مجسمه های یونانی را که گزرسیس از آتن آورده بود یافت بعد آنها را بیونان فرستاد

اسکندر از آنجا به پرسپلیس رفت در این راه یکی از ساتراپها با چهل هزار قشون نگاه داشته بود اسکندر از راه دیگر داخل شهر شد و چنانکه نقل کرده اند در

آنجا ۱۲۰۰۰ تالان یافت

گویند شبی اسکندر مست شده این شهر را آتش زد زیرا که ایرانیان معابد یونانیان را
آتش زده بودند بعد پادشاه مقدونیه به پازارگاد که قبر کورش در آنجاست رفت

بعد از فتح این شهرها اسکندر خواست به اکباتان که پای تخت مدی بود برود
از اینجهت اموالش را در آنجا گذاشته بتعاقب داریوش حرکت کرد بنا بر قول
بعضی از مورخین قشون مقدونیه در مدت یازده روز ۴۸۰ کیلومتر طی کردند
در بین راه به اسکندر معلوم شد که یکی از ساتراپهای ایران موسوم به بسوس
داریوش را زنجیر نموده و خیال دارد او را به باکتریان ببرد اسکندر سه روز و
سه شب متوالی حرکت کرده با ایرانیان رسید

اما چون بسوس تاب مقاومت اسکندر را نداشت پادشاه ایران را کشت (۳۳۰)
اسکندر جسد داریوش را به پرسپلیس فرستاده و او را در مقبره شاهان دفن نمود

در این زمان اسپارتیها از غیبت اسکندر غنیمت شمرده سی هزار هپلیت و بیست
هزار سواره تهیه دیده بسمت مگالپلیس حرکت کردند آنتی پاتر آنها را شکست داد
در این جنگ اژیس که پادشاه اسپارت بود کشته شد (۳۳۰) اسکندر
پیغام داد در صورتیکه ما مشغول فتح آسیا هستیم در آرکادی جنگ موشها واقع شده

تمام حکام ایرانی تسلیم اسکندر شدند بعد پادشاه مقدونیه از جبال ایران گذشته

در ۱۱ دیحا شهری موسوم به اسکندریه بنا کرد که آنرا حال هرات میگویند

اسکندر در زمستان از جبال شمالی ایران گذشته برودخانه اگزوس (جیحون) که در

باکتریان واقعست رسید برای عبور از این رودخانه را تخته بندی کرده وقشونرا

از آنجا گذرانید

اسکندر کوشالی سختی به بسوس داده او را بدست خانوادهٔ داریوش داد آنها هم

او را کشتند

در باکتریان و سگدیان جنگ واقع نشد

در یکی از قلاع سگدیان که روی قلهٔ کوهی ساخته شده بود ساترایی با خانواده اش

مسکن کرده بود چون خواست آنجا را بگیرد برای او پیغام فرستادند که باید برای

رسیدن این محل پرواز کرد

اسکندر قرار داد که اول سربازی که بدانجا رود ۱۲ تالان و سه یازدهم

و سیمی ۱۰ و هکذا خواهد داشت دوازده نفر حمله بدانجا بردند ساتراپ از شجاعت

آنها متعجب گشته تسلیم شد

اسکندر دختر ساتراپ را که موسوم به رکزن بود برای خودش تزویج کرد

غرور و منیت اسکندر — چون اسکندر صاحب تخت و تاج ایران شد تاج طلای ایرانیان را بر سر گذاشته و غرور اشبیه بآنها ساخت و قرار داد که هر کس بخدمتش میرسد باید باو تعظیم نموده بخاک بیفتد

نجباء و سرداران مقدونیه که همیشه با اسکندر نشو و نما میکردند تحمل این مشقت و تکلیف را نکرده و در سال (۳۳۰) قبل از میلاد چند نفر از آنها قصد کشتن اسکندر را نمودند

فیلتاس پسر پارمنیون در جزء این اشخاص بود و لی بخیر پادشاه را از این قصد خبر داد اسکندر او را با تمام آنها بقتل رسانید

محافظ خزاین و دفاین پادشاه پارمنیون بود اسکندر برای اینکه او بسبب قتل پسرش شورش ننماید قاصدیرا سوار شتر نموده نزد او فرستاد پارمنیون در وقتیکه کاغذ اسکندر را میخواند قاصد او را خفه کرد

دو سال بعد اسکندر در ماراکاندا (سمرقند) که پایتخت سکدیان بود در رفته و قربانی بزرگی برای دیزکورها نمود

شب در وقت شام که تمام مست بودند یکی از ندمای اسکندر را به دیزکورها و هرکلس ترجیح داد

ما بین مدعوین کلیتوس لئونور بود که اسکندر را در جنگ گرانیک نجات داده بود این شخص از چاپلوسی سرداران و تحقیر اسکندر بدش آمده گفت خدایان محسوب میشوی این بواسطه شجاعت قشونت بود که تو این فتوحات را نمودی و اگر در جنگ گرانیک همراه تو نبودم حال هر قطعه بدن تو در شهری بود اسکندر از این حرفها متغیر شده سیبی بطرف او پرت کرد بعد قداره اش را خواست ولی دوستانش او را از نزد او برداشته بودند سرداران کلیتوس را از اطاق خارج کردند ولی باز بعد از لحظه مراجعت کرده این شعر اوری پید را خواند تمام این افتخارات و بی نظمی را یونانیان سبب شده اند اسکندر این دفعه نیزه یکی از سربازان را گرفته او را کشت لکن بزودی پشیمان شد خواست خود را بکشد سرداران او را ممانعت کردند ولی او باز سه روز و سه شب متوالی در چادرش مانده گریه و زاری نمود و همیشه کلیتوس را بیاد می آورد

یکی از سوفسطائیان یونانی که همراه اسکندر بود باو گفت چون تو در جزء خدایان محسوب میشوی نباید پشیمان شوی زیرا که خدایان در هر کاری مختارند و مالک جان و مال بندگان میباشند

ایرانیان چون بخدمت اسکندر میرسیدند بزمین افتاده پای او را می بوسیدند

اسکندر خواست یونانیانرا نیز عادت باین کار دهد و غالب آنها هم اجباراً قبول کردند

گویند چون کاساندر را بعد ورودش بایران مراجعت کرد از این آداب و رسوم متعجب

شده اسکندر را مسخره زیادی نمود

برادرزاده ارسطو که موسوم به کالیستن بود از تعظیم کردن و دست بر سینه ایستادن

امتناع کرد

روزی در مهمانی بزرگی تمام مدعوین داخل شده بخاک افتادند اسکندر در عوض روی

آنها را بوسید چون کالیستن داخل شد پادشاه باو اعتنا نکرد کالیستن فریاد کرد آیا

من فقیرتر و بدبخت تر از سایرینم که روی مرا نمیبوسی

نجبا و افراد الامرا از غرور اسکندر خسته شده شش نفر از آنها خواستند او را

بکشند پادشاه خبردار شده تمام آنها را بقتل رسانید بعد کالیستن را برای خبر نکردن

از این قصد هلاک کرد

گویند اسکندر کالیستن را در قفس آهنی نمود و حکم نمود که او را در عقب قشون بکشند

و بعد از هفت ماه در گذشت

جنگ هند — (۳۲۷) — اسکندر بعد از فراغت از کار ایران عازم

هند شد این مملکت را هیچ پادشاهی بتصرف در نیاورده بود ولی یونانیان از عهد

براین بود که باکوس بت النوع و هراکلس پهلوان آنجا را تسخیر کرده اند
اینجهت اسکندر هم خواست تقلید آنها را بکند

اسکندر ۱۲۰۰۰۰ پیاده و ۱۵۰۰۰ سواره را که غالب آنها ایرانی بودند به دره
شط اندرس رسانیده و در سال بعد آنها را از شط گذرانید
یکی از پادشاهان هند موسوم به تاگزیل به استقبال اسکندر آمده با او متحد شد
یکی از پادشاهان دیگر موسوم به پروس با ۱۸۰ فیل جنگی و مقداری قشون
در کنار رود هیداسپ کمین کرد اسکندر مقدار زیادی از قشونش را
نزد تاگزیل گذاشته و با باقی قشونش به پروس حمله نموده اول فیلها را رم
کردانیدند فیلان در عوض هند باز گشتند در این جنگ صد فیل و بیست
هزار هندی کشته شد و خود پروس مجروح گشت اسکندر او را گرفته اول علاجش
نمود بعد او را پادشاه مملکتی که داشت نموده با او متحد گشت
گویند اسکندر در مجلس به پروس گفته بود چه قسم میخواهی با تو رفتار نمایم در جواب
گفت میخواهم مثل پادشاهان با من رفتار نمائی اسکندر قبول کرده او را
پادشاه نمود

مراجعت اسکندر — (۳۲۶) — اسکندر بسمت پنجاب حرکت

کرده خواست تا رود کانش رود کن هیفاس سردارها تمام قشون از جلو
رفتن امتناع نمودند زیرا که مدت هشت سال بود که جنگ میکردند و سه ماه
بود که زیر باران در اراضی باتلاقی حرکت میکردند اسلحه قشون ضایع و البسه آنها
پاره شده بود و باز اسکندر خیال داشت آنها را بآنطرف هند برد
اسکندر تمام سرداران را جمع نموده قرار داد تا رود کانش رفته و از آنجا بافریقا
برگردد سرداران سکوت نمودند پادشاه دو مرتبه شورت کرد باز جوابی نشنید دفعه
سیم یکی از سرداران بلند شده گفت قشون دیگر از اینجا بعد حرکت نمیتواند بکند خوبست
ما را بمقدونیه مراجعت دهید اسکندر جواب داد کسی را مجبور نمیکنم هرکس میل دارد مرا
همراهی کند و هرکس نمیخواهد برگردد
اسکندر بعد از این حرفها بخیمه اش رفته سه روز از آنجا بیرون نیامد
روز سیم پادشاه مقدونیه حیوانی قربانی کرده امعاء او را ملاحظه کرد و ملتفت
شد که از این بعد جنگ فایده نخواهد داشت پس سرداران را از مراجعت خبر داد
آنها تمام خوشحال و مسرور شده پادشاه را دعا کردند
قبل از حرکت اسکندر دوازده محراب ساخته چند قربانی نموده تمام قشونش از سان دید
پادشاه قشون را در کنار رودخانه هیداسپ آورد و سکنه شهر تمام بآنجا جمع شدند

تماشای قشون رخوره

در مصب رود اندوس اسکندر تقسیم جمع شده و نآرک را امیرالبحر نمود و تمام سفاین قشون را بعد از صد و سی روز بفرات رسانید

اسکندر با قسمتی از قشونش از راه ژدروزی که تمام صحرای بی آب و علف است بایران مراجعت کرد قشون در شصت روز فقط ۸۰ کیلومتر طی کردند غالب آنها از تشنگی و گرسنگی هلاک شدند زیرا که فقط در تمام این صحرا چند درخت خرما یافت میشود دیگر نه آب هست و نه آذوقه

گویند روزی که قشون از تشنگی نزدیک بهلاکت رسیده بود یک نفر از سربازان قدری آب پیدا کرده فی الفور آنرا در کلاه خودش ریخته نزد اسکندر آورد اسکندر آنرا بزمین ریخته گفت من بسربازانم ترجیح ندارم

بعد از دو ماه راه قشون به کارامانی رسید اسکندر چند قربانی در این محل نمود

گویند در مراجعت اسکندر بایران تمام سربازان تقلید باکوس نموده تاجی از عشقه بر سر گذاشته بودند

اسکندر در صدد اتحاد و توافق بین ایران و یونان برآمد

اسکندر چون بشوش رسید مهمانی زیادی نموده دختر داریوش را برای

خود تزویج کرد و دختر دیگر را به هفستیون داد بعده ۸۰ دختر شاهزاده کانرا
به هشتاد نفر از سرداران خود عطا فرمود تمام این عروسیها در یکروز انجام گرفت
اسکندر سربازان را به تزویج مجبور کرد و ده هزار نفر از آنها قبول کردند
پادشاه قرار داد که هر کس تزویج نماید تمام قروض او را ادا نماید گویند
۲۰۰۰۰ تالان که عبارت از دویست کرور فرانک باشد پول داد
اسکندر قشونی از سی هزار جوان ترتیب داده اسلحه و البسه آنها را شبیه سربازان
نموده و آنها را اپی گن نامید
سربازان مقدونیه حسادت نموده خواستند بوطنشان مراجعت کنند اسکندر قرار
داد که پیران قشون را مراجعت دهد سربازان جمعشده گفتند خوبست تمام ما را
روانه نمائی پادشاه بآنها گفت آیا برای شما خفت نیست که بگویند سربازان
مقدونیه ترک خدمت اسکندر را نمودند و ایرانیان خدمت او را بگردن گرفتند
اسکندر دو روز در چادرش مانده روز سیم نجبای ایران را طلب کرده آنها را
برادر و پدر اسم برد یونانیان این دفعه تماما بدر اسکندر جمعشده عفو طلبیدند
یکی از سرداران باسکندر گفت ما از این جهت حسادت میورزیم که ایرانیان را
اقوام و اولاد خود اسم برده اسکندر گفت شما هم تمام اقوام منید

پادشاه مقدونیه چند قربانی نموده ده هزار نفر یونانی قسم خوردند که با ایرانیان
متحد و دوست باشند آنوقت اسکندر ده هزار نفر از سربازان پیر و مجروح را
بمقدونیه مراجعت داده و بهرکدام یک تالان عطا کرد (۳۲۴)

مرگ اسکندر — (۳۲۳) — وزیر اسکندر که موسوم بهفستیون
بود در اکباتان درگذشت اسکندر از مرگ او بسیار مغموم شده نعش او را به بابل برده
آنرا روی کنده از چوب سقز که قیمت آن ده هزار تالان بود سوزانید
در بابل نمایندگان تمام ممالک نزد اسکندر آمده اظهار اتحاد و مودت نمودند
مثلاً از ایطالیا و افریقا و حتی از ممالک شمالی بحر اسود
اسکندر خیال داشت بعربستان رود و برای این سفر کشتی زیادی از فنیقی طلب کرد
گویند روزی تاج اسکندر در آب افتاد یکی از همراهانش خود را در آب انداخته
تاج را گرفت و برای اینکه در آب نباشد آنرا بر سر گذاشت کشیشهای کلده
این اتفاق را بفال بد گرفتند
گویند چون اسکندر خواست ببابل بیاید کشیشها نزد او آمده گفتند خوب است
در این شهر داخل نشوی زیرا که ممکن است دچار صدمات و آفات بزرگی شوی
بعد از مدتی که در بابل ماند اسکندر دچار تب شدیدی شده و ده روز

دراینوقت از رکزن پسری متولد شده آنرا اسکندر نامیدند این پسر دو دختر از زن دیگر
که زن پدرش و هفستیون بودند کشت

درمیان برادر اسکندر و پسرش سرداران هرکدام مملکتی را صاحب شدند در مدت
زندگانی اسکندر فقط چند نفر حاکم ایالات ایران بودند ولی دراینوقت سی و
چهار نفر دولت اسکندر را بین خود تقسیم کردند
بطلیموس مصر را گرفت لئنیداس شام را و فیلیتاس سیلیسیا و آنتی گنس
فریژی را و لیناس سواحل هلسپن را و اسکندر لیدیه را و لیزیماک تراس را
و نیارک لیسی را و سلکوس سردار تمام قشون شد آمین که منشی اسکندر بود
صاحب کاپادس شد در مجاور این شهر مملکت مستقلی بود و امن آنجا را مسخر
کرده پادشاه آنجا را کشت

جنگ لامیاک — یونانیان که مدتی در تحت تسلط و اقتدار پادشاه
مقدونیه بودند از مرگ اسکندر مخبر گشته در تمام یونان شورش و اضطراب فوق العاده
درست کردند بعد آتنیها قرار دادند بهر شهری که با مقدونیه جنگ کند
پول بدهند
آتنیها مدت دوازده سال بود که جنگ نکرده بودند ولیکورگ مالیات شهر را

منظم کرده بود و سردار قشون آتن لیستین بود که مدتی در قشون اسکندر خدمت کرده بود مدت چهل سال یونانیان تهیهٔ جنگ را دیدند

غالب شهرهای یونان با آتن متحد شدند لیستین با سی هزار نفر از برتپیل گذشت آنتی پاتر که پادشاه مقدونیه بود فقط با ۱۳۰۰۰ نفر بیرون آمده در تسالی شکست خورد و بعد بشهر لامیا فرار کرد لیستین هم در یکی از جنگها کشته شد

بعد از این شکست دو دستهٔ قشون مقدونیه که عبارت از پنجاه هزار نفر بود از آسیا مراجعت کرد قشون یونانیان که مرکب از ۲۵۰۰۰ نفر بود شکست خورده صلح کردند

آنتی پاتر به شرط صلح با آتن را قبول کرد شرط اول ساخلو داشتن در قلعهٔ مونیشی شرط دویم عبارت بود از اینکه وکلای مجلس باید هر کدام اقلاً دو هزار درهم داشته باشند شرط سیم تسلیم کردن دمستن و هیپرید خطیب بود بمقدونیه ها

بنابر شروط مذکور فقط در آتن از ۲۰۰۰۰ آتنی نه هزار نفر باقیماند خطباء فرار کردند آنتی پاتر سربازان به تجسس آنها فرستاد هیپرید بمعبد ارنیا پناه برد سربازان او را بیرون آورده بقتل رسانیدند

و بیند قبل از کشتن او اول زبانش را بریده و نعشش را بحیوانات خورانیدند
دمستن بمعبد پزئیدن که در کالری واقع بود پناه برد ارشیاس که فرستاده
آنتی پاتر بود معبد را احاطه کرده و خودش داخل شده گفت آسوده باش چه
تو وارد بخواهند آورد دمستن قلم حکاکیش را برداشته آنرا گاز گرفت
سربازان او را مسخره میکردند ولی در قلم خود دمستن سمی برای وقت احتیاج
قرار داده بود او را مکیده و لباسش را بر سر انداخت چون سم در بدنش اثر
کرد از معبد بیرون آمده گفت ای پزئیدن من زنده از معبدت خارج شدم و
نگذاشتم آنتی پاتر و قشون مقدونیه معبد ترا بواسطه مرگ من کثیف کنند این
عبارت را گفته بیرون آمد و چون بمقابل محراب رب النوع رسید آهی
کشیده در گذشت

یونانیان مجسمه از مفرغ ساخته و در روی پایه آن عبارت ذیل را حکاکی کردند
اگر قدرتش مثل فصاحتش بود یونان حالیه بدین وضع نمیشد

جنگ میان سرداران اسکندر — بنا بر قول مورخین
اسکندر در وقت مرگش گفته بود سرداران در تشییع جنازه من خون زیادی
خواهند ریخت

حرف اسکندر بحقیقت رسید زیرا که مدت بیست سال سرداران جنگ کرده

و چند دفعه آسیا و مقدونیه را غارت کردند

پردیکاس که از تمام بزرگتر و با قوت تر بود خواست آنتیگن را که تا این سردار

یونان رفته با آنتی پاتر و کراتر و بطلیموس بمصر رفته و برای عبور از نیل پل می ساخت

لکن در وقت عبور پل شکست و دو هزار نفر غرق شدند سربازان متغیر شده

در سال ۳۲۱ قبل از میلاد پردیکاس را کشتند

آنتی پاتر نایب السلطنه تمام دول مسخر شده اسکندر شد ولی عمرش وفا ننموده

بعد از چند سال در گذشت (۳۱۹)

در وقت مرگ آنتی پاتر نیابت سلطنت را بدوست پیرش که موسوم به پلیس

پرشن بود واگذاشت و تمام سرداران قبول کردند لکن بعد از مدتی

کاساندر پسر آنتی پاتر با سرداران متحد شده شروع بجنگ نمود

پلیس پرشن در تمام شهرهای یونان اعلان کرد که تمام از این بعد مستقل و در انتخاب

وکیل آزادند و حتی اشخاصی را که آنتی پاتر نفی بلد کرده بود به آتن مراجعت داد

این اشخاص فسیون سردار را که صلح را نوشته بود محکوم به خوردن

شوکران نمودند (۳۱۸)

چون فیسون را بمجلس بردند شخصی آب دهن بصورت او انداخت سردار آتنی گفت

آیا کسی پیدا میشود که این بی ادب را اطاعت کند

چهار نفر از رفقای فیسون هم در مجلس بودند یکی از آنها چون صدای کوبیدن شوکران را

شنید تضرع زیادی نموده گفت آیا چه گناهی کرده ایم که ما را با فیسون میکشند سردار

آتنی جواب داد آیا مردن با من برای تو تسلی نیست

شخصی از او پرسید چه وصیتی داری که به پسرت بگوئیم جواب داد بلی باو بگوئید کینه

آتنی ها را بجهت من در دل نداشته باشد

چون چهار نفر رفیقش شوکران را خوردند برای او چیزی باقی نماند زندان بان

باو گفت حالا دیگر برای تو صدمه نیست مگر آنکه دوازده درهم بمن دهند فیسون

بیکی از رفقایش گفت هر قدر پول میخواهد باو بده زیرا که آتنی ها مجانا کسی را بقتل

نمیرسانند

کاساندر سردار انراخت داده وسا خلوی در مونی شی قرار داد بعد یکی

از خطبار که موسوم به دمتریوس و از ساکنین فالر بود در آتن حاکم کرد این

حاکم جدید مدت یازده سال از روی عدل و داد حکومت کرد

دمتریوس که منشی اسکندر بود با پدر دیکاس متحد شده او را بجنگ باکراتر تحریک

نموده آخر الامر او را کشت

اُمن رسماً خود را پادشاه اظهار میکرد در مجلس شوری تختی از طلا گذاشته تاج و
اسلحه پادشاه را روی آن قرار داده بود سرداران با او ضدیت کرده و جنگ
نمودند اُمن با سربازان مقدونیه که موسوم به ارژیراسپید بودند مدت
یکسال جنگ کرد قشون ایرانی او را شکست داده عیال و اطفال قشونش را اسیر
کردند ارژیراسپیدها اُمن را تسلیم سرداران نموده او را کشتند (۳۱۶)
در این زمان المپیاس مادر اسکندر بمقدونیه آمده آرید پادشاه و زنش ائوریدیس را
گرفته در سیاه چال حبس کرد و بعد آرید را بضرب تیر کشته و زنش را خفه کرد
کاساندر دویست سرباز برای کشتن المپیاس روانه نمود سربازان جرئت
نکردند که او را بقتل برسانند ولی اقوام آرید او را کشتند

تجزیه قطعی دولت اسکندر

— پادشاهی مملکت اسکندر
با سرداران بود و بزرگترین آنها "انتیگن" بود که حکام مدی و ایران
و بابل را شکست داده مالک خزاین شوش و اکباتان شده بود
قشون این سردار مرکب از ۷۰۰۰۰ سرباز بود و میخواست تمام دولت
اسکندر را صاحب شود

سرداران از رفتار آنتیگُن متوحش شده اتحاد نمودند یعنی سلکوس ،
بطلیموس و لیزیماک و کاساندر
جنگ این سرداران چهار سال طول کشید (۳۱۱ — ۳۱۵) آخر الامر
آنتیگن صلح نموده قرار داد که کاساندر زن و پسر کوچک اسکندر را بقتل رساند
او هم قبول نمود و دیگر وارثی برای تاج و تخت اسکندر باقی نماند
بعد آنتیگُن خواست ساخلو مقدونیه را از شهرهای یونان خارج نماید کاساندر
قبول ننمود جنگ دوباره شروع شد
پسر آنتیگن که موسوم به دِمتریوُس و ملقب به پلی اُرسِتُت (فاتح ممالک)
بود این جنگ را نمود اول در جزیره قبرس شکست فاحشی بسرداران داد
آنتیگن و دِمتریوس در سال ۳۰۶ قبل از میلاد لقب پادشاهی اختیار
کردند چهار سردار دیگر هم که بطلیموس و لیزیماک و کاساندر و سلکوس بودند
آنها هم این لقب را اختیار کردند
بعد از مدتی دمتریوس کاساندر را از یونان بیرون کرد این سردار با رفقایش
متحد شد لیزیماک آسیای صغیر را محاصره کرد و بطلیموس شام را
سلکوس با ۴۸۰ فیل جنگی بسمت لیزیماک حرکت کرد

آنتیگن دمتریوس را با آسیا خواست دو قشون در جلگهٔ ایپسوس که در فریگی واقعست مقابل شدند قشون آنتیگن مرکب از ۷۰۰۰۰ پیاده و ۱۰۰۰۰ سواره و ۷۵ فیل جنگی بود قشون سایر سرداران عبارت از ۶۴۰۰۰ پیاده و ۱۲۵۰۰ سواره و ۱۰۰ عرابه جنگی و ۴۸۰ فیل بود

آنتیگن که حال هشتاد ساله بود امید فتح در این جنگ ندید و در وقت حمله مقتول شد از طرف دیگر دمتریوس هم شکست خورده فرار کرد (۳۰۱)

سرداران فاتح مملکت آنتیگن را بین خود تقسیم کردند لیزیماک آسیای صغیر را گرفت و سلکوس فینیقی را بعد از مدتی باز میان این دو سردار نزاع شد در اینوقت دمتریوس از مرگ کاساندر خبر یافت فی الفور خود را بمقدونیه رسانده پادشاه آنجا شد بعد از مدتی با سلکوس جنگ نمود این سردار او را گرفته در قصرش حبس کرد و بعد از مدتی در آنجا مرد

پسر دمتریوس که موسوم به آنتیگن بود پادشاه مقدونیه شد و اولاد او در آنجا سلطنت کردند

لیزیماک در جنگ با سلکوس یعنی در سال ۲۸۱ قبل از میلاد کشته شد و از آنزمان ببعد فقط سه دولت بزرگ ماند آسیا و مقدونیه و مصر

دول هلنی

مصر — بطلیموس پسر لاگس پادشاه مصر شد این پادشاه محبت زیادی بمصریان
نمود یعنی نه قوانین حکومتی و نه قوانین مذهبی ایشانرا تغییر داد و لقب فرعونی
اختیار کرد بعد معابد مخروبه مصریان را تجدید ساخت گویند پنجاه تالان برای
دفن گاو آپیس که معبود مصریان بود خرج کرد

قشون این پادشاه مرکب از یونانیان مقدونیه بود حکام و وکلای مجلس شوری
و تمام اجزای دربار از میرآخور و پیشخدمت تا وزرا تمام یونانی بودند

سربازان چند ساخلو در بعضی نقاط مملکت مخصوصا در سرحدات داشتند و پایتخت
اسکندریه بود

بطلیموس مالیات را ابدا تغییری نداد و مصریان از اینجهت از روی رضا و رغبت
برای خزینه سلطنتی پول میفرستادند چنانکه در قلیل مدتی بطلیموس خزینه بسیار بزرگی
پیدا کرد مصریان کم کم زبان یونانی و یونانیان زبان مصری را آموختند

مصر همیشه بواسطه رود نیل حاصل خیز بوده پادشاه یونان این مملکت را
انبار گندم مشرق زمین مینامیدند

تجارت مصر در این عصر ترقی زیاد کرده بود زیرا که از تمام آسیا مخصوصا از

ایتوپی وعربستان عود وعنبر و عاج وآبنوس بآنجا میآوردند

لاژیدها یا بطالسه — بطالسه مدت سه قرن در مصر حکومت کردند

و آنها را سلسله لاژیدها مینامند زیرا که پدر بطلیموس چنانکه ذکر شد موسوم به

لاگس بوده .

پادشاهان این سلسله بسیار مقتدر ومشهور بودند

بطلیموس اول ملقب به سُتِر اول پادشاه این سلسله بود و مدت

بیست و سه سال سلطنت کرد (۳۰۶ — ۲۸۳)

بطلیموس دوم ملقب به **فیلادِلف** در بیست وچهار سالگی پادشاه

شد این پادشاه محبت زیادی بعلماء و فضلاء مینمود و میل بجنگ نداشت همیشه زندگانی را

بخواندن نسخ خطی و تماشای حیوانات نادره میگذرانید این پادشاه مدت سی

هفت سال سلطنت کرد (۲۸۳ — ۲۴۶)

زن اول او که دختر لیزیماک بود خواست این پادشاه را بکشد اما بطلیموس ملتفت شده

او را نفی بلد کرد بعد موافق قوانین فراعنه خواهرش را که موسوم به **آرسینوئه**

بود تزویج کرد

بطلیموس دوم بزرگترین پادشاه سلسله بطالسه شد چنانکه در تشییع جنازه پدرش

تمام سکنهٔ اسکندریه را حاضر ساخت

گویند در جلو جمعیت عرابهٔ بزرگی بود که در آن ظروف نقره و یک ظرف خمره آب
مکلل بجواهر بود در اطراف ظروف یک شربتخانه و یک میز طویلی که طول آن
شش متر و بیست و چهار سانتیمتر بود قرار داده بودند در اطراف این میز شش
چهار پایه بود که طول آنها سه متر و دوازده سانتیمتر بود و روی میز و چهارپایها
هشتاد و سه پایه طلائی قرار داده بودند

در عقب عرابه دیگری بود مملو از ظروف طلا و چهار سه پایه بعد از عرابه هزار
بچه که پانصد نفر با ظروف طلا و پانصد نفر دیگر با ظروف نقره بودند راه
میرفتند در عقب اطفال عرابه دیگری بود که روی آن نیزه از طلا بارتفاع
چهل و شش متر و هشتاد سانتیمتر و نیزه از نقره بارتفاع سی و یک متر و هشتاد
سانتیمتر قرار داده بودند در اطراف نیزه‌ها تاج طلائی یاد و شصت پارچه اسلحه
بود در عقب بیست عراده مملو از طلا و چهارصد عرابه از نقره و هشتصد
عرابه پر از ادویه جات بود

در اواخر سلطنت بطلمیوس دارای ۲۰۰۰۰۰ پیاده و ۴۰۰۰۰ سواره
و ۲۰۰۰۰ عرابه و ۳۰۰ فیل جنگی و ۱۵۰۰ کشتی جنگی و ۲۰۰۰ کشتی تجارتی

۸۰۰۰ کشتی نوک طلا بود

مالیات نقدی مصر سالی ۱۴۸۰۰ تالان و مالیات جنسی ۵۰۰۰۰۰ کیل
غله بود

در خزینه مصر مبلغ ۷۴۰۰۰ تالان موجود بود

بطلیموس سیم ملقب به **اِوِرْژِت** معبد بزرگی شبیه معابد قدیمه مصر ساخته
و فتوحاتی را که کرده بود در جدار آن حجاری کرد مدت سلطنت این پادشاه بیست
پنجسال بود (۲۲۱ — ۲۴۶)

چون چوب برای ساختن کشتی در مصر نبود از آنجهت پادشاه مصر خواست جزیرهٔ
قبرس را متصرف شود از آنجهت با سلوکیدها جنگ کرد و شام و قبرس را
بملک شهرهای رُدْ و **بیزانس** و یهودیان فلسطین مسخر کرد بعد شهری موسوم
به **پتلمایس** (سن ژان دارک) در شام بنا کرد

بطالسه همیشه پول و قشون به ملک آزادی طلبان یونان فرستاده و آنها را تحریک
بجنگ با مقدونیه نمودند و هیچ بهره مند نگشتند

اسکندریه — اسکندریه در زمان سلطنت بطالسه بزرگترین و قشنگترین
شهرهای دنیا بود خیابانهای این شهر عریض و منظم و تمام به یک خیابان مرکزی

که عرض آن سی متر و طول آن شش کیلومتر بود منتهی میشد.

بندر این شهر مرکب از سدی بود که طول آن ۱۳۰۰ متر و منتهی بجزیره فارس میشد
در انتهای جزیره برجی ساخته بودند که بالای آن همیشه آتش روشن بوده و سفاین
شب بواسطه آن بخوبی در دریا حرکت میکردند

بطالسه میدانهای بزرگ برای اسب دوانی و چند زورخانه برای ورزش و
تیاترهای متعدد و موزه های بزرگ در آنجا ساخته بودند

مشهورترین این ابنیه موزه سلطنتی بود و آن محوطه از مرمر بود که بعمارت سلطنتی
وصل میشد این بنا را از اینجهت موزه میگفتند که برای موز ها (رب النوع طرب
و علوم) وقف شده بود

پادشاهان مصر هر چیزی که برای علماء لازم بود برای آنجا فراهم کرده بود
در کتابخانه اسکندریه تقریبا ۴۰۰۰۰۰ جلد نسخ خطی بود کتابدار پادشاه تمام
کتابهائیرا که بمصر میآوردند از روی آن نسخه برمیداشت چنانکه تمام نظم و نثر
مؤلفین ممالک را که متفرق و تلف شده بودند در آنجا جمع نمودند

در نزدیک موزه باغی بود که تمام نباتات را در آنجا جمع کرده و در کنار آن
باغ وحشی ساخته بودند در نزدیکی باغ وحش رصدخانه و مکانی برای تشریح

انسان و حیوان ساخته بودند

منزل علماء و حکماء تقریباً همیشه در موزه بود و پادشاهان هم غالباً بدانجا آمده با ایشان خذ صرف مینمودند

این موزه تقریباً مثل مدرسه بزرگی بود زیرا که همیشه در آنجا ۱۴۰۰۰ شاگرد تحصیل میکردند

علماء هر مملکتی مخصوصاً ایران و یونان و شام و فنیقی باین شهر آمده بعضی برای تدریس و برخی فقط برای تماشای موزه

علماء اسکندریه کتابی درباب صرف و نحو و جغرافیا و نجوم و فلیسوفی نوشتند

دولت سلوکیدها —— سلوکوس فقط پادشاه بابل بود

لکن کم کم تمام آسیای قدیم را بتصرف در آورد

سلوکوس هند را مسخر کرده تا رود گانژ رفت ولی نتوانست آنجا را نگاه دارد

نماید باین سبب ترک آنجا را کرده فقط تجارت با آنها نمود

سلوکوس یکی از منشیها یش را که موسوم به مگاستن بود نزد چاندراگوپتا (پادشاه هند) فرستاد این منشی تاریخ سفرش را با قدری از تاریخ هند نوشت (یونانیان این پادشاه را ساندراکتس میگویند

سلوکوس شهری در کنار دجله ساخته آنرا سلوسی نام گذاشت بعد

بعد آنرا پایتخت سلطنتی قرار داد

سلوکوس چون لیزیماک را کشت صاحب تمام ممالک اسکندر بغیر از مصر

شد بعد خواست مقدونیه را مسخر کند ولی اجل گریبانش را گرفت و بدست یکی

از حکام کشته شد

دولت سلوکیدها بزرگ بود ولکن ملل مختلف و ارتباط دادن آنها بسیار مشکل و

و بسی دشوار بود

سلوکوس طرز حکومت ایرانیان را پسندید و اداره حکومت این کشور را به ساتراپها

واگذاشت آنوقت ایران بهفتاد و دو قسمت یا بهشت قسمت شده بود

سلوکوس هنگام سلطنتش سواحل غربی و جنوبی به پسرش آنتیوکوس واگذار نمود

غالب سکنه این نواحی یونانی بودند چون در سال ۲۸۲ قبل از میلاد آنتیوکوس

پادشاه شد شهری در کنار رود ارنت بنا نمود و آنرا آنتیوش

نام گذاشت بعد آنرا پایتخت قرار داد

سلاطین این سلسله مدت دو قرن و نیم حکومت کردند در اواخر سلطنت سلوکیدها

ممالک شرقی و جلگه از اینها مجزی شد بعد ملل آسیای صغیر را مسخر کردند در آن

وقت مملکت آنها مرکب از شام و بین النهرین بود در این نواحی فنیقیها و یهودیان

رعایا را بشورش تحریک مینمودند

پادشاهان این سلسله شهرهای زیاد در بین النهرین و شام ساخته و غالباً آنها را

باسم یونان خود نام نهاده اند از قبیل لائدیس و اپام

سکهٔ این شهرها یونانی و آسیائی بودند کم کم یونانیان عادات مشرق نشینها را

اختیار کردند چنانکه در جنگ شیرینی و شراب و مطرب همراه میبردند

در باب سلطنت پادشاهان این سلسله اطلاع صحیحی در دست نیست لکن همینقدر

میدانیم که ثروت زیاد داشته و با آن قشون ترتیب میدادند

حکومت با مجلس شوری بوده و هر شهری حکومت علیحده داشت

سلوکیدها لاینقطع جنگ میکردند یا با مصریان یا با سکنهٔ مملکت

انتیوکوس اول ملقب به سُتِر (نجات دهنده) در مدت سلطنتش

با بطلیموس دوم و گلو واها جنگ داشت این پادشاه نوزده سال فرمانروا

بود (۲۶۲ — ۲۸۰)

انتیوکوس دوم ملقب به تِئُس (خدا) بود این پادشاه به تن پروری

و عیاشی مشغول بود و سلطنت را به خدامش واگذاشته بود

یکی از پشتیبانی‌های این پادشاه خودش را هراکلس لقب داده و در اعیاد پوست شیری پوشیده کمان و گرزی بطرز پهلوان قدیم در دست میگرفت

انتیوکوس دوم چهارده سال سلطنت کرد (۲۶۲ — ۲۶۱)

انتیوکوس سوم ملقب بکبیر بود از تمام پادشاهان این سلسله مقتدرتر بود و مدتی با روم میان جنگ کرده و سی شش سال سلطنت نمود —

(۱۸۸ — ۲۰۳)

دولت باکتریان (باختر) — حد مملکت سلوکیه تا رود اندوس و دریای آرال بود ایرانیان رفته رفته و سکنه باختر کم کم از تحت تسلط انها خارج شده مستقل گشتند

در سلطنت انتیوکوس دویم حاکم باختر لقب پادشاهی اختیار کرد این حاکم یونانی و موسوم به دیودتس بود و بتقسیم دولت باختر که امروز موسوم به بلخ است تشکیل یافت و تا ۱۲۶ سال قبل از میلاد طول کشید زبان رسمی آنها یونانی بود اطلاع صحیحی درباب این دولت نداریم فقط چند سکه که روی آنها اسامی پادشاهان نقش شده در دست است

دولت پارت ها — بعد از شورش باختر یعنی در سال ۲۵۰

یکی از سیت ها (سکنهٔ شمالی آسیا) موسوم به **اشک** از ترکستان آمده ایالت

پارت را که در مشرق بحر خزر واقعست بتصرف آورد

این شخص شهر **هکاتمپیل** را (صد دروازه) در پارت بنا کرده آن را

پای تخت قرار داد

ایرانیان و مدها و حتی آشوری‌ها و بابل‌ها بدانجا آمده متوطن گشتند آنوقت

پادشاه پارت شهر **طیسفون** را نزدیک بابل ساخته آنرا پایتخت قرار داد

پارت‌ها بسیار جنگجو و در تیر اندازی و جنگ گریز زبردست بودند

دول کوچک آسیای صغیر —— در مشرق و شمال بحر اسود

شاهزاده‌های کوچکی حکومت میکردند که تمام مطیع پادشاه ایران بودند

اسکندر هم با آنها جنگ نکرد

در جنگ سلوکیدها با بطالسه این شاهزادگان لقب پادشاهی اختیار کرده چند

دولت تشکیل دادند این دول تا دو قرن طول کشیدند و عاقبت رومیان

آنها را مسخر کردند

یکی از ساتراپ‌های ایرانی موسوم به **اُرنتس** پادشاه ارمنستان بود و او

خود را از رفقای داریوش میدانست

دولت پنْ در ساحل شرقی بحر اسود واقع بود و حکومتش با طایفهٔ میتریدات ۱
بود که خود را از نسل آرتاباز ساتراپ میدانستند
بعد از جنگ ایپسوس میتریدات سیم پادشاه شد و پادشاهان این دولت
با یونانیان دوست بودند و کم کم دولتشان یونانی کردند
در اواخر سلطنت سلکوس اول (۲۸۱) دولت بی تینی که در مغرب
دولت پنْ واقع بود تشکیل یافت
در نزدیکی بحر اسود مملکت دیگری بود موسوم به کاپادُس در سال ۳۰۱
قبل از میلاد یکی از شاهزادگان آنجا موسوم به آریارات دویم پادشاه شد
دولت گالاتی — بعد از مرگ سلکوس ملل وحشی و جنگجو از
طرف دانوب حمله آورده مقدونیه و ترآس را محاصره کردند نژاد این طایفه
مثل گلو ها بود و آنها را گال و گالات مینامیدند
گالاتها بسیار شجاع و زبردست بودند و بعد از آنکه مقدونیه را مسخر کردند آنجا را
غارت نموده صدمه زیادی بسکنهٔ آنجا وارد آوردند
بعد از تسخیر مقدونیه گالاتها از معبر المپ گذشته تسالی را غارت کردند گویند
قشون این طایفه مرکب از ۱۵۰۰۰ پیاده و ۲۰۰۰۰ سواره بود

بعد از تسخیر تسالی گالاتها بطرف ترمپیل حرکت کردند لکن چون یک سپاه یونانی
در انجا بود آنها جرئت جلو رفتن نموده و از راهی که ایرانیان سابقا آمده بودند
خواستند به دلف رفته آنجا را غارت نمایند لکن سکنه این نواحی آنها را شکست دادند

گویند یونانیان به دلف رفته برای دفاع این طایفه وحی طلب کردند وحی
رسید خدایان آنها را شکست خواهند داد و چون گالاتها به دلف رسیدند
طوفانی سخت و زمین لرزه شدید یکدفعه آشکار شده غالب آنها را هلاک کرد

گالاتها بعد از این شکست به آسیای صغیر آمده شمال غربی آنجا را
تصاحب کردند بعد آنتیوکوس آنها را شکست سختی داده نگذاشت
دیگر از آنجا حرکت کنند

گویند در جنگ گالاتها با آنتیوکوس اسبهای آنها از دیدن فیل وحشت نموده
فرار کردند آنوقت قشون آنتیوکوس ایشان را تعاقب کرده قتل و غارت
زیادی نمودند

بعد از جنگ سربازان مقدونیه سرود فتحی خواندند آنتیوکوس بآنها گفت
آسوده باشید و اظهار شجاعت ننمایید فیلان جنگی آنها را شکست دادند نه شماها
آنوقت آنتیوکوس مجسمه فیلی در میدان جنگ قرار داد

گالاتها در شمال غربی آسیای صغیر مسکن نموده دولت گالاتی را تشکیل دادند

بعد ارتباط کاملی با یونانیان پیدا کردند

دولت پرگام —— در مغرب آسیای صغیر شهری با حصار و برج و باروی محکمی ساخته شده بود که آنرا پرگام میگفتند خزینه سلطنتی در این ناحیه بود

خزینه دار سلطنتی چون ممالک را در هرج و مرج دید خود را پادشاه نموده قشونی تشکیل داد و با این قسم در سال (۲۴۱) قبل از میلاد دولت پرگام درست شد

اتال پادشاه این ناحیه گالاتها را شکست داد و بیاد گار این فتح مجرای با مجسمه گالاتها در پایتختش ساخت

پادشاهان این ناحیه چون جنگجو نبودند از اینجهت همیشه با یونان و روم اتحاد داشتند

اتال کتابخانه بزرگی در پرگام درست کرد و تمام نظم و نثر شعرای یونانرا در آنجا جمع نمود چون کاغذ غیر از پاپیروس مصریان نبود از اینجهت روی پوست گوسفند و سایر حیوانات نوشتند باین قسم کاغذ پرگام که فرانسویان آنرا پارشمن (کاغذ پوستی) میگویند اختراع شد

علوم و صنایع از اول قرن چهارم

حکماء —— از قرن چهارم ببعد شاعر بزرگ در یونان نبود فقط در آنعصر

خطبا و حکما بزرگ بودند

این حکما افکار و اعمال تألیس ملیل و فیثاغورث را پیروی میکردند تمام
اینها سکنه مستعمرات یونان بودند مثل آناکزیمن و هراکلیت و
آناکزاگور که از سکنه یُنی بودند و زِنن ایطالیائی و امپدکلت
سیسلی و دِمکریت و پرُتاگُراس که از سکنه آبدر (تراسی)
بودند مرکز حکما قرن چهارم در آتن بود و تمام تقریباً از
مریدان سقراط بودند

در یونان فقط دو حکیم بزرگ تولد شده بود یکی افلاطون و دیگری ارسطو
افلاطون در ۲۰ سالگی شاگرد سقراط شد چون معلمش درگذشت او هم از وطنش
جدا گشته بمصر و ایطالیا و سیسیل سفر کرد و بعد از سفر به آتن مراجعت کرده نزدیک
جنگل آکادموس که غالباً جوانان آتنی بدانجا میآمدند مسکن کرد و در ۸۲ سالگی
درگذشت (۳۴۷)

ارسطو در استاژیر که در مقدونیه واقع بود تولد شد و پسر حکیم پادشاه بود
در طفولیت به آتن آمده شاگرد افلاطون شد بعد فیلیپ (پادشاه مقدونیه)
او را معلم پسرش اسکندر نمود

چون وطن این حکیم در جنگ خراب و غارت شده بود ارسطو از پادشاه خواهش کرد که دوباره آنجا را بنا نماید فیلیپ هم قبول کرد

ارسطو سنه ۹۶ بعد به آتن آمده در زور خانه لیث فیلسوفی تعلیم نمود در وقت



تدریس راه میرفت و حرف میزد از اینجهت سبک تدریس او را پریپا

تتیسی ین (قدم زننده) میگفتند این حکیم نه فقط فیلسوفی تعلیم میکرد

بلکه علوم طبیعی هم تدریس مینمود

اسکندر چون آسیا را مسخر کرد حیوانات نادره برای تحصیل نزد معلمش فرستاد

مبلغ ۸۰۰ تالان خرج کرد ارسطو تمام علوم آن عصر را نوشت و بعد از مرگ

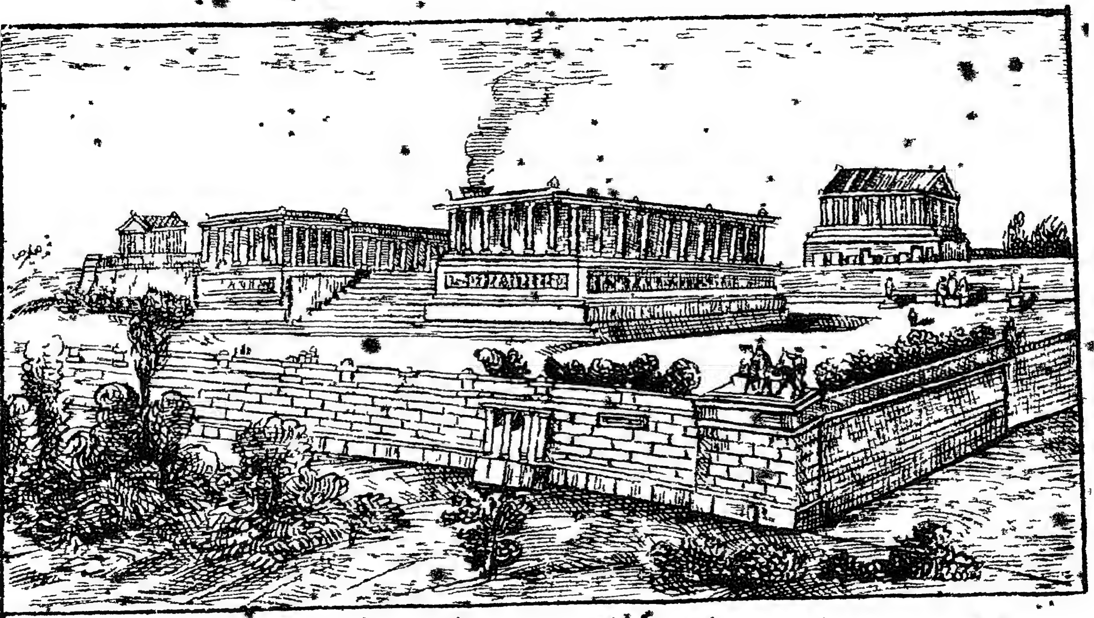
خلاصه مجسمه‌های زیاد از قرن اول تا سیم نسبت بود یکی در تارال یکی در ... که دو ستون بزرگ با ارتفاع سی و پنج متر در آنجا حجاری کرده‌اند و آن عبارت از مجسمه خورشید بوده یکی در هوکام من ۱۰۰ که در آن شکست کالاتها و مجسمه رب الا آب و آتن رب النوع را حجاری کرده بودند

حجاران یونانی مدتی هم بعد از شکست یونان از روم کار کردند

فصل بیست و پنجم

آخرین جنگهای داخلی یونان

وضع یونان بعد از اسکندر — بعد از اسکندر ملل اسپارت و آتن و تب جد و جهد زیادی برای استقلال و خلاصی از تحت تسلط مقدونیه‌ها نمودند لکن بهره‌مند نشدند زیرا که تمام یونان منقسم بقطعات بسیار کوچک شده بود در تمام شهرهای یونان ملت بدو قسمت کشته هر کدام مباحثه و نزاع در باب حکومت میکردند بعضی مایل بحکومت منحصره و برخی مایل بحکومت عامه بودند نزاع مابین این دو دسته از اول جنگ پلپنز شروع شد هر گاه دسته غالب میشد دسته مغلوب را نفی بلد میکرد بطوریکه در سال ۳۲۴ قبل از میلاد چون



شهرهای یونان مرکزی و الید و آرکادی که در پلپنز هستند بود

اتحاد آشائی — در مقابل اتین ، دولت اشائی بود که به ۱۲ بلوک تقسیم شده بود و در آنجا در سال ۲۸۰ چهار شهر آشائی برای جنگ با مقدونیه متحد شدند آنوقت چند شهر دیگر هم در اتحاد داخل شده اتحاد آشائی را تشکیل دادند

مجلس آشئن ها فقط برای قرار داد صلح و جنگ و مالیات و قشون کار میکرد و سالی دو مرتبه منعقد میشد یکی در بهار و یکی در پائیز

اینمجلس یک استراتژ و یک هیپارک و یک منشی و یک امیر البحر (ناوارک) انتخاب میکرد کارهای دیگر با مجلس دِمُورْژها انجام میگرفت

هر شهر حکومت مخصوصی داشت لیکن مسکوکات و اوزان تمام شبیه بهمدیگر بودند

اراتوس — شهر سیون که مجاور آشائی بود پادشاه ظالمی داشت که کلینیاس قاضی را کشته بود بعد خواست آراتوس را هم که هفت ساله پسر او بود هلاک نماید خواهر پادشاه این بچه را به ارگس برده در آنجا او را تربیت کرد

اراتوس پهلوان قابلی شد چنانکه در بازی پانتال سبقت جست بعد خواست

وطنش را از دست پادشاه ظالم خلاص نماید از اینجهت چند نفر را مسلح نموده شبی آنها را
به حصار شهر رسانید یکنفر از محبوسین سیسیونی که فرار کرده بود اراتوس را راهنمائی
کرد ولی در راه باغی بود که سگان زیادی در آنجا مسکن داشتند چون همراهان
اراتوس از نردبان بالا رفته سگان صدای آنها را شنیده پارس نمودند شبگردان
شهر باین سمت آمدند اراتوس با همراهانش روی زمین خوابید بطوری که
تمیز دادن آنها بسیار مشکل بود

چون شبگردان رفتند قشون از دیوار بالا آمدند سگ کوچکی آنها را دیده و شروع
پارس کرد یکی از شبگردان بصاحب سگ گفت چرا این حیوان صدا میکند
صاحب سگ جواب داد بواسطه مشعل و زنگ شما این حیوان وحشت کرده
در اینوقت خروسها میخواندند و دهاتیان بیدار شده بودند که اراتوس با
همراهانش وارد شهر شدند اول بعمارت سلطنتی رفته تمام مستحفظین پادشاه را
حبس کرد چون هوا روشن شد هیچکس از واقعه خبر نداشت یکی از همراهان اراتوس
در شهر فریاد کرد که اراتوس پسر کلینیاس ملت سیسیون را از جور حکمران ظالم
خلاص کرد

ملت خوشحال شده قصر پادشاه را آتش زدند ولی خود پادشاه بواسطه نقبی که

بقصرش ساخته بود فرار کرد

آراتوس پانصد نفر را که پادشاه نفی بلد و ملک ایشان را غصب کرده بود بشهر داخل نموده املاک آنها را بدیشان پس داد برای تعمیر شهر آراتوس بمصر رفته از بطلیموس ۱۵۰ تالان قرض کرد (۲۵۱)

چون آراتوس از نگاهداری سیون وحشت داشت داخل در اتحاد آشائی شد و در سال ۲۴۵ قبل از میلاد سردار کل آشئن باشد و میگویند هفده دفعه او را سردار کردند

آراتوس در جنگ بسیار حیله و خدعه بکار میبرد مثلاً انقدر کوشش کرد که کرنت و چند شهر دیگر را در اتحاد داخل کرد بعد پادشاه مصر را سردار بری و بحری نمود و در جنگ با مقدونیه تحریک کرد

آراتوس میخواست که شهر ارگس را داخل در اتحاد کند لکن پادشاه آنجا موسوم به ارستیپ در قصری بی پله و بی دری منزل داشت که در آنجا با زنش بسر میبرد بعد از شام نردبانی گذاشته بواسطه دریچه داخل قصر میشد بعد نردبان را بالا میکشید

آراتوس این پادشاه را کشت بعد ۵۰ تالان بجانشین او داده قرار داد که او را سردار

تشتت نماید با این ترتیب ارگس هم داخل تکاه شد

چون اسپارت دشمن آشتی ناپذیر بود از غیبت همیشه با ورقابت کرده اغال آنرا

اشغال نمود

ارپیس و کیمین پادشاه اسپارت — اسپارت مدت

ضعیف و نقیر بود و فقط ۷۰۰ بزرگان اسپارتی مانده بود و انهاهم در لاکنی متفرق

بودند و هر کدام حکومت مخصوصی میمودند این بزرگان اطاعت حکومت مرکزی

نمیکردند سایر سکنه اسپارت از ترتیب حکومت بسیار ناراضی بودند و

غالب آنها جلای وطن کرده بودند

در سال (۲۴۴) جوانی بیست ساله موسوم به ارپیس پادشاه اسپارت

شده کوشش زیادی برای رواج دادن قانون لیکورگ نمود بعد شش صد تالان

که مادر و جده اش داشتند برای وطنش خرج کرد

لئونیداس اسپارتی برضد او کار میکرد تا اینکه در وقتی که ارپیس در اسپارت

نبود لئونیداس پادشاه شد چون ارپیس برگشت او را گرفته با مادر و جده اش خفه

کردند لکن زنش را بواسطه ثروتش نگاهداشته و کلیمن پسر لئونیداس اکه جوانتر

از او بود شوهر او نمودند

کلیمن محبت زیادی برتش پیدا نمود و چون پادشاه شد روش ارثین را
بدست گرفته اول قشونی ترتیب داد و با آشن ها جنگ کرد و آنها را شکست داد
در مراجعت با سپارت مفتشین را کشت و ۸۰ نفر از نجبای سپارت را نفی
بلد کرد و آنوقت خودش پادشاه مستقل اسپارت شد

کلیمن تمام اموال اسپارتیها را با مال خودش جمع کرده و از نو میان تبعه‌اش
قسمت کرد و قانون لیکورگ را مجری داشت

چون در اتحاد آشائی فقرا دخالتی در حکومت نداشتند از پادشاه اسپارت
کمک خواستند کلیمن در سال (۲۲۴) آشن ها را شکست داده قرار داد که
آنها متحد شوند اگر او را سردار نمایند

کلیمن خواست کرنت را صاحب شود آراتوس با پادشاه مقدونیه که
بود متحد شد این پادشاه قبول کرد بشرطیکه کرنت را باو بدهند آشن ها قبول
کرده او را سردار نمودند

اتلین ها و آشن ها و پاتیها با مقدونیه متحد شده جنگ سختی با اسپارت کردند
(۲۲۳) کلیمن دو سال مقاومت کرده بعد به لاکنی آمد و خواست با ۲۰۰
قشونش معبر سلازی را که با سپارت وصل است از ۳۰۰۰۰ قشون دشمن

گیری نماید کلمن بعد از جنگ سختی بشهر مراجعت کرده و چند دقیقه بستونی تکیه کرده بعد
باچند سوار بکشتی نشسته بمصر رفت و از پادشاه آنجا کمک خواست (۲۱۱)
ولی پادشاه مصرا درا کشت

دخالت رومیان در یونان

پادشاه مقدونیه تقریبا مالک تمام یونان بود ولی در اینوقت از رومیان وحشت داشت زیرا که آنها جزیرهٔ سیسیل و تمام ایطالیا و ایلیری را تسخیر کرده بودند فیلیپ در اینوقت با تلین ها جنگ داشت چون از فتح آنی بال سردار کارتاژ ها مخبر شد در سال ۲۱۷ با اتین ها صلح کرده و در سال ۲۱۵ با آنی بال متحد شد

رومیان شهر های یونان را بهمدیگر شورانیدند مثلا اتلی را با الید و مسنی و اسپارت را با آشائی (۲۱۲) خلاصه در تمام یونان جنگ شروع شد

رومیان بعد از شکست دادن کارتاژ ها قشون بزرگی در سال (۲۰۰) بیونان فرستاده فیلیپ را شکست دادند بعد قرار دادند که دیگر کشتی و قشون یونانیان در ساحل ایطالیا نباشد (۱۹۷)

یکی از سرداران روم موسوم به **فلامی نی نوس** در بازیهای کرنت داخل شده در مقابل تماشاچیان گفت مجلس شورای روم مالیات را به یونانیان

اروپا و آسیا خواهد بخشید

تماشاچیان خوشحال شده گل و تاج زیادی بسردار رومی جایزه دادند و چند
مجسمه برای او ساختند آتش‌ها از خوشحالی ۱۲۰۰ نفر از محبوسین رومی را
حاضر کرده بسردار رومی بخشیدند

یونانیان بعد از مدتی باز برضد رومیان حرکت کردند زیرا که حاکم ظالم اسپارت را
که در آشائی حکومت داشت عزل نکرده بودند و همچنین آکارنانی و تسالی را
متحد به اتلی نموده بودند

اتلین‌ها با آنتیوکوس پادشاه شام متحد شده با روم جنگ کردند ولی آنها
شکست خوردند آنوقت مجلس روم قرار داد که برای خسارت جنگ باید تمام
(۱۸۹)
اسلحه و اسبهایشان را با هزار تالان بدهید و همچنین باید با دولت روم متحد شوند

فیلوپمن — در این عصر مشهورترین سکنهٔ یونان فیلوپمن بود که او را یونانی آخری
لقب داده بودند این شخص در مگالوپلیس تولد شده و از طفولیت مایل بجنگ بود
اسب سواری و تیراندازی را نیکو آموخت و میل بورزش نداشت فقط
ورزش او شکار کردن و زمین شخم کردن و روی کاه خوابیدن و روزنامه خواندن بود
چون سردار شد یکی از بزرگان مگارا او را دعوت کرد چون سردار آنجا

رفت این شخص خود زنش در آنوقت کارخانه را تمیز نموده و زیاد خسته شده بود
فیلپمن را یکی از خدام تصور کرده زیرا که لباس بسیار خشن و دارای قیافه زشتی
بود زن باو گفت قدری در شکستن چوب مرا کمک نمائی سردار قبول نموده در این وقت
بازرگان رسیده گفت ای آقای من کار شما چوب شکستن نیست فیلپمن جواب
داد این تقصیر لباس و قیافه منست

فیلپمن میل زیادی به تواریخ و سیر و جنگی داشت و مدتی در مسافرت یعنی با
قشون مقدونیه خدمت کرد و بعد به آشئی آمده سردار شد

بعد از مرگ آراتوس (۲۱۳) فیلپمن قشون آشئن را بطرز سربازان مقدونیه
لباس و اسلحه داده آنها را منظم کرد

فیلپمن نیکوگرایش در اسپارت طول کشید زیرا که با سلطان جابر پادشاه
آنجا شد این سردار به آنجا رفته او را کشت و بعد از این فتح در بازیهای نمین
داخل شد تمام تماشاچیان تیاتر او را تحسین کردند و یکی آوازه خوانان گفت
آزادی یونان از این شخص سبب شده است

یک دفعه نابیس پادشاه اسپارت شد فیلپمن به کرت رفت در مراجعت
رومیان مقدونیه را تصاحب کرده بودند فیلپمن دانست که یونانیان قدرت

جنگ کردن با روم را ندارند آنوقت خواست اسپارتیها را با آتنیها متحد نماید
آنها قبول نکرده از روم کمک طلبیدند فیلیپ متغیر شده قشونی با سپارت برد ولی
حصار و ابنیه آنجا را خراب کرده و ۳۰۰۰ نفر از آنها را فروخت بعد هشتاد
نفر اسپارتی را بقتل رسانید بعد سکنه را که باقیمانده بود همراهش برد و نگذاشت
دیگر پیروی قوانین لیکورگ را بنمایند

فیلیپ در این زمان ۷۰ سال داشت و در آرگس تب شدیدی باو عارض
شد در اینوقت مسنیها شورش نموده از اتحاد با آشائی خارج شدند آتنیها
مجدداً او را سردار کردند و این دفعه هشتم بود

فیلیپ سوار بر اسبی شده با چند سوار بیست فرسخ راه را طی کرده به مسنیها رسید
قشون دشمن خیلی زیاد بود و این سبب نتوانست مقاومت نماید و فرار کرد ولی
راه بسیار تنگ و صعب العبور بود فیلیپ از اسب افتاد و بیهوش شد دشمنان
رسیده او را گرفتند بعد سردار بزرگ را در غاری حبس نمودند ناگاه فیلیپ صدای
پای میرغضب را شنید که داخل شد و جام شوکران نزدیک او برد فیلیپ او را
گرفته نوشید و گفت آیا سواران آتنی نجات یافتند میرغضب جواب داد بلی
آنها فرار کردند آنوقت فیلیپ گفت حمد میکنم خدا را که حدی برای بدبختی

من شتر را داده اند

آتنی ها افسوس زیادی از مرگ او خورده نعش او را سوزانیده خاکسترش را در ظرفی
(۱۸۴)
ریخته بعد از آن دفن کرده و تمام محبوسین مسنی را در اطراف قبر او بقتل رسانیدند

فتح یونان بواسطهٔ رومیان

در تمام شهرهای یونان اعتبار با رومیان متحد شدند و دیگرا تنها با مقدونیه همدست گشتند

رومیان جنگ بزرگی با پرسی پادشاه مقدونیه نموده و آنجا را مسخر کردند

(۱۶۸ — ۱۷۱) تمام ممالکی که متحد به مقدونیه بود غارت شد رومیان رؤسای

دیگرا تنهای اهلی را کشتند و بعضی از آنها را فروختند

رومیان ... نفر از آتنی ها را که پلیب شاعر هم جزء آنها بود برده در قسطنطنیه فرستادند

بعد از هفده سال سیلپیتی یون سردار رومی که دوست پلیب شاعر بود آنها را

بوطنشان عودت داد در مراجعت سیصد نفر از آنها باقی ماندند (۱۵۰) در مدت

جنگ مقدونیه دکارتاژ با روم آتنی ها خواستند با اسپارت متحد شوند لکن رومیان

ملتفت شده دو شهر ارگمن و ارگس را هم از تحت اتحاد آنها بیرون آوردند

کرنتیها اسپارتیهائی را که در آنجا بودند بقتل رسانیدند قاصدین روم فرار کردند از آن وقت

دیگرا تنها حکومت تماشائی را نمودند قشون روم از مقدونیه برگشته بسمت یونان

حرکت کرده دند سردار آتینی ها موسوم به کریتلائوس در معبر ترمپیل از آنها جلوگیری نکرده و از آنجهت رومیان از آنجا گذشته در لکرید و نسکارف آنها را شکست دادند (۱۴۶) یکی از سرداران دیگر آتینی ها موسوم به دیئوس املاک بزرگان را غصب کرده (۱۴۰۰۰) قشون تشکیل داده و در برزخ کرنت توقف کرد زنان و اطفال یونانیان روی جبال مسکن کرده تماشای جنک را مینمودند ایندفعه رومیان شکست فاحشی به آتنی ها دادند هیچ شهری مقاومت ننمود رومیان کرنت را غارت کرده بعد آنجا را آتش زده ساکنینش را فروختند (۱۴۶) همچنین در شهر تب و کالسیس غارت شد رومیان حاکمی رومی برای یونان معین کرده و آنجا را به ایالات تقسیم کرده آنها را آشائی نامیدند

انتشار افکار یونانیان در مغرب ـــ رومیان بعد از فتح یونان کم کم عادات و آداب آنها را اختیار کردند رومیان ظروف و مجسمه و پرده های نقاشی یونانیان که غارت کرده بودند برای زینت خانه های خود بروم بردند بعد کتابهای حکما و شعرا را بدانجا برده خواندند و بعد از مدتی چند مدرسه و چند تیاتر و معبد بطرز یونانی در روم ساختند رومیان اطفال خود را بیونانی حرف زدن مجبور نموده و غالبا آنها را برای تحصیل پایتخت آتن یا به ردس میفرستادند یکی از شعرای روم موسوم به هراس گفته رومیان یونان را تصرف نموده و در عوض یونانیان افکار رومیان را تغییر دادند و آنها را یونانی نمودند تم الکتاب ۲۸ ربیع الثانی ۱۳۲۸ هجری کتبه مرتضی

بحر اسود

اثن

اتيك

ماراتن

جزيره كريد

دریای كريد

جزيره رودس

بحر ابيض متوسط

ترموپيل



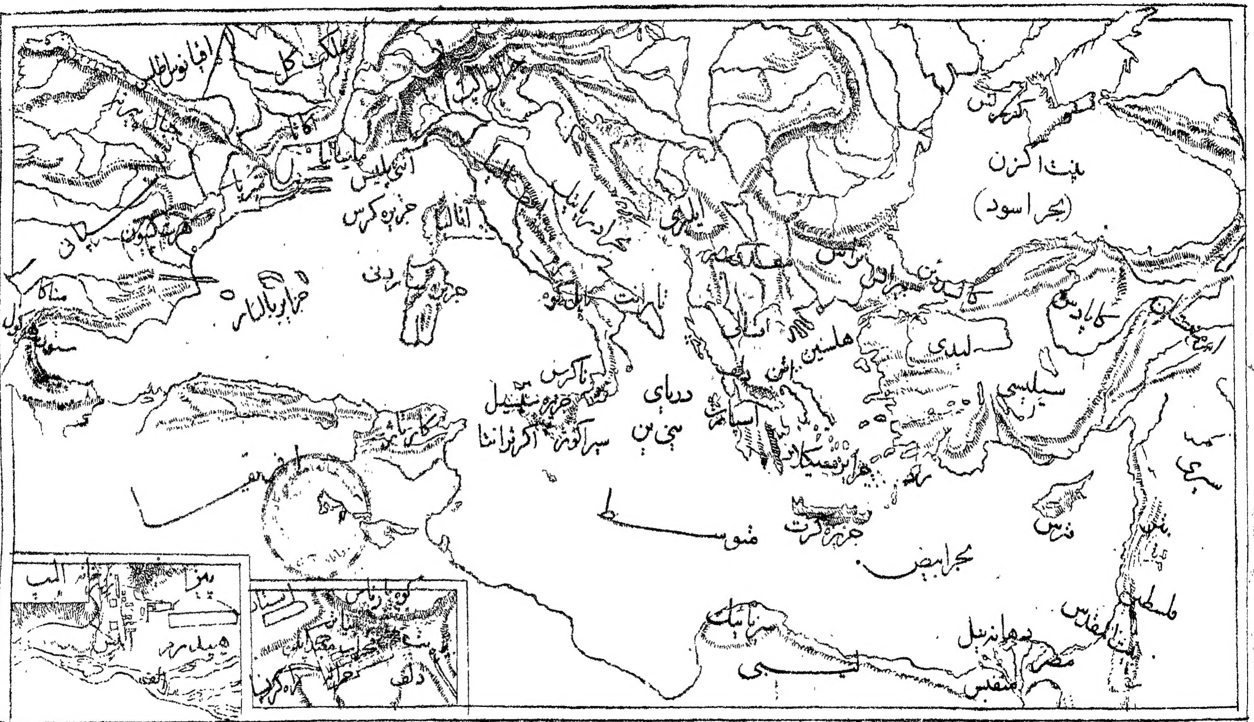


نقشهٔ یونان قدیمی

نقشهٔ ممالك اسكندر

نقشه محاربین اسپارت وآتن

بحر اسود
دریای کرت
جزیره کرت
بحر ابیض



نقشه یونان و مستعمراتش